

در میان ایشان شد خبر غالی و پدید آمدن بجزیران و حصول مائت علیه امیر و اگر در کیفیت واقعه آنکه امیر مظهری در عالم رویا مشاهده کرد که آفتاب از
 بناگاه تا بکوت عظام المدینه برآمد و بر کوهان او فرو رفتی و او بر پای خاسته و آفتاب قریب پنجاه پاره شده از دانه اش بقیایدی و امیر مظهری بنواست
 میری شیخ اندک سپاسیند شیخ چنین بفرمود که شدت باد ترا که آفتاب با قبائل اندوه مانان با کان بجان بمان توانی انتقال نماید بعد از هر قطعه که دید که ساسا
 بماند و بعد ازین واقعه امیر مظهری نظر تربیت آفتابک یوسف شاه و ولد آفتابک عظام المدینه که خایم مقام بدگشته بودند و روز بروز تمام او
 برقی نمود و در آن اوقات جماعتی از قطاع الطریق در کوه یونان در پیمان قیسان و یزد واقع است محقق گشته بطریق اقدام نمودند تا بکوت
 یوسف شاه مظهری را بدفع آنجا حثت نافرود کرد و چون او نزدیک بندوان رسید اش محاربه مشغول گردید و او را بقلبه جل کریمت امیر مظهری از بند جهان نورد
 پیاده شد و سپاهی جلادان بمجا عدان ذره رفیع عصا نموده جمعی از ایشان را بدیج بدیج بکند ایند و فرجی برین اسپر حثت کرد ایند و اوقالی
 شجاعی که از وی در وجود آمد این بود و متار آن جوان آفتابک یوسف شاه بعضی از اینچیان را بخون زاکشته از غایت و هم توجه سیستان شد و امیر مظهر
 از وی مفارقت کرد که بران رفت و آنکه بران میبند شافتة از آنجا بار دومی از خون خان فرامید بوسیله امیر محمد جوشی مشهور نظر تربیت از غوی شد
 منصب بسیار لی منصوب گشت و چون مسند خانى بود که آنجا تو خان زیب و تربیت گرفت مرتبه امیر مظهری حثت زیاد پذیرفت و در زمان
 خانان یمن یا مدت هزاره واقف مصلح علم مشهور و مباحی شد و در واسط جمادی الاخر سنه سی و هجده میر سید ابوالقاسم محمد ولد نمود و ازین مقدم آن
 سرور حثت محمود امیر مظهری دولت دست از فرود پس از وفات فادان خان و لجهای سلطان بیشتر از برادر تربیت امیر مظهری کاهی در دست
 پادشاه اوقات میکند ایند و ایمان رسید مراسم حضرت و رعیت پروردی بقید میر سید ابوالقاسم محمد شش هجده سی و هجده میر سید ابوالقاسم محمد شش
 سه ماه صاحب فرانس بود چون اندک صحتی روی نمود بعضی اصند و همونیا در بخود اب کرده بخورد او دادند لاجرم مرض کس کرده و وفات یافت
 و در مریکه از جمله شمش تا نش بودند خون شده و از امیر مظهری پسرى ماند و دخترى دختر ابرا و زاده خود امیر عبدالعزیز ابوبکر داده بود شاه
 سلطان و امیر حاجی و امیر مبارز الدین از دور وجود آمدند تا پسر امیر مظهری میر سید ابوالقاسم محمد است که نخستین سلطان آل مظهریست و از آل
 بعثت نظر بر تبه حکومت رسیدند و اگر ایشان بصفت حضرت فضیلت دست حسن خلق و کرمات انصاف داشتند تا چون بطبع صلح
 کشتن و میل کشیدن یکدیگر میام میبودند زمان اقبال ایشان زیاد از چهل و پنجاه امتداد نیافت چنانچه از ضمن حکایات آئینه بوضوح خود
 انجامید و التائید من الله الحمد لله ذکر امیر مبارز الدین محمد بن مظهر چنانچه سابقا کلام سخن را او نمود امیر محمد بن مظهر در
 او اسط جمادی الاخر سنه سی و هجده از گتم عدم قدم در عالم وجود نهاد و آثار جلادان و سرور می از ناصیه حاشی ظاهر گشته امیر مظهری فرج و سرور
 مو فوردست او در سنه که امیر مظهری جهان دیگر منزل کرد امیر محمد بلانست پادشاه سعید سلطان بوسعه شافتة طوطی حثت کرب
 و بر جوع مناصب پدر بزرگوار سرفراز شد و در سنه حکومت ولایت یزد ضمیرنا صبش گشت و در سنه که سلطان بوسعه بهادر خان بر
 بر عنوان انتقال کرده در ممالک ایران از نسل خنکیر خان پادشاهی با فزومان ماند و در بر میری بوداتی و در بردی آسانی پدید آمد امیر مبارز الدین
 محمد بن خلیل استقلال کرده بوسیله مجال جلادان و پهلوانی بینین مالت ستانی نشست و بعد از تبه اسباب قتال اجماع ابطال حال محترم الحرام سنه
 ز نام ایالت مملکت کرمان کف کف قفس قرار گرفت و در سیم شوال سنه بیست و هجده دست عنایت پادشاه مملکت بخش ابواب شیر مصفا
 بر روی مریه کارش بگشود و کوب اقبال آن پادشاه بوده خصال با وج شرف رسیده پای بر ذروه کمال استقلال نهاد و بقدر معذرت در تقویت
 شریعت کوشیده بر فرج مردم بدعت و ضلالت فرغانه و اوبلی شایه تکلف و سخندانی امیر محمد مظهر پادشاه سسته بود در کمال
 عدالت و دین پروری از شراب شراب و سایر پیکار پیکار مناسی از برابر بختب و اکثرت مبالغ در معروف و منی منکر زبان خرفاء مشیر از
 شرف و در عایت جانب مادات عظام و علماء و اهل علم و در وقت که کوشید و در وقت مبالغ در انصاف و دفع مواد ظلم و است
 از خود مختصیر را منی بگردد و در میدان مبارزه کجی و جلالا کی گوی سابقت از شتم و ستان میر بود و در نظم امور مملکت و میر انجام هم
 سپاهی رعیت از عظام زمان عدلان و دوران در پیش بودا تا بغایت سخاقت و در شت کوی و قضا و قضا وقت رحم انصاف و

نسخه داد

پرداخت و اورا با نقت شواح بر قور و دولت و این ساخت و امیر مظهر

۱۷

بر سگت و ماورایین خون بر پا برین دستوف بود که هیچ مجرمی را نماند زنده نماندند که از آن لطف اقدار مولانا صمدالدین بر آنی که از جمله خصوصیات
 امیر مبارزالدین محمد بود منقولست که گفت من مشاهده نمودم امیر و قتی که جناب مبارزالدین قرآن مجید را بحسب آنگاه بسیار بلندتر که آن پادشاهان را
 و از آنک حادث کلام حضرت عزت کرده بر حسب و دست خویش آنجا رفت از یکشت و باز بجای خود نشسته بقرابت کلام مجید مشغول گشت از شاد
 الدین سلطان محمد ولد امیر مبارزالدین محمد روایت است که گفت اتا ام شاه شجاع روزی از بدم رسید که شاه بزرگس دست خود گشته باشد
 گفت فی و لیکن غلن من آن است که مدد مروجی که بر تنج من بقول شده آمد به شصتصد میرسد و امیر محمد مظفر از کمال شونت غلن اولاد عظام خود شاه
 شجاع و شاه محمود و لکه هر یک سهر ملکات را غور شیده نور و ریاض سلطنت را امیر و بی ساری کسرت و نذ پویستندی صیتی بزبان میر بخانید و از شاه شجاع
 بگریختی تغییر کرده در مجالس آن شاه زاده عالم عادل را به شامهای صریح متادنی میکردانید بالاخره برادران از ایذا اضرا بر پد ناخبران
 بجان رسیده با اتفاق جمعی از مراد حیان جناب مبارزالدین را موافق و معتقد گردانیدند و مجوس کرده در شب جمعه نوزدهم رمضان شمسالهی
 بنشیند امیل کشیدند و با جمعی بکینه شکوه بخشید امیل کشید بکینه سپید زنده نماند گشت. بجا نماند و لقتش چه شد ما لامل هم روشنی چشم نمودش امیل کشید
 و امیر محمد مظفر بعد از آنکه مکفوف البصر گشت چهار سال و بیفت ماه زنده ماند و در او از هر بیج الاخر سینه ده گذشتت خواجه تاج الدین حوائی
 و امیر ظفر الدین بر ایتم و خواهر بر بان الدین در سلک و زنده امیر مبارزالدین محمد ششم بودند و همواره کما فی سبیل کفایت و کاروانی قیام می
 نمودند گفتار در بیان مظفر باطن امیر محمد بن مظفر بر مخالفان نکو دوری و ذکر بعضی از حالات آن حکم سروری
 در سنه شصت و سه که حکم سلطان ابو سعید بهادر خان ایالت خراسان بامیر محمد مظفر گشت جمعی از کوردیان که در عهد و سیستان
 بودند سر راه یزد آمد دست بختند و سناد و قطع طریق پیدا و بر آوردند و امیر مبارزالدین محمد آنچه میخواستند با شصت نفر از دلیران شجاع
 بجهان بگریان بجانب نسا زل کوی در مخطت ساخت و در سر عرض عبدالملک مجاهدان رسیده با آنکه هنوز نسبت ساله نشده بود و هم از کوردیان
 بر ایشان بکار نمودند و کوردیان در مقام مقاومت ثبات قدم نموده تیر باریان کردند و بختا و تیر بوشن جناب مبارزالدین رسید تا چون در پناه
 جنتیه نهایت الهی بود ذات مبارکش مجروح گردید غیبت کرد کوردیان بسیار و خجرتیر نیاید کار کربن حکم تغییر و در شاه اشغال نیران
 قتلان با کیر امیر محمد بر تخم تیری از پای در آمد و میر خوزان پاسی دیگر کشیدند آن تیر بر تیر دیگر سقط شد و در آن شام جمعی دیگر از عساکر مظفر لو از عقب
 جناب مبارزالدین بگری رسیدند و اقدام فرزند کوردیان تزلزل شد روی بوادی فرار آوردند و امیر محمد از عقب ایشان آسیب برانگیزت
 نور خدرا که از اکثر انصوم بدر و زبیرید بپلوانی ممتاز بود و قبیل اسانید و کرم بر آیه کی از دوسا ایشان بود امیر کوردانید مظفر و منصور از سیستان
 نبرد باز گشته گریه را در قطن همین کرد و سر فرزند کوردان کوردنش آویخته بار روی سلطان ابو سعید بهادر خان فرستاد و سلطان محبت دار تو اتفاق
 بر حال جناب مبارزالدین انداخته انواع الطاف و اصناف اعطاف از آنی داشت اما کوردیان چون شکسته رکاب و کشته عنان در قیوم
 خویش نریزول نمودند بار دیگر جمعی ساخته و حرم انتقام حرم کرده چهار صد سوار شمشیر زن نیزه گذار تا نوای سینه تا خشنده جز وصول انصوم کردار
 بجمع جناب مبارزالدین رسیده با بختا و مردان دلیران بصف بزر روی بجنک ایشان آورد و درین نوبت نیز بعد از وقوع محاربت سوار گشت
 کرد و بار بر چهره روزگار شراباشید و نیم حضرت از حبیب گلشن اقبال بر پرچم علم جناب مبارزالدین وزید و تو من که سرخیل کوردیان بود با فوجی
 نیشک و شمش گشته گشته عقیده ایشان گریز بر سینه اختیار کردند و امیر محمد مظفر قرین فتح و ظفر عنان بقتدر دولت معطوف ساخته رؤس نامبارک
 عطاق القهر بن یابار روی پایون فرستاد و بشیر پیشرو اطف حسروانه احتصاص یافته قدم بر سنده جلالت جناد و بعد ازین واقعه چند گزیت
 دیگر امیر محمد مظفر با کوردیان محاربات بوقوع انجامید و ما در سناد و بختا و در دست سینه و چابده سانج نسبت و یکت مصاف مظفر
 کردید و در سنه شصت و سه درین و سجاد جناب مبارزالدین را امیری غور شیده منظر تولد نمود و بشاه شرف الدین مظفر موسوم گشت و در سنه شصت و سه
 و سجاد امیر محمد محمد شاه جهان را در جباله کج کشید و در سنه شاه شجاع الدین از آن مسکو تولد گردید و در سنه اربع و ثلثین جناب مبارزالدین شاه
 مظفر را محو ب خویش گردانید بلا زست سلطان ابو سعید بهادر خان رفت و سهرای ایران پر و سپهر را منظور نظر تربیت و عنایت ساخت

ساخت که موجب شدت و حسامه او اسکان دولت شد و در آن سال سلطان بوسید قسطنطنیه و شافیه امیر محمد نیز اقبال آسایان است
 همگی با اختیای خود و در عهد و بخت رفت و بیشتر زیارت مرقد مطهر و مشهد منور امیر المومنین علیه السلام ائمه علیهم السلام گشت و در آن
 مقام لازم احترام بداد بسیار و در مراجعت فرمود و در آن شب اصاب حیات سلطان بوسید بهادر خان روی به برب فناور و در جمادی
 اولی سنه سیج و شایین کوب وجود قطب الدین شیاه محمود امیر محمد منظر از کتب مردم طالع شد برای ظهور جلوه کرد و ذکر شده از احوال محاکات
 فارس و عراق و طاقات کردن امیر محمد منظر با امیر شیخ ابوالسحاق بعد از وفات سلطان بوسید بهادر خان و خندان
 پادشاهی ناصرفران در ولایت ایران بهر طریقه از بلا و عواقب هم و فارس منقلبی است علم نادانان غیر برافراشت و در هر گوشه بی توشه سرکوت
 بر آورد و خیال سروری با خود و آنکست بر کزیزی خواست که امیری کرد و در هر نظری در فکر آن شد که آیا صحت ثروت او چگونه حصول بویزد
 او را و امیر محمود شاه و نیز بواسطه و غیر تعلق علی دستخط علی که در شیراز داشتند تا امت آن مملکت را ملک خود پنداشتند امیر محمود شاه که از
 برادران بود اطراف آن بلاد را بواسطه صلب کرد و امیر شیخ ابوالسحاق نیز بکارم اخلاق استناد داشت روی بجانب دال العباد نیز آورد و امیر
 محمد با اکثر طایفه آن را استقبال کرده در حین طاقات از خوف انفعال بر نمانید و احوال امیر شیخ ابوالسحاق ظهور نمود و بر زبان آورد که ما بواسطه
 امیر محمود شاه بدینجا آمدیم و الاچکی نسبت بر فضایل لغسانی مقصود است و چنانکه نسبت حصول کمالات لغسانی مقصود است حدیث من
 در مغایر و فاعلات بود من از کجا سخن سر مملکت زکجا و کجا بنده بی بقیل کلام محبت آمیز رنگ اندوه از در آن خاطرش برود و کجا یعنی
 بلو از مینافست پر داخته آن جهان عزیز را کسب کرد و امیر شیخ طبرف کرمان رفته چون آنجا تیر کاری پیش تو است بر دوازده وی جلالت بر آورد
 سبیل آنکه بگر و حیل و تیر تیر به مقصود تیر تیر بدست مگر و فریب در دمان خود من تولایت او نیز جناب مبارک می این معنی برادار شده و
 در جنوط ساخت و اعلام مخرطام بعد جنگ و جدال برافراخت و بعد از شاه می صفین فغان مبارزان حرفین شیخ شهاب الدین علی با
 که امیر منظر هرگز نخواهد بود و تجاوز نماید داشت قدم در میدان مصالحه نهاد و صورت آن طایفان من المومنین قتلوا فاصحابهم
 بر لوح خاطر نگاشته بزلال موعظت و نصیحت آن جناب جانین با شکیبایی او و امیر شیخ بصلح راضی گشته بلکه منت دار شده روی بطرف شیراز
 نهاد گفتار و در بیان بسط بساط موافقت میان امیر حسین چوپانی و امیر مبارک الدین محمد منظر و ذکر شیخ
 مملکت شیراز و کرمان اجنابت مالک الملک اکبر در سنه اربعین و سیصد و پنجاه امیر حسین چوپانی عازم استخام شیراز گشته
 از امیر محمد منظر دست و نمود و جناب مبارک می طمس او را پس از آنکه شده بعد از تا کبیر امیر محمد و پیمان با سپاه فرزندان نیز در و افشود و در صخره قاسم
 اجتماع سعدین دست داد چون امیر محمود شاه بر و فور مدد اعدا اطلاع یافت بصوب کار و رون شافت و جناب مبارک می بنا بر جنواب
 امیر حسین او را تعاقب نمود و امیر محمود شاه بجهت تفرق جنیل سپاه بداد السلام بعد از خرامید و روزی چند در پناه امیر شیخ حسن بزرگ ایستاد
 و امیر محمد منظر فرین شیخ و منظر بار روی امیر حسین مراجعت کرده آن دو نیکتا آخر با تفان یکدیگر ظاهر شهر شیراز مخراب جناب حضرت
 انجام گردانیدند و در آن محاصره و محاربه طریقی مسجی و ایتام مسلوک آشفته مردم شهر از بیم خشم خون شام جناب مبارک می مجال آن نشسته
 که با تمام شور سردار در دانه پرودن کنند و بچیان تیر افشان کار کرده چون سبانی سو روی با بندهام آورد قاضی مجد الدین بعلین بکشی عالی که از جمله کابر
 زیاد و فضلا بود پای در میدان مصالحه نهاد و این بیت را پشت نموده بنظر امیر محمد فرستاد جناب مبارک می جان طلب دشمنان شکسته تا
 چو شد که همه طلب دوستان شکنی و بواسطه مساجی جمیل آن بزرگ دین فواد محمد و پیمان محکام یافته بهترین ابواب درود با بازگشاید و
 امیر حسین چوپانی در نهایت قتال کامرانی شهر در آن ولایت و ولایت کرمان با امیر محمد داد او را باها که منظر تا تیر به اجناس فرستاد و جناب مبارک
 در محرم الحرام سنه اصدی و سیصد و پنجاه بکرمان رفته ملک قطب الدین نیکروز که در آنوقت حاکم آن مملکت بود ذکر نیز اختیار نمود و بجانب
 توجه فرمود و جناب مبارک می طبعه کرمان هم مقدم شریف طهر امن و امان ساخته جهت آسایش حیت اکثر سپاه را متفرق گردانید چون ملک
 الدین نیکروز در جرات اقامت فرموده بنظر ملک کرمان را در نظر ملک سمرالدین حسین گرت که در آن زمان والی برات بود آسان نمود و ملک

که از سایر
 سبب در آن
 آفاق

با فوجی از سپاه خود بدو اوتختی کرد و نیکو زبانان لشکر خود متوجه کرد بان کشته و زخمی میشدند بسیار گشتی میبودند تا بمحافل آن رسیدند
 جناب مبارزی از وصول مخالفان و خوف یافته بنا بر تفرق سپاه در خوف ببل کبابینان آمد سرحد رفتند و در وقت که قطب الدین نیکو زبان
 ملک و آذربایجان در عهد سلطنت را پیش نهاد محبت ساخت و امیر محمد در انار میر محمد سپاه پدید ساختند و نوبت دیگر او بود که بموجب کربل
 بر فراخت تا در وانه چهار طاق بماند و در آن موضع میان جناب مبارزی و قطب الدین نیکو زبان قتل انانیت یافت و شاه شرف الدین
 و شاه سلطان کمال ایلادت و پهلوانی ظاهر کرده عوزیان روی بودی فرار نهادند و امیر مبارز الدین چنگاه مکره در کار تحمل نزل زنده دلان ساخت
 در محاصره شهریان بقدر مکان بنام فرموده در خلال آن احوال امیر حسین چوپانی فوجی کثیر از سالکان مسالکت پهلوانی بدو رسیدند و ملک قطب
 الدین نیکو زبان خود را بدو دیده و دیده بخشش تیره گشت و بار دیگر بهانه آوردن سپاه ماه خراسان پیش گرفت و ملک داود چند روزی مد شهر
 نموده ناگاه خواجه حاج الدین حواجی که مدبر امور کرمانیان بود از شهر بیرون رفت و خود را نیز کیمیا امیر محمد مظفر رسانید و در وقت یافت و
 با صنایع و اطراف مخصوص گردید و بعد از خروج او هر روز طایفه از شاخه میر کمال از ملک داود روی گردانیده با میر محمد چوپانی
 لاجرم آثار مجرب و انکار بر صفحات احوالش لایح گشت و قاصدی نزد جناب مبارزی فرستاد تا تماس نمود که عساکر منصور مستعرض از گردنه شهر باز گذارند
 و روی بصوب وطن بالوف آورد و جناب مبارزی این طمس را بحسن قبول مقرر فرموده ملک داود از همان راه که آمده بود باز گشت و امیر محمد
 جمادی الاخر سنه اجمدی و اربعین و سبعمائة بار دیگر کربلایان در آمده بدست رحمت مباحظلم و عدوان در نوشت انگاه امیر مبارز الدین محمد مظفر
 گشته محبت عالی بمنت برگزیده تحیر قطبیم انداخت و انحصار از دور سلطان ابو سعید بهادر خان تا از زمان در کت تصرف اخراج الدین
 بود جناب مبارزی چند نوبت بیامی آن طغنه آسمان کرد ایش گزیده لوازم محاربه و محاصره بتقدیم رسانید و بعد از کشتن و کوشش بسیار فوجی
 الدین با تیغ و کفن بدو گاه منصرف شکن شافت و مغان قطبیم و توابع را تسلیم نموده روی بسکنت بر زمین بود و امیر محمد نخست طریق حضور
 و حاضر سلوک گشت تا بعد از آن احوال از روی جناب مخالفی فهم کرده چشمه جایش را با کجاشاک محبت بلیا شست ذکر مال حال امیر حسین
 حسین چوپانی در رسیدن امیر شیخ ابوالحسن بمرتب علیه حسب انبانی در سنه شش و اربعین و سبعمائة میان امیر حسین چوپانی و
 امیر محمد مظفر بواسطه افتاد اهل فتنه و شر خنبار تقاضا و دفاع یافت و جناب مبارزی از امیر حسین متوجه شده هر چند امیر محمد دفع مواد از نزع
 دشمن او را بشیر از طلبید اجابت فرمود بدین سال امیر حسین قصد تربیت امیر شیخ ابوالحسن بن امیر محمد شاه ایچو کرده زمام ایالت همدان
 را در کف کفایتش نهاد چون امیر شیخ در صفهان برسد حکومت نشست ملک اشرف روی به تخریب ملک عراق و فارس آورد و امیر شیخ
 رعایت امیر حسین را ناپوده انگاشته بملک اشرف پوست امیر حسین متوجه میدان مقابل گشته در قصر در منزل کرد و از احشام و صحرا
 نشینان خلقی کثیر روی بدو آوردند ناگاه مولانا شمس ثمانی خاصنی سمانی و امیر طیب شاه و امیر زاده علی پلین از روی کریمه بملک اشرف ملحق
 شدند و ازین جهت اختلال احوال امیر حسین راه یافته بصوب تبریز یافت تا از امیر محمد فریض امیر شیخ حسن کوکلت اسمه اناید و شیخ حسن
 بخلاف متوقع او را در سلطانه زهد و قناعت اشرف بی کلفت حرب و شقت طعن و ضرب مالکت محالک عراق گشته بجانب شیراز آمد و
 قبل از وصول بمقصد امیر شیخ به پری انگیزه بشبده و نیز ناک صاحب امیر و در ناکت شد بیان این سخن آن که چو امیر شیخ ابوالحسن بملک شیراز
 اختصاص تمام بود و در آن هنگام که ملک اشرف بسرحد ولایت رسید بعضی رسانید که اگر اجازت باشد بنده پیشتر بشیراز آمد بترقیب
 منزل و سادری پر دازد ملک اشرف رحمت فرموده امیر شیخ ابوالحسن بشیراز فرامید و بجا و نیت کلویان و اشرف و اعیان شهر را
 مصنوعه ساخته صدای مخالفت با وج حقوق رسانید چون بخیر در روی ملک اشرف شیوع یافت جمعی که ریاضت فرایتم آمده بودند بسیار
 نباتات النفس متفرق شدند و ملک اشرف بخیر شد بعضی از مواضع فارس و عراق را با پیش فرود خصم بیوخت و روی بجانب آذربایجان
 آورد و امیر شیخ ابوالحسن بر سر حکومت فارس معهود نمود و چون کیفیت بنواخته جمیع امیر شیخ حسن بنیکت رسید امیر محمد شاه با فوجی باقی ماند
 کسب فرموده امیر شیخ ابوالحسن مصل و عقد جهاد سلطنت بر برد و برکت باز گذاشته بشیراز از آن استان جلالت استیاضه از فرود آمدن

سلاجق

الدین

داشتند باغی راستی از مشایخ این صحنی در تاب شده فرصتی حجت و ناگاه کادوی بر پهلوی گهو د شاه فروریده او را بکشت و مردم شهر دو فرقه کشته
 جمعی با میر شیخ ابوالحسن پوینند و طایفه جانب باغی باستی گرفته و چند وزین الجانبین جبار زراع و شین مرتضی بوده بالاخره باغی باستی بجانب باغی
 گرفتند و میر شیخ در سلطنت استقلال یافته بر تو اهماشن بر صبط امور ملک و مال یافت و خطبه و مسکه با هم و لقب خویش سبب و زینت داده بود
 طایفه واحسان بر روی دوز کار طوائف انسان بکشد بستی راستی خاتم فرزاده بواسطی خوش و زینت دولتی سبب بود ذکر وصول
 در بیع و در بعضی و سماء ملک اشرف چوپانی با فوجی از لشکران جبهه تراج و غارت بجانب عقبه نایین فرستاد چون آن عقبه از توابع ولایت
 بر دست امیر مبارزالدین محمد مظفر شاه سلطان را بدفع اضرا اشرف نامزد فرمود و ایشان از راه غیر صحرای مسالکت نموده خود را در حصا و این
 در روز دیگر اشرفیان دست با کفیندن تیر و سنگ بر آورده بکشت محاربه در خنده و فصل ظاهر ساختند و طوفان بلا بالا گرفته شاه سلطان با جمعی از پهلوانان
 از در و زنده بیرون ناخته بر هم شمشیر آید از انس سلیمان جمانان بار و جوی منطقی گردانید که ایشان را یقین شد که نطقه خسته اند گرفت بنابر آن در وقت وصول
 خورشید بر سر عدس ب ترک حرب کرده بازگشتند در خلال آن احوال ملک اشرف بار دیگر غارم شیراز شده و قاصدی نزد امیر محمد مظفر فرستاد
 به و طلبید جناب مبارزندی جواب داد که حاضر شریف حضرت اشرفی با بل آن است که پس الجانبین طریق موافقت و مراقبت مسلوک باشد باید که موافقت
 شمس الدین صباغی خانی را که پویند و مجلس عالی زبان بغیبت مخلصا حقیقی همکشیاید ما خود و عهد بدین جانب فرستاد ملک اشرف بنا بر سلامت خان
 امیر محمد مولانا شمس الدین را گرفته بزرگ در آن زمان مسکن جناب سبزی بود ارسال داشت و چون خدمت مولوی بد اعمار سبب شفا انکسخته منظور نظر
 عاطفت واحسان گشت و معارفان این حال خبر متواتر شد که شیخ حسن چوپانی وفات یافت و ملک اشرف همان بصوب آند با بجان آمده لایحرم
 جناب مبارزندی همین ملک را از خاری سلطه اعینا بر پرسته دیده فارغ البال از بزرگ بران رفت و میان انجناب و مولانا شمس الدین قاضی محمود و کور
 بقسم توگه شده بر انچه قرار گرفت که مولانا صباغی قلعه سیرجان را که در تصرف کاشیکانش بود تسلیم ملازمان امیر محمد مظفر نماید و صاحب اختیار امور ملک
 بوده هر سال مبلغ صد هزار دنیا کی طوفی گیرد بعد از آن خدمت مولوی از جناب مبارزندی التماس نمود که او را بر هم رسالت نزد شیخ ابوالحسن فرستد تا بران
 نصیحت جبار کرد و درت از عایشه صغیرش فرود شود و او بر تو و شایکا ره را داخل دیوان امیر محمد مظفر سازد و جناب مبارزندی این التماس را بفرموده قبول آفرید
 داده مولانا چون مقصد رسید امیر شیخ ابوالحسن وزارت ملک خود را بشکست سبب جناب اشرف الدین بر روی جوی معوض گردانید و خدمت مولوی در قمر عهد
 چوپان امیر مبارزندی را بر طلاق نیسان نهاده از انچه تقبل فرموده بود متعاضل نمود انی مبدین و عهد تو سر امر نهاده و چون کیفیت چوپانی مولانا شمس
 با امیر محمد رسید خواججه حاج الدین عراقی را که خدمت مولوی با جزاء او متعطل رسالت مشیر گشته بود مخاطب ساخت بلکه از توقف سیاست حکم تقبلش منند و
 خواججه حاج الدین در انکسین این بیت بر زبان آورد و بیت بر تاج عراقی زیر لطف بخش تا خسر و تاج فرزند ترا و جناب سبزی او را بر هم فرموده خسته
 و بدستور محمود وزیر گردانید تا بعد از چند گاه دیگر خواججه بر بزمی تم شده شهید گردید و حکم نه القی الملک گفت در بیان لشکر کشیدن
 امیر شیخ ابوالحسن بدار الامان کرمان و ذکر گشته شدن امیر ظمیر الدین ابراهیم و مولانا شمس الدین صباغی بتجدیر هم چنین
 چون امیر شیخ ابوالحسن از صبط ولایت مشیر از فراغت یافت متخیر کرمان پیش نهاد بخت ساخت در سینه سفنان غریب بصوب سیرجان یافت و در راه
 خرابی بسیار کرده بیکنا گاه در ظاهر آن بلده نزول نمود و پهلوان علی دارکی که از قبل امیر محمد مظفر کورال سیرجان بود از انچه در قلمه کتبخن فرموده امیر شیخ دانست
 که دست امیر بدامن خاکت ریزد کهنای میرسد بنابر آن نفس قتل و غارت در محلات بیرون شهر زنده روی بجانب کرمان آورد و چون در فرقیه برام
 نزول کرد شنید که امیر محمد مظفر نامی لشکر افغانی در جمانی و در اب و احشام عراقی را با خود متفق گردانید مستعد قتال و جبال دست و ازین جبهه اندک
 شده قاصدی بطلب امیر ابراهیم صواب فرستاد تا توسط او جناب مبارزندی مصالحه نماید و امیر ابراهیم که نسبت با امیر شیخ بسن مفرقی داشت
 و امیر مبارزندی مجدداً تجاره نموده بار روی شیخ ابوالحسن شافت و او را بر سلوک طریق مخالفت علامت کرده بصوب شیراز باز گردانید و موا
 فرمود که من نیز خضر تیب به انصوب خواهم آمد انکا ما میر ابراهیم صواب از برام بر دیگران رفته بطوائف الجبل از جناب مبارزندی اجازت

مظفر شاه

بر کوه

ذکر سلطنت آل مظفر

الدین

الجماعت

الاقوام

رفتن شیراز طلبید و در ضمن شده توجیه مقصد کردید بعد از وصول امیر شیخ غیاث الدین محمود لانا شمس الدین با از وزارت معروفی ساخته آن جناب من حیث
 الانحلال با امیر ایوب هم صواب تخمین فرمود و امیر ایوب هم چون نذاری صوابی بهره بود آغاز مخاطبت کرده بود استیاض امیر ارکان دولت را بر
 یکی از فرود آورده و طبع انداختند تا فرصت نگاه داشته بر هم جناب وزارت ماب را قبل رسانیدند و دیگر امیر غیاث الدین شرکت مولانا شمس الدین
 و چون برگاه در میان آن دو وزیر مساعدت روی می نمود و تید غالبی آمد مولانا با برهان استخراج احوال و ولایت هر مورد رفت و اتمس ظلم و ستم بود
 سواحل زو فصل بهار عازم سردسیر کرمان شد و هزاره او خانی و جرمانی با بوهه و در عید طبع کرد اینده بخار پندار بجای و باغ راه و او خود را سوار
 شجاعت آقا رستور نمود و در آن شنا پسرش حیدر الملک از شیراز کتوی بنظر بد فرستاد مضمون آنکه تید غیاث الدین اعتبار تمام یافته سلطنت چنان
 غیاث که آنحضرت در مراجعت مساعدت نمایند بلکه سعی در تحریک کرمان فرمایند و جناب مولوی با هزار سوار از ملازمان شیخ ابوالفتح و ده هزار از مولانا
 او خانی و جرمانی و جمعی کثیر از مردم بهر جانی روی توجیه بجانب کرمان نهاد و جناب مبارز می از استماع انجمن بر شفته با وجود عارضه در و پای با هزار مرد در
 از ما متوجه آمد گشت و بعد از ملاقی فریقین در محله غنیمت مولانا شمس الدین پشت بر سر که تیز کرده روی بودی کر زینا و جناب مبارز می از جناب
 ساخته اکثر امرا و خطاران سپاه ما اسیرو و تیکر ساخت و غنیمت غنیمت باز گشته جمعی از عساکر حضرت آثار را بگناهی مولانا شمس الدین فرستاد و جناب
 مولوی بدست بجماعت گرفتار شده رخت بغایب افتاد و چون خبر این شکست نزد امیر شیخ ابوالفتح تحقیق میست سپاهی مانند او را
 و شمار بسیار و بسان خطر اظهار پیشا چون کوه آبن سنگدل بود و پوش و چون سبیل و باغیان و خودش جمع ساخته رایت عزیمت بصوب کرمان
 بر افراخت و امیر مبارز الدین محمد در شهر محسن گشته شیخ بعد از وصول آغاز محاربه و محاصره فرمود و جناب مبارز می روزی مانند شیر خشتناک و
 بر شری سپاک از دارالامان کرمان بیرون تاخته در محله اولی او بکر اختامی را که پشت و پناه سپاه شیراز بود بشیر گس از پشت زین بر روی زمین
 انداخته این مضمی موجب دل شکستگی مخالفان شده چند روی از جانبین با کفین جناب چنگ و شین پرداختند و چون امیر شیخ دید که کاری از
 پیش نمیتواند برد از ظاهراً کرمان کوچ کرده بر راه بر روی بصوب شیراز نهاد ذکر ستمه از حال مبارزه او خانی و جرمانی و بیان علیته
 ایشان بر جناب مبارز می کشور کشالی در زمان جهانبانی از غولخان هزاره جرمانی و او خانی که در سلطنت محول نظام داشتند حیو
 التماس جلال الدین سوره غنیمت فراختی محافظت حدود کرمان آمده بودند و در مواضع و مراجع انولایت ساکن گشته امواله توابع بسیار پیدا
 کردند و چون شعاع تیغ ظفر بیکر امیر محمد مظفر و توجیه بر کرمان نداشت ایشان از مشرف ماطفت و موصلت مشرف ساخت اما انقوم که صورت بت
 بگیری داشتند و آن را تقسیم ننمودند بواسطه عداوت علی و شترت جمعی در هر چند گاه قدم در راهی عیثیا و طغیان نهادند متعرض نسیب و تالیج
 مسلمانان میشدند و جناب مبارز می در صدد محاربت آن بدگیشان در آمده بر تخم تیغ ابدار نیزان فساد ایشان را بشکلیں میداد و در شیر سب و این
 و بسجاء که امیر شیخ ابوالفتح در مملکت حراق و یرانی بسیار کرده بشیراز بازگشت فویت دیگر هزاره جرمانی و او خانی آغاز طغیان نموده متعرض بجانب
 آئینه و رنده و ناز ساختند و باطلان حیا عیسان مبارزت جسته لواء مخالفت افراختند و در غنیمت و فساد صاحب نهاد و بعضی جناب مبارز می سپه
 بمیلان انگر و رخ سبدا ایشان سهل و جی میسر خواهد کرد و پندار پیکار ابل و با چندان حسابی برنده داشت ولی انگر براق سپاه نماید علم توجیه بجانب شمس الدین
 و صحران خادمان بر دشمن تاخت و در محله اولی اکثر ایشان را پریشان ساخت او خانیان بعد از برزیت مراجعت کردند و بیانات اجتماعی روی بر
 جناب مبارز می آوردند و چون در آن زمان عساکر حضرت نشان ببارت و تالیج مشغول بودند گشت یافته بر روی بطرفی فرار نمودند و جناب مبارز
 مانند آفتاب بلند تنهار روی بواجب کوکب آورد فرقه حیدر اما اهدا گاندا میگرد تا هفت زخم بدش رسیده از سبب خطا شد و برین حال پهلوان
 علیسا از سر جان که مناجعت پس کران برخواستند سب خویش پیش کشید و امیر مبارز الدین بران با کیر با در فشار سوار شده جان از غرقاب ظاهر
 بر روی لغان پهلوان علیسا را با قرب ششخصه دلا و نازد را قبل رسانیدند چیت زمانه غنیمت و بد است است ستاره کمی دوست گود
 و انجمن مبارز می که از آن بدتر نوافذ بود بعد از سه روز کرمان رسیده شاه شجاع با اتفاق خواججه برهان الدین وزیر حبه تحقیق بمسلمانان بهر طرف روانیدند
 در واز پای شهر اصفهان گردانید و روز دیگر مرده سلامتی ذات جناب مبارز می صحبت چوسته خواججه برهان الدین چند قطار شتر و اسب و او

جزو دوم از جلد سوم

و ادانی و ظروف نغزه و ننداز خاصه خویش سرانجام نموده همچنان با همیان شهر با استقبال جناب مبارک می شناخت و آن نیکو خدای مومنی قبول یافت
 کشتار در بیان اقدام امیر شیخ ابوالحسن کرده بعد از آنکه بر بعضی قواعد عشاق پیش از تسلط برزده او غانی و جبرانی و بساعت
 سعید صدیق الدین مجتبی و حاکم بر توکلت نصیر الدین میان امیر شیخ ابوالحسن و امیر محمد مظفر مبارک عهد و پیمان بخلان ایمان آگید یافته بود و چون
 در آنجا مفتوح شده بنابر آن چون جناب مبارک می منظم بکرمان رسید بحال مکارم شیخ ابوالحسن توقع میداشت که او را بشکر و پیمان مستحضر کرده تا از
 دشمنان انتقام کشد و امیر شیخ بخلاف تصور سرداران هزاره او غان و جبران را مسئول انعام و احسان گردانید و بهمت بر سلطنت حال اقبال
 محمد مصروف داشته و در همین و سبب آنکه امیر سلطان شاه جاندار را با دو هزار سوار چهارمرد او غانیان بد کردار ارسال داشته و پیش از آنکه
 از قطرات مطا پیش طرف برود حرکت آمد و سلطان شاه با آن طایفه که راه پیوسته با بقایان ظاهر کرد اما از آنجا است ساخته و بجا حصره و محاربه بود
 و امیر شیخ نیز برزیده بنابر آنکه حاکم آنجا شاه مظفر در طاعت پدید بود و آنقدر راجحت تصرف در آورده شاه مظفر بعد از شجاع انچه بجهت محافظت این دیار
 خود کرده میباید بودند بر جناب استیصال آنکرمان بدینجاست شافت و مقارن بحال امیر شیخ ابوالحسن محمدی در و از او صغیران را روانه میباید کرد و این
 و آنکه سردار نظام بر نهار رسیده انداز محاصره و محاربه نمودند شاه مظفر با بعد و می از دلیران و خشنواران در روز و نوبت و در حمله اول
 بنحوا و نغز نامداران اسیر گردانید و جمعی کثیر را شربت مرگ چشاند و انچه شیخ ابوالحسن نموده با بیست هزار سوار نظام بر نطقه ستوار شافت و نیز
 جنگ و حرب با التباب یافته چند روز از جانبین غایت کوشش تقدیم رسانیدند و امیر شیخ ابوالحسن از امتداد آیام محاصره طول شد چون دانست
 که مشایخه بگریز و غنچه شیرین نیست لایقانه شیخ فرستاد و عثمان صلح امیر پیام داد و بتبار آنکه شاه مظفر از جانب پدید اجازت مصالحه نیافتند
 آن طعن را بسمع اجابت نشود آخر الامیر شیخ روزی کیسواره بدر قلعه رفته و از اسب پیاده گشته گفت قبت بیا که نوبت صلح است و دوستی و غنا
 بشرط آنکه نگویم از آنچه رفت حکایت آنگاه شاه مظفر از حصار بیرون آمد آن دو سردار یکدیگر را در کنار گرفتند و هر یک منزل خود را بگشتند
 بعد از آن امیر شیخ حنان حریت طرف بر و یافت و چون بدینجا رسید شنید که سلطان شاه جاندار و هزاره او غان و جبران همگرم کرمانرا محصل
 توانند و او بار دیگر توسط صدیق الدین مجتبی و خواجه عماد الدین محمود که بوفور استعداد و قابلیت محمود بر او پیروند و در شیوه تقوی و تقوی
 معتقد به پیرویر با جناب مبارک می صلح نمود و سلطان شاه را با طلبیده بجانب شیراز منت فرمود و چون هزاره جبران و او غان تنها مانده
 رسولان حرب زبان با جندار و استغفار کشادند و امیر مبارک الدین رقم غفور جرایم انظایف کشید و با ایشان طریق اعتلا و اجساد سلوک
 در یکت و در هزاره عامه با عیان بقوم بخشید تا بعد از چند روز بار دیگر مخالفی از آن خون گرفتگان سر بر زد و امیر محمد در مقام انتقام آمده در آن
 زمانی بسیاری از دوسای ایشان را قتل رسانید و در سنه ۷۰۰ و در همین و سبب آنکه شریف جناب مبارک می رسید که نظام انقیاب السیف جبران و او غان
 و در کسیرات کرمان مرزانی فرودان میکنند بنابر آن شاه شجاع را که در آن زمان شانزده ساله بود بالشکری حضرت نشان بجانب طرفه و در و باره و او
 فرمود او غانیان بخله سلیمانی بختن جسته شاه شجاع اموال اطفال ایشان را بیاد غارت و ناساج برداد و او غان محاصره آن قلعه کرد و متعارف آنجا
 دیگر امیر شیخ ابوالحسن با بندهام مبارک عهد و پیمان اقدام نموده امیر سلطان شاه را با فوجی لشکر جرایم بکرانامات و حدود و هر فرزند او با او تسلیمت
 که بعد از فرغ از آن هم باید و هزاره جبران و او غان قیام نماید و امیر سلطان شاه که از کثرت تشنگی و نقص عشاق امیر شیخ ابوالحسن نیک ببتنگ
 آمده بود در خط بطلان برودن خلاص او کشید و بخت جناب مبارک می شناخت و بعین جنابت ملاحظه گشته و سلک خواص مرا انتظام یافت و در آن
 آن شاه شجاع سالها قاناقانها هر قلعه سلیمانی بازگشته بپر پیوست و در سنه ۷۰۱ امیر شیخ ابوالحسن نوبت و دیگر با جمعی کثیر از بل نیز و بر رفت و شاه
 شرف الدین مظفر اطراف شهر قلعه را محصور و محفوظ ساخته رایت ملاحظت و محافظت و لشکر شیراز در محاصره و محاربه بر جنب
 سعی نمودند که بتخریب بکنند آن حصار سوار تو استند انداخت لاجرم بعد از هجوم سپاه بردان نیز بر خواسته بشیر از شافتند و در سنه ۷۰۲ امیر شیخ ابوال
 احسن امیر نیکو کار که امراء معتبر مملکت روم بود با وجود تا مسدود و جنگ امیر محمد مظفر روان فرمود و جناب مبارک می بر توجه مخالفان اطلاع یافته اولاً
 و محاربه سپاه جلالت نهاد و از دارالامان کرمان با استقبال دشمنان توجه فرمود و در موضع پنج انگشت بر دو فریق بهم رسیده از جانبین جمع
 و در آن وقت

کیش

باشان آفتاب
باشان خورشید
ساروزی فرستاد
زبان

دردان
اوقات از
کمال شرف
جریان کر
دو می پیوسته

شاه مظفر

درین صفت

دریای بیجا گشته و از آن برین مقدم بجاعت و در او کی شاه بجای حریف حضرت و ظفر فریق میر محمد مظفر شده نیکباز با چادرین فرود پیش که درین کتبست
و انکار با میر شیخ ابوالحسن پوسیت گفتار و در بیان منصفیت امیر مبارز الدین محمد مظفر بجانب شیراز و پوسیتن شاه مظفر
بجو از حضرت پادشاه بی نیاز در راه ایل سیدار مع کسین و سهاره بهت بلند بهت از چند امیر مبارز الدین محمد مبارز داشت که کند اندیش
برکنگره تخریب ملک شیراز انداخت و سپاهی که از چهارم ستم ستم شان اینده پرتیر میشد و از رویت شعله استخوان دید ماه و هر خیزه میگشت
علم منصفیت بدین جانب افراخت و امیر شیخ ابوالحسن از توجیه وجود عراق واقف شده بعد از تقدیم شوره عمده المتأخرین قاضی محمد الدین ابوالحسنی
که شمشیر از خان غنچه مالش در جزو اول صفعت کتبه یافت بر رسم رسالت نزد امیر مبارز الدین محمد فرستاد و التماس صلح نمود و خدمت قاضی در محراب
دشت بر کوب امیر محمد پوسیت جناب سبازی در عظیم و کرمی علامه زبان بعد از امکان مبالغه فرمود و مبلغ پنجاه هزار دینار جهت عاقبت جناب و ده
هزار دینار برای خدام و ملازمان جنایت کرد شاه شیخ مخلص ابن حاجب پیش قاضی بنیاد نمود و با فواید مستقیم کرد و بدو قاضی بعد از چند روز که از
سیخ راه بر سو و در مرتبه قواعد صلح و صفا آغاز گفت و شنود نمود تا فایده خبران مرتب نگشت و جناب سبازی جواب داد که برسد و میان شیخ ابوالحسن
مطلقا اعتماد نیست زیرا که ثبت نوبت با من مصالحه نموده با زراعت شایسته پیوده و قاضی منصفیت یافته بشیراز شایسته و آنچه گفته بود و شنوده
بهرین امیر شیخ ابوالحسن رسانیده امیر شیخ از صلح نومید شده بالکری چون سیل پرورش به خیزه که از روشن روشن پیش فرقی شیراز محفل نزول ساخت
لیکن بعد از قرب و حصول جناب سبازی و هم بر و غالب کشته بشیراز در راه و دیگر امیر محمد مظفر ظاهرا بر آن بلده فرخنده را معسکر خفراز کرد اندیشه بعد
امکان در تحقیق محصوران کوشید و از هر طرف نیزان جنگ شتال یافته تیر و سنگ مسافتها با نظر کردید هر روز از وقتی که بر افق مشرق علم غوزانی
صبح صادق نمایان میشد از زمانیکه تیغ آفتاب از جناب غروب بنام میساخت تمشیر کینه و جدال اخته بود در ایات جنگ و قتال افراخته در حلال
آن احوال مرضی حاضر ذات امیر مبارز الدین محمد شد و انجناب از غایت شغف جنگ و حرب با وجود شدة الام صبح و شام در محله نشسته بدستور
آیام محنت و مامر محاصره و محاربه به تمام می نمود تا آنکه از شترخانه و اذاعت منصفیت فو یغین شری نافع نوشید تا بعد از آن اوقات شاه شرف الدین مظفر
مریض گشته در جمادی الاخر سنه مذکور به جهان جاودان منتقل گردید و جناب مبارز الدین با وجود ابتلا بصیبتی چنین بلا حفظه نگه مبارز دشمنان شایسته نموده
و ایر شونده اصلا اظهار عجز و فرج نکرد و از غایت توجیه و زور شدت میدان مردان می آورد و شش شاه زاده ماجور و سیر سید ارسال فرموده بود و با
دور استی و خاطر جوی فرزند شاه مظفر چاه سپرد داشت باین ترتیب شایسته یعنی شاه منصور شاه حسین شاه علی ذکر فتح و از الملکات
سلیمانانی و افتادون امیر شیخ بود می سرگردانی چون مدت شاهان محاصره بشیراز منتهی یافت در بیستم شوال منقصد و پنجاه و چهار سپه
محمد رفیع سپه شده امیر شیخ ابوالحسن بود می فرار شایسته معضل این محل آنکه در آن اوان که جناب سبازی در تحقیق محصوران می بیند و چند واقعه دست
داد که دلیل اقبال او بود اول آنکه امیر شیخ بی سببی با میر حاجی مراب و حاجی شمس را که با غلبه ناصر الدین مرغوبی داشتند و پوسیت حکم انعام و سپاه
و اما قاضی دل شیراز باین میگذاشته تقبل رسانید و بدین جهت شمس ناصر الدین که از اعیان کویان بود از روی برنجید و حاضر سیر مردم آمدن با از موافقت شمس مظفر
دیگر آنکه محمد الدین سربندی که از اعیان سرداران شیراز بود از شهر بگریخت و دست نیار در دامن دولت امیر محمد مظفر او کجست و جناب مبارز الدین او را
با یالت قلعه سرباز سپهر فرار ساخت و محمد الدین با منی شده و جناب مبارز الدین بر سرش ساخت و فتح واقع شده محمد الدین بدست افتاد و جناب سبازی
حصار بجایش رسانند ام داد دیگر آنکه قاضی محمد الدین از تظاول محاصره ملول گشته بجهت که توانست خود را از شهر بیرون انداخت و جناب سبازی کجا کجیب
و غرضی با عزت و احترام آن قدوه علماء اعلام پرداخت و دیگر آنکه خواجہ حاجی قوام الدین حسن که جناب مبارز الدین را شایسته خیر و احسان انگشت نمای بود و زن
بود و زوجه ششم ماه ربیع الاول سنه مذکور به سیخ جهان توجه فرمود و او در شیراز منقذ از اعتبار داشت که در ایام محاصره روزی امیر شیخ ابوالحسن از کویا
پرسید که آیا حکم ما و محمد مظفر کجا خواهد رسید خواجہ حاجی فرمود که تا من زنده باشم انهدام بقوات مظفر حلال تو را نخواهد یافت و این بیت سلطان شهر
خواجہ شمس الدین محمد حافظه و مدح حاجی قوام کافی است بیت در ایامی خضر فلک کشتی بلال بستند فرق منعت حاجی قوام ما دیگر
آنکه همان ایام که امیر محمد مظفر هر روز صبح تا شام روی جنگ آورده با شتال تیر و حسام قیام و اقدام می نمود و امیر شیخ پوسیت سبازی همیشه و نشاط

دشمنان کسزده تفریح اذیاح کفاح و مشایخه ضار و جوانان سیم اندام منحنی میفرمود و در ارتکاب شرب بیدام مرتبه بسیار میگردید که در آن روز که امیر محمد مظفر
شهر و راه امیر شیخ در قلعوسی آواز طبل شنید که این چه غوغا و آشوبست جواب دادند که صدای کوس امیر محمد مظفر است فرمود که این مرد کت کران جان سینه
روی نوزاد نجاست و دیگر آنکه امیر شیخ قصد قتل ناصرالدین عمر فرمود و کله عمر این معنی معلوم نموده در محله مودستان که مسکنش بود خود را محکم ساخت تا
نزد جناب مبارز می فرستاده قبول کرد که برگاه جنگ سلطانی را ندانند در دوازده مور و ستان را یکجا به عقده چون آن سباب که موجب کتبت امیر شیخ
ابو اسحق و جهت دولت امیر محمد بود دست در هم داد در سیم سوال سنده مذکور امیر محمد بن مظفر بن منصور از اطراف و جوانب شیراز جنگ در انداخت کله
عمر موجب مواضعه مذکوره میان خدمت بسته در راه با گشتاد و جناب مبارز می با سالکان طریق جانبازی شهر در آمده امیر شیخ بطرف شولستان که
و از آنجا بقعه سپید که در زیر چرخ کبود نظیر مذکور در فتنه محکم شده و قاصدی بعهد امیر حسین ابلیسی مد طلبیه امیر شیخ حسن دو هزار مرد شیرازین
بدا داد تا مرد فرمود چون آن لشکر امیر شیخ پیوست عازم شیراز گشت و جناب مبارز می شاه شجاع بدفع مخالفان رسالی داشته قبل از غلامی فرستاد
امیر شیخ ابو اسحق بغیر این مصعبان رفته شاه شجاع بشیراز بازگشت و معانن امثال امیر علی سسل و امیر شیخ که در سن ده سالگی بود و کجمن خود جودت
طبع اشتهاد داشت بدست طازمان جناب مبارز می افتاد و در جمعی از ارکان دولت پیر خود مثل سکار و در عین تاج الدین دکل و فخر الدین معتقد شده و هم
در آن ایام شاه شجاع با مالیت ولایت کرمان سر فرزند گشته امیر علی سسل را همراه برد و در منزل رودان و قنجان آن کل شکفته بصر صربید و خاکت
پلاک انداخت و گفت که با جل طبعی فوت گشت و سایر کشتاران نیز بکلم مبارز می راه اعتراض پیش گرفتند و چون امیر محمد مظفر بصیانت پادشاه
در دارالملکت فارس متکلم شد سادات و علمای و فضلا را اعزاز و احترام تمام فرموده در تقویت ارکان شریعت و تقاسمی و فخر مبدول داشت و
ام معروف و بی منکر مشایخه بسیار کرد که طرفه شیراز را در محاسب لغت نهادند و خواججه شمس الدین محمد حافظ شیرازی در آن ایام غزلی فرمود که
مظفر است بیت اگر چه باره فرج بخش باد کل نیر است بدانک چنانک مخور می که محتسب نیر است ذکر بعضی دیگر از
احوال ممالک فارس و عراق و بیان شتخ اصفهان و نهایت کار امیر شیخ ابو اسحق در شتخ امیر محمد مظفر
خواهرزاده خود شاه سلطان را در شیراز ماکم ساخته بایت خفایت بفرم تحیر مصعبان بر افراخت و شاه شجاع از کرمان بدیده در قصر زند
بیده پیوست در خلال این احوال جز بار دوی حضرت مال رسید که ایتمور که از جمله راه امیر شیخ ابو اسحق بفرید متورمنا بود بشولستان شناخته و
با و ما امیر شیخ امیر خبایث الدین منصور که در ولایت حکومت می نمود اتفاق نموده توجه شیراز است بنا بر آن جناب مبارز می شاه شجاع با
بدان صوب کابل فرمود تا قبل از وصول شاه زاده مخالفان بشیراز رسید بنا بر موافقت بعضی از بواداران امیر شیخ ابو اسحق بران بدیده است
و آنش در محله موردستان زنده و شاه سلطان فرار بر فراز اختیار نموده در شاه راه شاه شجاع پیوست و کیفیت حادثه را عرض کرد و شاه شجاع
بر سبیل استعمال بغیا فرموده بیکت ناکاه با سپاه نظریا به شهر در آمد و مخالفان قدم در میدان قتال و جدال نهادند در حین قتال بیره پیکار ایتمور
خاکسار زخم تیری گشته و سایر دشمنان با پیکار سرخوش گرفتند و راه که برود پیش امیر محمد مظفر بعد از شجاع خیر فرج و خفر لشکر بد مصعبان برده بجایه امیر
شیخ ابو اسحق و جلال الدین میر میران که از کلاتران مصعبان بود استعمال فرموده در آن مقام وکیل المعتمد بالله ابو بکر المستعصم العباسی که در عصر خلافت
سکندر و محمد است امیر محمد شافقه انجناب با دوی هجرت نمود و بنام معتضه خطبه خوانده سکه زد و چون ایام محاصره مصعبان استدا یافت و لشکر در
دست بیدار در آورد امیر محمد شیراز بازگشته اصفهانیان از کنگنای حصان خلاص یافتند و امیر شیخ ابو اسحق از مصعبان لرستان رفته بهنگام هجوم
لشکر سپاه ایام ظهور سپاه از پادشاه شجاع فرموده پذیرگوارا جنود حضرت شجاع بظواهر مصعبان شافت و آغاز محاصره کرده در آن ایام شکر
شیخ ابو اسحق در لرستان با ناکت نورالکون سلطان شاه بن محمد پیوسته لشکری برایشان جمع گشته و شاه شجاع دفع آن فتنه را از شیراز مصعبان ایتمور
بجانب گنهان در حرکت آمد و جناب مبارز می که از اجتماع مخالفان خبر یافته متوجه ایشان بود در منزل فرودان به پسر نیکت خرمی شد و امیر شیخ
توجه سپاه شیراز انده از آنجا شتخ فرامی فرودان نیز بگذرید برخواست و شاه شجاع بظواهر مصعبان معاودت کرده امیر مبارز الدین محمد در
نواحی ماری و آن ایام است بر افراشت و چون شاه شجاع روزی چند محاصره پرداخت جلال الدین میر میران مسلحی فرادان بر ستم نعل مایه بران

بیت

اسباب حکمت
امیر شیخ در آن
کردید و هر یک
از سبب آن
سلوک طریق
کردند

فرستاد تا از ده شهر بر خاسته علم خویش بجایب شیراز بر فراخت و در سنه ست و پنجاه و هجده هجرت از شیر که با محمد حکومت یکتد شایک را در قلع
 بوی سید شت نسبت به دوران مظفری در خام مخالفت آمد قطب الدین شاه محمود با شارت جناب سبانه می با خود با محمد و توجه شیراز
 کشته قزاقسرا اولایت از تحت تصرف در آورده ملکات از شیر فرار بر قرار خست بار کرد و در سنه سی و هجده و سی و هجده شوی که امیر شیخ ابو
 کرت دیگر با صفهان آمد ساکن کشته است نابرابان با سپاه فراوان ظاهر آن بده را مضرب سیراوقات جاه و طلال گردانید بعد از چند ماه که
 یقینین ابل شکر کوشید و بروت بر جو بر جو استولی کردیدن هم را بشاه سلطان بزد داشته خود با اتفاق اولاد امجاد علم توجه بصوب لرستان بر فرا
 تا مواد مختاس بودا لور در انزان و با مختطع گردانده شاه سلطان بجه بر جو تا متر در شیر صفهان می نموده در آن زمان امیر شیخ و میر میران در
 سفین خصایج تحت روز کار میگذرانیدند چون جنود بجم منزل کونوال حصا پنجم فرامید و قطع طبری بسبب بیوستایم عمری شویخ کردیده کار
 محصوران صفهان بجان رسیده فوج از شهر بیکر کشیدند دست اخلاص در دامن شاه سلطان او کشیدند در آن اثنای شویخ می قطع حرکت تا
 نزد شاه سلطان فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد کرد و از استماع این ثواب تمام در صفهان روی نموده هر کس روی با منی آورد از جمله میر میران
 فرزندان و متعلقان را که داشته از دروازه بیرون تاخت و تا کاشان همان گریان با کشید تا امیر شیخ بواسطه قرب آگاه قرار مسدود یافته بود
 خانه مولانا امیل الدین که شیخ الاسلام شهر بود پنهان شد شاه سلطان با صفهان در آن چون دانست که امیر شیخ بیرون رفته است با سوا
 رکداشت تا پی بمغز او بر دند مولانا امیل الدین مخالف و برسان کشته در خلوتی طایفه از ابل اعنا و بکرتن امیر شیخ فرستاده تا که مردم بمریاق
 شیخ الاسلامی در آن ندهد امیر شیخ ابو اخی از نطفه نایره حیات ترسیده در تنوعی شخصی گردید و عثمانان آن پادشاهی با اتفاق را از آنجا بیرون
 از دریم جو صفهان در غار پنهان کرده و بقلعه طبرک بردند در آن ایام محمد مظفر از هم لرستان فراغت یافته شیراز رفته بود و چون خبر گرفتار
 امیر شیخ را شنود کن با صفهان فرستاده او را طلب نمود شاه سلطان با صفهان در آن حسرتی سامان را با آنجا می رود ان ساخته ایشان
 او را در روز پنجشنبه از آنجا فرستاده از آنجا چون تخمینا بیکه در ظاهر دروازه سعادت بود رسانیدند و حال آنکه امیر شیخ مظفر با سواد
 و قصه و علما و اعیان فارس در آن مقام تشریف داشت و چون امیر شیخ با در منزلی که جبهه شوکت و اسبک ساز ساخته بود و در تلال انکسار دیده
 روی بد آورده رسید که امیر حاج ضربت با توکشی جواب داد که بی موجب فرموده ما او را قبول ساینده و جناب سبانه می حکم بعضی خاص کرده آن
 پادشاه عالیجاه با دلا امیر حاج سپرد و سپرد خود امیر حاج در همان ساعت نایره زندگانی او را بضر بکشید امیر شیخ کردانید و کجاست
 شیخ شعله کردار متقی آرمی بر خه تقدیر بدست پرنوا ان یافت و از قضای نازل هیچ وجه بجات توان یافت این دور با عی زاد و هیچ امیر شیخ
 ابو اخی است که در وقت قتل در سلک نظم کشیده رباعی انوس که مرغ عمر را دانه نماند است بیخ خویش و بجان نماند در دروازه
 که درین مدت عمر از بر چه بگفتیم جز افسانه نماند با چرخ ستیزه کار ستیزه و برو با کردش دهر میانی و برو بکت کاسه زهر است که
 مرکش خوانند خوش در کس و جرحه بر جهان بریز و برو خوابه شمس الدین محمد حافظ شیرازی در مدح شیخ ابو اخی و اکابر آن زمان جمله نشان
 گوید بعد سلطنت شاه شیخ ابو اخی به پنج شخص عجب ملک فارس بود آباد سخت پادشاهی چو اولایت بخش که جان خویش
 سپرد و دوا عیش بود و کرمی اسلام شیخ محمد الدین که قاضی به انان آسمان نماند بود و کرمی به اهل شیخ امین الدین که زمین تحت
 کارهای بسته کش و کرمی به دانش عصف که در تصنیف بی بنای کاروانی بنام شاه نهاد و کرمی جو حاجی توام در بادلی
 که نام نیکت بر در جهان بخشش و داد نظیر خویش نه بگذاشته و بگفته نشسته غذای عز و میل جمله را بسیار داد و از جمله اهل فضل آن
 دیگری مولانا عبید الزاکانی است که بعضی از سایل منزل امیر و سخنان فرج انکیز او در میان مردم شهرتار دارد و این قطع مدعیه شیخ ابو اخی
 از منظومات اوست قطع سلطان تاج بخش جاندا امیر شیخ کاوازه سخاوت وجودش جهان گرفت در پیش ساز عادت چشم
 بنامداد در عدل و در هم شیوه نو شیروان گرفت بنکر که روز کار مخصوص بنمود نکبت چگونه دولت او را همان گرفت در کار
 روز کار و ثبات جهان عبید جبرت هزار بار ازین میتوان گرفت بچاره آدمی که نماند و هیچ حال نظیر شماره دست و نه برسان

کتابت
 عالی قیوم
 شاه سلطان
 رسانیده

محمد
 در وقت شویخ

شاهی که بسیار
 کرد و شاه را در آن
 کرمی

استان گرفت و از شایسته آن اوقات خواجگه کرمانی است و او لقب و موسوم به کمال الدین محمود بود و او را جدا از فضل و سخن او در محل بند
 شهر لقب داده اند زیرا که در زمین الفاظ و کتبین عبارات جدید بیخ می نمود و یوان خواجگه مشهور است و گفته که در پاریس کنج شیخ نظامی در سکن
 نظم نظام داده بیست و یکو واقع شده و آن کتاب را در سنه اربع و اربعین و سبعمائة تمام رسانیده چنانچه خود نظم فرموده شد بنا بر شیخ نظامی
 و چهل و چهار کابلین نفس آوری چون کار علیه الرحمه من الله العفار کشتار و در بیان رفتن امیر محمد مظفر کجایت او در با کمان
 و میل کشیدن او را در انجناب را در بلده اصفهان در شهر سنه سبعمائة و ثمانه خباب مبارکی خیال تخییر از با کمان نمودند
 بجای صحنان نخست نمودند آن شهر را بکنج سپاه مرتب سازد انگاه علام مظفر نیا به موجب مقصد برافرازدند و انگاه که بعد و اصفهان رسید
 شاه سلطان مشروط استقبال بجای آورد و چون از شیخ ابوالحسنی دشمنی را گرفته لوازم خدمتگاری و اخلاص تقدیم رسانیده و در چشم میداشت که با انواع
 اصطلاح یاد و پر تو عنایت عالی بر حصار عالی او تا بد تا چون امیر محمد از خواجگه بران شنیده بود که شاه سلطان مبلغ مقصد تو مان از مال
 عراق تصرف نموده بنظر شفقت در روی نگرست شاه سلطان پس از روزی چند طولی که ماند مرتب ساخته خباب مبارکی را بکمان برد و
 چون چشم او بر اسباب صیانت افتاد و نایره حسد در اشغال آمد با خواجگه هزاره آغاز سخاوت کرد و فرمود ما بر چه هم رسانیده بود تا باج
 نمودند و بسبب حرکت ناپسندیده شاه سلطان نهال کینه عالی در فضائی سینه نشاند و مقارن آن حال سعید سوار از نزد جانی بیکت عالی
 که به تبریز آمده و ملک اشرف را کشته بود با صحنان رسیدند تا امیر محمد از زود خان برده بسیارند و خباب مبارکی بخمان درشت
 در جواب گفته اخراجات همچنان را بر شاه سلطان حواله کرد و او را ازین جهت تفتیش بسیار رسید و چون او از بکان با ذریه بکان معاودت
 نمودند خبر فوت جانی بیکت عالی و رفتن پسرش بر روی بیکت بطرف دشت قباقر و اسیتلای اجی جوق بر تبریز شوع یافت و خباب مبارکی
 تقسیم قیمت فرموده با و از ده هزار سوار بفرستد که در کمان در حرکت آمد و اجی جوق باسی هزار سوار از لیران آمد از انجناب را استقبال کرده
 در موضع میان کردان بر دو کسور با یکدیگر دست در گرز زد و حربی در غایت صحت روی نمودند و فتح و فیروزی بر پرچم علم خباب مبارکی
 وزید و اجی جوق روی بودی که بر آورده شاه شجاع و شاه محمود بموجب اشارت پدر تا پنجاه این بختش رفتند انگاه همان بکران بازگشته
 سه شاه روز در آن مکان بختی طرب برداختند و بخدمت امیر مبارک الدین محمد بازگشتند و انجناب به هزار انجنان درشت و دشمنان
 ناخوش گداز شوش گردانیده جلد نوی نسخ بنام شاه بچی نوشت و این جبه شاه زادگان از پدر تا مهربان از زود خاطر شد و چون خباب مبارکی
 در دو ماه در تبریز سپری و شنیده که سلطان او پس از یکانی حازم آرد با بجان است و بنا بر آنکه همچنان با امیر محمد گفته بودند که تو را از جانی ترک
 چهره بلند بالا عالی روی خواهد بود و انجناب با صحنان می نمود سلطان او پس می دانست و کمان نمید که آن وقت بجهت مخالفت شاه شجاع برده
 خواجگه تبریز را بازگذاشته روی با صحنان آورد و در شاه با پیشتر پیشتر او را مبارک رسانیده کشتن و میل کشیدن بهتدیکه و بلکه بجای بخمان نسبت
 با پنجاهان عالی نشان بر زبان می آورد که استرمان از نقطه با مثال آن شرم دارند بنابر علی بن شاه شجاع و شاه محمود و خاطر بر گرفتن پدر فرار داده
 ازین محلی با شاه سلطان در میان نهادند شاه سلطان چون انجناب مبارکی بیعت از زود خاطر بود گفت که امیر محمد میخواهد که شمار بگیرد و
 سلطان را بپذیرد بر تخت نشاند و خود لشکر کش باشد انگاه آن سه سرکش با هم عهد و پیمان نمودند که چون با صحنان رسد خباب مبارکی اگر گفته
 مقصد سازند و بعد از حصول آن طلبه شاهی سلطان پیاده بنزل شاه شجاع آمد و حضرت فرات طلبید شاه زاده از سبب تجارزه پرسید و او
 که چنین شنیده ام که امیر محمد از عهد و پیمان بخوافته اگر این سخن بیست فردا همه را بیا یکشت شاه شجاع در مشکین باه کوشیده مقرر فرمود که صبا
 خاطر از هم چنان منع کرده اند و روز دیگر شاه شجاع شاه محمود و شاه سلطان با خود متفق گردانیده بدو شاق امیر محمد رفت و خباب مبارکی
 در آن وقت در بالا خان رود و تلاوت کلام الله اشغال نمود و شاه محمود با نوکران خاصه برودن نشست و شاه شجاع با جمعی از لیران
 در پای زود بان پایتاد و مسافر ابوالحسنی با شش نفر با لارفت امیر محمد مظفر از ایشان پرسید که کجا بودید و او را که شاه شجاع خرجی نداد و خباب
 مبارکی خنجر ناک دست بشیر برده و مسافر ابوالحسنی خود را بر بالای شاکت انجناب از لیران بر جست و بیکت مشت مشغول گشت و شاه

تخصیص

تردی

میکشید
تو یا

سیر باز پایایش را گرفته بکشید تا بقیه او فی الحال بجماعت شیرشینه جماعت را در هم بسته در خانه مضبوط ساختند و او زبان به شام کشاوه
تا بنکام فرود لب از برزه کوی نیست و چون شب شد نوکران شاه شجاع و شاه محمود و شاه سلطان حمید پوس گشته جناب سید بنی بقلعه طبرک
بروند و در شب جمعه روز بیستم رمضان سنه ستم و سهار شاه سلطان بوجیب اشانه شاه شجاع بدان حصار شتافته جهان من آنحضرت شست بین سبک
و شاه شجاع بر سر ری پاوشای نشسته چه کسوف البصر را بقلعه سفید فرستاد و خواجہ برهان وزیر نیز در آن ایام حکیم شاه شجاع گرفتار گشته بعد از دو ماه
اوراق هستی را بسا و فناداد و امیر محمد بعد از آن نسبت روز در انحصار بر سر زد و با کونوال قلعه اتفاق کرده جل جلاله مخالفت فرو گرفت و بسیار
اولا و امجاد از کردار خویش پشیمان بودند در سر ضامن ظاهر بد کوشیده و در سبیل فرستادند و مراسم عده خوابی تقدیم رسانیده هم بران جمله قرار
دادند که امیر محمد شیراز آید و خطبه و سکه بدستور سابق با سیم و لعینش مزین باشد و شاه شجاع بی استقواب پذیرد کسب کار دخل نماید و جناب سید بزرگ
بشیراز رفته شاه شجاع بوجه و فائود بعد از چند کاه امیر محمد مظفر با خواہ طایفه از مردم بد کو بر بخت بران بجا شست که شاه شجاع را گرفتار سلطنت
بایزید را بر تخت سلطنت نشاند و شاه بکمی را لشکر کش کرده اند شاه شجاع ازین مصی و قوف یافته معنه ان را بسیار است رسانیده و بعد از عطف
که سیر فرستاد و انتخاب در انحصار زمین گشته چاره می آمدند و یافت شاه شجاع بصورتی که شاید بواسطه فعل مکان صحیح مدعی نماید فرزند تا او را
بم برود تا هیچ فایده بران ترتیب نشد و در او اخرج الاخر سنه خمس و ستم و سهار بدت حیات جناب سید می بیایان در پیش او رسانید
فعل کرده در مدینه مظفر بجاک سرودند و جبه روح حسن خات کلام و اطعام فقر و ایام بجا آوردند و از امیر محمد مظفر چاره سیر فرستاد
شجاع شاه محمود سلطان احمد سلطان بایزید و از جمله عاظم فضلا و محمد ثمان شیخ سید الدین محمد بن مسعود الکاظمی معاصر امیر محمد مظفر
و در بلده فاخره شیراز بلوازم افاده و نشر علوم و دینیته شتغال نمود از مصنفات انجناب شرح مشارق الانوار و میر سید ابوالبرصانی تقدیر
والا اخبار شهور و آن سیر زبان بل خبر سیر کاظمی مذکور و فوات شیخ سعید شهور سنه ثمان و ستم و سهار بوقوع بجا سید و از شرا و از زمان
یکی مولانا کن الهروی است در میان شاعران برکن هم این شهرت گرفته در روضه الصفا مسطور است که در آن روز که شاه شجاع و شاه محمود
گرفتن امیر محمد مظفر کردند عزیزان کن هم این مجلس پیش جناب سید بود و چون آن فتنه روی نمود مولانا کن الدین حوزر از انان بالا خانه پایان انداخته زبان
به شام و سخاست بکشاد و در وی بگریز آورد و در آن اشا شاه شجاع بمشیری بشکست و خدمت مولوی از پای در آمد و احشاد امیر
وی خاب گشت انگاه شاه را شناخته گفت از برای خدا از قوی فرمای شاه شجاع در خنده شد گفت معذور دار که این امر نادانسته واقع شده و جز
ما طلبید تا تخم او را در ختمه بجا می نشو شد و در کن هم این در اندک زمانی صحت یافته طارنت شاه شجاع اختاره کرد و در آن اوان که شاه
شجاع بریز و میرفت در یکی از منازل بار کن هم این آغاز مطایبه فرمود که کیفیت آنوا قصه را با دوش داد و پرسید که چند سال دیگر بخوابی که زنده باشی
مولانا گفت ده سال دیگر همان ستاز جس متغیر گشته از هر کاه بیرون رفت و چون بچینه رسید جان بجا بصر او را سپرد و ذکر او شاه
جهان مطاع جلال الدین شاه شجاع هیچ آفتاب شجاع مرات موجع این سعانی بود و بهای تبت آن پاوشاه واجب
شجاع بر فراز نشاند سدره پروانه مینو و هینت پلینش بصفت گرم و بواضع موهوت و ذات مجتبه اش بکارم اخلاق و محاسن آداب صحیح
و نور سجا عشق حاجی آنا سفند بار و ستم دستان و کمال سخاوتش با سخا طوار من بن نایده و عاظم در احیاء مراسم صل و انصاف با کسری
معاذ ان که محبت مسایل محسوس منقول بر خیل از جناب نعل قوه حافظه اش بر تبه بود که بهفت بهشت بیت حربی را بیکت خواندین از بر سیر کرد و جودت
انکار صایبش بشاید که مراد بخار از اعضا از عضلات هبامات بجز او انی بقی بر زبان می آورد و شاه شجاع در سن نه سالگی از حفظ کلام
فراغت یافته کسب کمالات انسانی پرداخت و بانک زمانی بزوده مهارت علوم دینی و معارف بعینه مرتقی شده در اکثر فنون
عقلی و نقلی بهره کامل حاصل ساخت رباعی ذات او کامل و ماوراک علوم و کمال عقل در آنک علوم پس طبعش بچون مردود
فهم تیزش کرده آتش رحمت اشعار آید این غیرت صنوف جواهر شاموار و منشآت بلاغت شاعرش رشک افزای عهود لالی آبدار بخت
بخطم و شرد عالم علم بود پناه اهل شمشیر و علم بود و چنانچه سابقا تو اشارت بران یافت ولادت با سعادتش در سنه و قیوم یافت

الدین
پیشاه شجاع
بگزشت از کتاب
نوع غیرت شاه
داشته بچون
اسیر میگفت
۳
شاه شجاع

حسنه دوم از جلده سیم

یافت و در نزد پسرین و بجهان پدید آورد که در میل کشیده من حیث الاستقلال با پیوسته بقبال نهاد و جبهه مملکت را پیش نهاد و بیعت کرد و این در سنه ۷۰۴ میان او
 و پسرین شاه محمود مخالفت دست آورد در سنه ۷۰۵ در سن شاه شجاع شکست یافته نیز از دست شاه محمود افتاد و در شرح و تبیین بار دیگر صورت حضرت
 شاه شجاع مادی نمود شاه محمود با صفهان رفته حکومت آن مملکت تمامت فرمود و در سنه ۷۰۶ در سن و بجهان شاه محمود را به فراغت پیش گرفت و بگذشت
 صفهان در سلطنت سایر پادشاهان شجاع استقامت پذیرفت و در سنه ۷۰۷ شاه شجاع نیز عارضه قوی صغیر کشته پهلور بر سر تازی نهاد و در سنه ۷۰۸
 شعبان سال مذکور رخت بیجا و فساد و اوقات حیاتش بیچاره و سه سال و دو ماه بود و مدت استبیت و بجهان او ماه سلطنت نمود و در نوایستام خواجه
 قطب الدین صاحب هیار و امیر کمال الدین حسین رشیدی و خواجه جلال الدین نور انشاء و خواجه قطب الدین سلیمان شاه بن خواجه محمود کمال و شاه کین
 الدین حسن بن سید حسین الدین شرف نوبت بر منصب وزارت شعیب یافت چنانچه شمر از احوال ایشان در ضمن وقایع آینده است مفضل خواهد یافت و این
 سن الله تعالی از ابو القادر علی بابا کثرت در بیان وقایع ایام سلطنت شاه شجاع و ذکر سلوک شاه محمود و شاه یحیی در
 خلاف و نزاع چون شاه شجاع پدید گرفته افسردگت و اقبال بر سر نهاد در استقامت خاطر کوشید و صفهان در غایت بصوب شیراز انصاف داد
 و زمان ایالت صفهان و ابرقور در قضیه قندهار شاه محمود قرار گرفت و حکومت کرد و بجهان سلطان محمد الدین محمد اختصاص پذیرفت پس شایکی
 در قلعه قندهار بوقوع پیوست و خواجه قوام الدین صاحب هیار بر زینلو چو وزارت نشینت بعد از دوری چند که حال فراغت بگذشت بار دیگر خواجه
 و طغیان برادره بر او افغان و کهن در قلعه منو جان شایع گشت شاه شجاع وضع شرا بجا عت را اہم مهمات دانسته و او را نصرت بر افراخت و با سپاه
 یکدل سازد و مراحل قطع کرده ظاہر قلعه را محسرت بنام ظفر انجام ساخت و بدتی بن الجابین خبا بخت و شین در بجهان بوده بالاخره اعیان جرد
 و افغان را مقابلہ عاجز گشتند و طالب مصالح و همادته شده بساط جدال در نوشتند و جناب شیخ الاسلام مولانا عبد العزیز را که از اولاد شیخ شاه
 الدین یون شتی بود شیخ جرات خود ساخته بر گاه پادشاه شافقت و شرف بساط بوس حاصل کرده با صنف الطاف اختصاص یافته نگاه او از ظفر
 بصوب شیراز توجیه نمود و ملی میان شاه شجاع و شاه محمود طریق موافقت مسلوک بود و در سنه ۷۰۹ بنا بر بعضی از ضروریات ملک کاشکان شاه شجاع
 عالی ابرقور را بجهت ضبط در آورد و این معنی سبب مخالفت برادران گشته آن دو پادشاه که مران مصلحت یکدیگر کردند نخست شاه محمود پنج جلالت
 اخته خط بر زر انحر ساخت و نام برادر بزرگتر از خطبه انکندہ را بخت مخالفت بر افراخت شاه شجاع بعد از استماع اخبار بالکفر قیامت از بصوب
 صفهان شافت و شاه محمود بقدم مقابلہ پیش آمدہ آخر الامر صفهان بچاره دیوار صفهان یافت و شاه شجاع در ظاہر آن بلده منزل گزیده آفاذ محاصره کرد
 و شاه محمود کابلی از شهر بیرون ناخته لوازم شجاعت بطوری آورد و آن اشار و زمی جمعی در کین گاه نشاندہ از دروازه بیرون فرامید از جانب شاه
 شجاع شاه سلطان صلاح بر جود است کرده مستعد قتال گردید در حمله نخست شاه محمود پشت بر سر کرده روی شهر نهاد و شاه سلطان از فریب او غافل
 بود و صفان بجانب صفهان انصاف داد چون نگین کاہ جویند شاه محمود با گشته آفاذ بر سر فرمود بجا عت که در کین نشستہ بودند نماند شیر خندان
 بر سر شاه سلطان با خفته او با این رویه با بی بدست آورده امیر ساختند شاه محمود پسر عمده منظر نظرفضایت کرد ایند و از بجان شربت که با سیر
 محمد نظردار بود جرحه بوی چنانید مولانا ناصر الدین عراقی که از جمله بواجبان امیر محمد بود و واقعه شاه سلطان بن رباعی نظم فرمود رباعی کرد است
 قضا چشم ترمیل کشید در ذات مشرف توفند شخص پدید آن کس که بدان چشم ترمیل رساند او نیز بصبیہ مکاشفت و بد بعد از آن میان برادران
 صلح کرد اتفاق افتاد و شاه محمود خطبه بنام برادر بزرگ تر خواند شاه شجاع صفهان بصوب شیراز انصاف داد و در خلال این احوال شایکی در قلعه
 خسته همی را با خود متفق ساخت و بجا بجا محقق شده را بخت مخالفت بر افراخت و شاه شجاع فوجی از سپاہ محاصره بعینین کرد شاه یحیی و سلیمان بخت
 و هرست تفریح و نیاز در دامن تم بزرگوار بخت شاه شجاع بنا بر کرم جلی از سر هر میر برادر زاده در گشت و شاه یحیی بخدمت مباردت نمود و بطلب کم کین
 بزرگوان گشت بعد از وصول بظاہر آن بلده و وقوع محاصره بریز استیلا یافت خواجه مبارک الدین را که کاشته شاه محمود گزیندہ بار دیگر
 صفان بود و مخالفت یافت چون انجیر بشاه شجاع رسید بالسر بسایر توجیه ابرو کرد و بعد از نزول در آن منزل خواجه قوام الدین وزیر و بجز محاصره
 بزرگان فرموده خواجه بظاہر آن بلده رفته با بر محاصره و محاربہ اقدام نمود و باندک زمانی کار بر شاه یحیی تنگ گشت و بار دیگر صفان بخت تا

شاه شجاع از برادر بزرگوار خود که شصت و هفت سالگی در غنای خود بود و شاه شجاع برادر خود شاه مظفر را در عالم دنیا مشاهده نمود که با
میگوید که غنای خانیست که او را در دست حاصل کرد و آنی بلکه نسبت بدیشان هر چه لطیف و رحمت بخورد سالی بنا بر آن شاه شجاع در سلطنت شاه شجاعی می کرد
و بجز طاعتی که از آنجناب واقع شد. خواجده فرام الدین در طلبیده روی بشیر از او در دو روز و بیست و نهمین سال یعنی بیست و هشت و چهار خواجده فرام الدین
صاحب چهار که اعتبار بسیار پیدا کرده بود و نسبت با او اعیان محترم و کبریه بود بلکه کاتبی بی شورت با او شاه نیز فیصل مقامات اقدام می نمود و خواجده
و محبت گشت و بعد از تقدیب فراوان دست سیاست شاه شجاع بساط حیاتش در نوشت آنگاه امیر کمال الدین حسین رشیدی منصب وزارت رسید
و از سر و قوف و این تمام تمهیدات امور ملک شاه مال مشغول گردید ذکر مختصر گفت شاه محمود کت ثانی و مستخرج کردن تختگاه سلیمانی
در شمس و ستین و سیاه شاه محمود و پیمان سخن دان نزد سلطان او و این ایلیکانی فرستاد و فرمود سلطان او پس طبع در شهر ملکت خابین و عراق
کرده اشارت نمود تا از امر او خاصه وی آنچه باشی و مساتی و مبارک شاه و ولی و زارگان دولت امیر شیخ ابوالحسن و امیر غیاث الدین منصور شول
و سلف شاه ترکمان در صحبت امیر شیخ علی انبیاق روی با صفهان آوردند شاه محمود بوجود ایشان سپهتار تمام پیدا کرده بجانب شیراز و در آن
آمد و شاه یکی را بطبع ابرقوه از راه برز با شکار خلاف شاه شجاع اظهار نمود و در قصر زد بوی پوست و سرداران لرگو چکت و قم و روی و کاشان
و آوه و ساوه نیز شاه محمود پیوستند و چون آواره نمود و دید آن سپاه بیخ شاه شجاع رسید با خواص و معتبران طریق مشورت سلوک داشته
غنی آستان سلطنت ایشان را پیش خود طلبید و گفت که تو محمود بنویس گای از چند رسانیده بر دولت خود کردند نه محمود بنیم بخت آمدن
مرا و تراخ بر هم زدن تصور کن ای نامور شهریار که گزرا نگه بر دو بیایم با که یاد کشیدن سپیش ما چرا که شود از کجا پیش ما او را بیاید
تا می کند مگر با بر خوش بازی کند ز فردوس پاکت دین یاد کن مگر تا چو کوی در اینجا سخن که کرد و بر او بهم داد پشت تن کوه را با دانه
بشت و چون این مکتوب بشاه محمود رسید بعد از تقدیم استشاره در جواب نوشت که بنده کان پادشاه لشکر با صفهان آورده ملک خود
گرد و هنوز از فراج ایشان من میتم نیاید استعانت سلطان او پس بر دم که شاه پادشاه شجاع از مظلوم این مکتوب دانست که آتش نشسته
شاه محمود جز باستمال شمشیر آید از دست افعان پذیرد و سیلاب طغیان لشکر از بیجان از غیر صحرای مردان و دلاور صفت نطق گیر و بنا بر آن
سپاه فراوان جمع ساخته از شیراز بجانب بیضا در راه برز آمده و این طغنه گفته ز برادر فرستاد قطعه ابو الفوارس دوران هم شجاع از تن که غسل
مرکب من تاج فیض است و فجاد منم که نوبت آوازه صلابت من جو صیت تمت من در بیضا خاک افشاد چو مهر تیغ کزاد و چو صبح عالم گیر چو حق
را بهائی چو شرح نیک نهاد کمال صولتم از خیل گسان من بنامی میتم از منت حسان آداد بزرده بجز بد کاه هیچ مخلوقی که بر شاه تو کل نماید ام
بنیاد هیچ کار جهان روی دل نیاید و دم که آسمان در دولت بروی من کشاد تو رسم و خوی هدیه کیزی بر او دین که شوهریت نیاید ز خود شاه
کن کن که پشیمان شوی با فرکار ز کمر و بر پیر و زشکر بعد از انقضای برود فریق بعد از قطع طریق در منزل داشت پس با همی خانسار و سرچاه هم پیوست
دست با راستن سپاه صف شکن بر آوردند و شاه شجاع قره العین سلطنت شاه ادین با زمینه فرستاد و میسور بوجود سلطان محمد الدین احمد استقام داد و چنین
غنی و عقب جامی گرفت و شاه محمود شیخ علی انبیاق و امیر غیاث الدین منصور شول و بوم ترکمان را در زمینه باز داشت و صند میسور با میر سانی و سلف شاه
ترکمان باز گذاشت و خود در عقب مقام گرفت آنگاه از برود جانب طالع بان نام ذنک چنک در جنگ زده آتش کشش و کوشش بوی بر فروخت که
تا شیردخان آن کوه زهر بر با بگوشش آورد و شمشیر سلطان خرمن ماه را سوخته در جرم فلک اثر کرد و هر خدی که از پشت زین خنک کشاد یافت آهنگت جان چلو
نمود و بر تیری که از گوشش برود آمد در فضایی سینه میری که در چنگا چاک خنجر نیدان کین بهنم فلک شده می زمین حاجت شاه
محمود غالب آمد چون سر و ثوابت و سیاه بجانب دیار مغرب شتافت شاه شجاع همان از نام جویشتر یافت و سلطان محمد الدین احمد رقم بوقالی
بر چهره حال خویش کشیده از برادر بزرگتر جدا شد و بشاه محمود پیوست در وایتی که قبل از غزای فریقین نزد شاه محمود در غنچه بود و شاه شجاع پس از وصول شیراز
دربند فساد و مسکر ساخته پسر خود سلطان شلی با کرمان ارسال داشت و شاه محمود با مراد عراق و آند بهیمان متعاقب بنظر آن بده با خاره منزل چلو
فرمود و شاه شجاع در شهر سخن شد و آن محاصره بطول انجامیده اما خبر و انکار به محایف دور کار شیراز بان نظر گشت و شاه شجاع همه طلب محاصره می کرد

کثرت

سوره دوم از جمله سوره

انما شرف و اعیان است صاحب یکدیگر و شاه محمود فرستاد شاه محمود بر پیشی مطلوب ایشان در جواب نهاد آنرا که در وقت تاریخ آن مظهری شده است بل فصل و سوره
 مولانا حسین الدین بزمی قلم بر تمام آن مهم از شهر سپردن رفت و شاه محمود جناب مولوی را تعظیم نموده گفت بنابر استیلا امر او سلطان اویس ما چندان
 نماند اکنون مناسب چنان است که تمام شاه شجاع ببار فرزند و آنقدر کمال نماید که من امر او بکار از او بگویند ایشان بانکه در آنم نگاه محاکمات مورد شاه
 پسرین باقی قسمت نایم چون مولانا حسین الدین بگشت و این پیام بشاه شجاع رسانید شاه عالی کمر قهر بردار و نوشته التماس نمود که بسای قطعه قند آید
 تا بشاه گفت و شود کرده شود و این بیت مادر آن کتوب ثبت کرد که بیت اگر چه دل کسبی و ادب است هنوز بجان او که دلم بر سر و دست بنزد
 و شاه محمود غمخس بر آورد ایضا جابت آقران داده این بیت را از همان منزل در جواب علی نمود غایت جنایت از طرف آن نگشته باین است و کز آن
 طرف ما بجان منفاست بنزد و روز دیگر در پای قطعه قند قران رسید دست داد و هرگز شد که شاه شجاع از آنجا صراحت بر سر بنده میر کجا بنابر قوه رود
 و آنجناب در وقتی مناسب با همی از خاص طریق خرم مرعی داشته از طریق سحر و جادو بر او تضرع یافت و قرین صحت و سلامت ببار فرستاد
 و حال آنکه سلطان احمد و شاه یحیی با فوجی از بهادران از بیابان کجاستی شاه شجاع روی بر او سر بنده میز آورده بودند چون در آن طریق از روی اثری ندیدند
 رفیق با این حرمان باز گردیدند و شاه محمود بعد از رفتن در همین محله و نازید از الملک شیراز در آید و اجناس این منسج ما در راه با تحف و هدایا بنابر سلطان
 او بر شاه شجاع چون بر حلقه خاکشست رسید پهلوان خرم که حاکم ابروه بود اسباب خدمت مرتب ساخته با استقبال مویکب بجا یون شتافت
 و شاه بنظر عظمت در روی کر تیره آن رستان در ابروه بفرخت و عشرت بگذراند و بعد از آنقدر دو سه ماه سفند از نه عازم کرمان گردید
 ذکر خصیمان دولت شاه در کرمان و کشته شدن او حکیم با و شاه عالی مکان در آن ایوان که شاه شجاع در شیراز محض بود و شاه
 محمود بلوادم محاصره قیام نمود بجا طرسوده تا شاه شجاع کشته که امکان دارد که بعضی از توابع خود او ام الدین وزیر بنا بر کینه قبلیش در غیبه در نزد
 درین مجلس مجیر اصلاال کرده قند نگیزند بنابر آن بر کیت از آنجا صحت با بهانه از شهر سپردن فرستاد از آنجا ملک محمد و دولت شاه با چشمتی مال کرمان
 روان ساخت و بعد از آن دو وزیر شاه شجاع اندیشید که چون در کرمان از ذوالی صاحب وجود خالی است اسکان دارد که محصلان پس از محصل
 جنال استقلال نمایند بنابر آن مقرر ساخت که خود محمد الدین قائم با اتفاق امیر که اخفانی با دو هزار از سالکان مسالکت پهلوانی بدار لالان کران فرست
 از محفل آن محکمت خافل نباشند و داد و لشاه و ملک محمد چون بدان ولایت رسیدند و احوال فارس و عراق را مشوش دیدند طبع در حکومت کرمان کرده
 امیر عیاش الدین جامی میر خود که در کرمان حاکم دیوان ریغوب بود و خود به امیر الدین بلال با که با یکی سلطان شنی قیام نمود و بهانه بدیوان خانه طلبیده فی
 الحال آنقدر مذکاتی بر دور با حراق بلاک بست تا ساختند و سر بار ایشان را سپردن نماند آخستند و نوکران امیر عیاش الدین و نواد بر بلال فرزند خود
 امیر پهلوانی که او نیز منصب حکومت داشت با سعید سوار بک بخت و دولت شاه سلطان شلی را در قصر حبس کرد و سوار سوانی از جهت
 امیر پهلوان فرستاده پیغام نمود که آنچه واقع شد بنابر حکم پادشاه بود اسب بجان شما آست که بازگشته در کرمان بهم خود مشغول باشید و امیر پهلوان قبول کرده
 مراجعت فرمود و دولت شاه ابواب خراب و انبار کشته و نقد و جنس بسیار بزم داد و از روی استقلال در کرمان با پی بر سرند حکومت نهاد و چون
 خواججه محمد الدین و امیر کونک نظر بر آن بلده رسیدند و حال بر آن نوال دیدند امیر کونک با که کرده و خواججه محمد الدین وسیله ایگنه شهر خرامید
 و این اجار در متعاقب متواتر شاه شجاع در شیراز می شود و بنابر آنکه بسبب تسلط اعدا بجان تداکشان استقلال داشت تحمل میفرمود و چون از شیراز
 ببار قوه رفت و هجوم لشکر سر ما که کشته سلطان کل روی بدار لالان باغ و بستان آورد در شهر شجاع و شاه شجاع با سعید سوار بک بک
 در میدان جلالت رستم و سفند یار بودند از بار قوه بجا بست کرمان روان شد و در آن راه شاه سلیمان برادر شاه سلطان باد و بیست
 سوار و بعضی از امرای حرب با پا سفند سوار بکب حضرت شاعر پوستند و چون نواحی کرمان از جانب رستم منهد سپاه حضرت نشان خیره نشان گشت
 دولت شاه با چهار هزار مرد خیز کرد و در برابر آمده اما تا بیکت حمله نیاورد و چهار دیوار کرمان کرخت و بسیاری از لشکران او با آنها بستان
 خسرو کیمی مستمان کردند و بعد از آنکه با شجر ایت اشباح شراق بر تو وصول بر بلا هر کرمان نماند حضرت امیر مبارز الدین رمضان احتاجی و خود جلالت
 نوریان شاه وزیر متعاقب یکدیگر شهر در آمده دولت شاه را مصیبت نمودند تا از مقام قطعه داری در کشته و غاشیه طاعت بردوش گرفته

خبر

دانش
 که در تاریخ
 روایت شده
 کوفت بنبر نوم
 است حشده
 حشده
 حشده

الدین

الطاف

پادشاه و اعیان از لایمان موجود در وی جایز گشت و پادشاه در پناه او اضعاف میبندد و از آن جهت فخر و بهین خدمت شرف گردانید و فرمود که در این
 تا یکشنبه منظم بر بدید که بر من رسانید قطعه توان سلطان دینی که بر صدق دعا گویند جسد هر غارت اجل با دست کوه بادبارب زحمت و امن
 مردانست بر قومی با دور ملک سلیمان سلیمان نصف محمود ایازت و پند ان با هم شاه کرده ان عشام بکران در آمد و دولتگاه کرده صدق
 کرده بهی اتفاق نمود که شب بخوابگاه پادشاه در پدید و تیغ تیر از خون وی صفت بسیار لایه امیده سون ازین مکر واقف شد که کیفیت حال بر من رسانید و شاه
 شجاع آن حرام نکست ما بهی از موافقتش پیشتر است بکنند و در آن بسیارین سه بیت نظم فرمود نظم اما چون خواست فرمودم انش چو هر چه
 بخشیدم بجانش در هر چه قدر در دل داشت غذا سراندازان شدن پیشتر بخوار سکت مکار و درون بوی فابود مکافات بجا کار و بجا بود که شاه
 در میان ارتجاع رایت دولت شاه شجاع کرت دیگر و کر نخبین شاه محمود از شیراز بعد از استعمال شمشیر و خنجر چون سواد عالی کان
 تین مقامات از لایمان کرمان با زیر دخت متوجه کر میر گشته کوشمال بر ندره بر او او فان از تهمت ساخت در شانر طی سافت در بر منرا یعنی شرف دست
 میر سید بهر کامی کاشی شاه سیکر وید و چون میر غوث بخش و اعیان هزاره بر او او فان از توجبه پادشاهی تان گاه شدند در طلاع سپهر بخت و قتل جلال استان
 سخن شنید و عسا که مسوره در کرد آن منازل حسن چنین نشسته و لیران جبر او او فان به کام مجال می در میدان جلال میبازند و مناست و صانست انوار
 ان در خیال شان اسان شیرینی پذیرفت و زمان محاصر استمداد گرفته او فانیان از شاه محمود امتداد نمودند و او شاه بچی با جهاد و نتا فرد کرده چون
 بعد و در کر میر سید کتوبی زو هم بز کفر ستاده و انهار اطاعت فرموده بر طبق طوعه و ایازت و ترک ادا او فانیان کرده به از العبادت و سافت
 انحال فارض در دیای ر شاه شجاع متولی شده بیکه کوچ پس نشست و دشمنان دیگر گشته پیش آمدند در آن انما بهی از مسافران علمی سپیل تخفانه در نیه نظیر
 پادشاه آورده و انجا با مقام بنیل آن رایت بر سر که در مان کرده عنان مرا جبت انطاف او او ایضا فرموده بر سر او فانیان رسیدن بجا بجا فرار
 پذیرد و جبال نیافتند و ناچار حلقه اطاعت در کوش گشته میر غوث بخش با سایر رؤسا و انظار بجا رایت سادرت نمود و شاه شجاع مظهر حضور مرا جبت
 و متحارن انحال شایع می رسد و سایل بکران فرستاده دختر زینت پادشاه پادشاه سلطان با خواستکاری کرد و شاه شجاع شمس با در زاده مبدول داشته محله
 نشین تن محصمت و جلال را با بختات پادشاه با نه بجانب زردان فرمود و بعد از وقوع این امور بختت قائم هماد خسرو بهر عشام پیداشد و فرج
 از لشکران شیراز روی امید بدرگاه فالپناه آورده و در مدت اندک لشکر بسیار در نظر رایت نصرت شجاع آمد در آن انما حصول و اعیان فار من انکلا
 تبریزان بجان آمدند و کوه حسین و جهاتند فالوده کشور کشا بکران فرستاده و شاه شجاع بعد از ملاقات با کوه حسین بدیدان بکیر فتح و نظر امید و اکتبه شاه
 شیراز در اهتر آمد و چون موضع چهار کبند از فرزندان مایون نصرت افزای هفت کبند کرده ان شد شاه منصور بن شاه مظفر از یزد رسید به کبالی پوست
 و خبر توجبه لشکر نصرت از یزد شیراز شایع گشته شاه محمود با جودا محدود با استقبال با در توجبه فرمود و شاه شجاع از قرب وصول شیرازان و توقف با قند
 دیگران بطرف محضه یافت و شاه محمود همچی دانسته و نیز روی سوی شیراز آورده شاه محمود در ظاهر شهر شاه شجاع در سیرل انما منزل گزید بخت برابر
 دو کبندی فرود چنین بر آمد برین چند روز انکامان دو پادشاهی پناه بلکه دو شیر کبند خواه بجزم زرم بر جسته صفت حال بسیار استند با و حمل انان رجال اید
 انشخ بنایر امن و ضربان به زدن گرفت و اید بجان بنیامر که بکار نیندگی خورشید غیثی انوار صفت بیک پذیرفت و شاه محمود گشته عنان کابین شهرت شاه شجاع
 نصرت مظفر حضور شد و نزدیکی شیراز فرود آمد و بعد از آن چهار روز بعضی از اعیان فارس بنایر قصدی آستان اقبال آشیان فرستاده بنجام دادند که برگاه اعلام مظفر نام وصول
 بر ظاهر شهر نیندازد و در ندر بار انسا ابواب ملت و سعادت بر روی و کار جایوان اما جوامع شود و شاه محمود این اوضاع مشاهده در او فرود صفت گشته که پرده اعلام نصرت
 از روی شایع بود با طایفه خراسان صفت ان حضرت فرمود در شانر راه سلطان احمد از وی تلفت جبهه برادر بزرگتر بوسیله فردا بیکر خسرو ثابت و تیار بود که
 زکات پرورد گرفت شاه شجاع بخت و محنت بسیار در ملکات ازین راه تحت سلطنت بر او وجود جایوان در نیفت نیت داد و بشارت امن و امان بسیار طایفه انکلا
 رسانید و ابصفت و امان برکشاد در امر صرف و نهی منکر و تعویت شریعت غیر الشریعتی انکلا که بر کوشش بسیار انبیا نمود و در کوشش با جده دارین خراسان سپهر
 داشته و شاه شیراز و قوام را با بار آید انکلا که کبندی موقوف داشت و خواجگت اید سلیمان شاه با نوا انکلا که رایت وزارت بر داشت و شاه شجاع در کبند
 سجان را با ظاهر بخت بکبندی که در عیاسی که در صد روی خلافت میکرد و شو با بصیرت کبانی آورد و در همین حال بخت شیر اصحاب کجانب قصر زرد و توجبه فرمود و شاه محمود

عازت مجلس علم
 کرم اختیار فرود
 و منصب
 ۹۲

و شاه محمود و اعیان فرستاده که من شیراز بخت صرف پادشاه گذاشتم اگر آنحضرت نیز همچنان بایند مضایقه فرمایند از کرم بیدبخ بید بخور
 بود شاه شجاع این طمّس اجابت فرموده و بصورتی که از حاجت فرموده و بعد از آنکه نصیحتی لازم بر او شده شاه بجهت مراسم استقبال بجای آورد
 و شاه شجاع بشهر آمده و چند روز پیش و عشرت گذاشده بشیر از سعادت فرمود ذکر گشته شاه سلطان طبت امیر
 مسعود شاه آنچه و بیان اسباب و قتل او خان سلطان بنت امیر مسعود شاه که صیغه شیطه نمیده بود و در جبال کج شاه محمود
 بر سر پدیده انتقام هم خویش امیر شیخ ابوحنی در طریق کرد و فریب سلوک نموده پوسته حیلگی انگشت که بان واسطه میان آل مسعود
 جنگ و نزاع در میان می آمد در شهر سنه ۱۰۶۸ کتوبات حدیثی و اسلطان محبت شیرینانی نزد شاه شجاع فرستاد و پیغام داد که اگر موکب
 بیاویز بظاهر صحنان آید من شاه محمود را دست و گردن بسته تسلیم مدام نام شاه شجاع این معنی را فرمودی عظیم دانسته بجانب صحنان روانه شد
 و شاه محمود در میان چرب زبان روان گردانیده بوسیله ایشان سخنان بیارنده بر عرض رسانیده و شاه شجاع بر چاکری برادر ترحم فرموده
 طلب نمود و شاه محمود بار دومی بجناب شافیه اخون بیکه کرد که اگر رفتند شاه محمود و لوازم اطاعت و فرمان برداری بتقدیم
 قبول فرمود که دیگر از حکم برادر بزرگتر تجاوز نیندازد انگاه روی بولایت خود آورد و چون شاه شجاع بشیر رسید خواجه طیب بن سلیمان
 شاه وزیر را گرفته محبوس گردانید و پسرش غیاث الدین محمود را بیل کشید و شاه رکن الدین چنین را که بشرف حسب و علو نسب سرفه سرور
 بود بر تبه فرستاد رسانیده هم در آن ایام خواجه طیب بن سلیمان شاه از حبس کرختی با صحنان رفت و شاه محمود علی رغم برادر او را بر سر
 وزارت نشاند در آن اثناء بار دیگر خان سلطان کتبات عاشقانه نزد شاه شجاع فرستاد و او را بر تخریب صحنان باعث و محرک گشت و شاه شجاع
 طالب بهانه شده بشاه محمود پیغام داد که ما انواع اخراجات ضروری پیش آمده و دخل بخرج و فانیکنند طریقاً آنکه برادر ما سال زمان
 مدوی فرماید شاه محمود جواب داد که قاضی ولایت فارس و محکم بلا عواقب در بخت تصرف آنحضرت و بواسطه جویشگر یا برانی صحنان
 بر تبه رسیده که این برادر بخرج ایوم احتیاج دارد چگونه محلی که لایق خزانه آنحضرت باشد ترتیب تواند داد شاه شجاع چون این جواب شنید
 گفت ما بان شرط باشاه محمود صلح کرده بودیم که از فرمان و اجب الاماغان تجاوز جایز نماید اکنون که خلاف حکم جایز میدار و لشکر
 باید کشید و سپاهی مرتب ساخت و بجانب صحنان روانه شد در آن اثناء شاه محمود از منتهی استماع نمود که کج آن فتنه کیست و عشاء جناب برادر
 چیست بنابراین خان سلطان از قبل رسانیده و رسولی پیش برادر فرستاد پیغام داد که چون داده وحشت و نزاع ارتفاع یافت که باو شاه
 بر سر جناب آید شاید و بار دیگر میان برادران کرکشی وجود گرفته شاه شجاع بشیر از بازگشت و شاه محمود از قتل خان سلطان شپان
 شب و روز از مرغانش در کانون درون تن خن و الم می فروخت و از اشتغال نیزه مهاجرتش بر عشاء خویش و اجنامی سوخت
 گفتار در بیان مواصلا شاه محمود با سلطان اویس بن شیخ حسن و ذکر معالکه او با شاه شجاع
 بمجا و نت مروان شمشیر زن در سنه ۱۰۷۰ و بعد از آنکه شاه شجاع شنید که شاه محمود خاطر بران قرار داده که نوبت دیگر از سلطان
 اویس است و نماید و ازین جهت اندیشناک شده بعد از تقدیم مشورت امیر غنایه الدین حسن و برخی را بر تیر فرستاد تا محمده از محمد
 سلطان اویس خطبه کند شاه محمود نیزه تبه چنین هم خواجه تاج الدین بشیری را که وزیرش بود و باصابت رامی و تدبیر محتاج الیه بر نا و پیر نزد
 آنجناب سال داشت و چون این دو قاصد پایسر سلطان اویس رسیدند بنابر آنکه شاه محمود با استقواب خواجه تاج الدین در
 کتابی که سلطان اویس نوشته بود فایست عظیم بجای آورده کتوبات مطرز باین دو صراع کرده بود که العبد مانی بده کان لمولاه
 ما ان تویم و هر چه داریم و شاه شجاع در نامه خود سلطان اویس برادر خوانده بود و طمّس شاه محمود و مبدول اعداد و امیر اختیار الدین
 حسن هم عنان بایس و حزن بشیر از بازگشته خواجه تاج الدین بن تبه پیر حیل نشین تن اعلی کانی برادر جبال کج شاه محمود کشید و قرین انواع بخل
 و حمت با صحنان رسانیده خواجه سلمان دینیت این قضیه صمیمه گفت که چند بیت از ان نیست نظم آسمان ساخت در
 آفاق کی سو فچه سور که از آن سو مشاطراف محاکت سرور نهند انور و سرور می که اگر در نگری خانه زهره بود و آن عالی سور

مترجم

اجتماعیت منور قری با شمس القضا است معزز ملک با با جوهر سید بلقیس بان داشته است اندانی بسیار پرده هم دولت تشریح حضور
 قطب دین شاه فلک در تبه محمود که اوست بهر سیرت محمود و محمد مذکور ای پیش نغزت کشته لازم هر یک کوست در پرده
 از همه عالم ستور خواجه تاج الحق و الدین محمد الحق سبها کرد درین باب بجایست مشکور درمی از بهر نیر کی بکنارت آورده که چنان در شوق
 یافت در اطراف دیور و چون این مواصالت دست در هم داد سلطان اولین لشکری آباد داد و مادرشاد و شاه شجاع این خبر مستماع نموده
 در هم شکست و میره شاه محمود و بر همه شاه شجاع غالب کشته و برود سپاه از سینه زانویر عاجز آمده بساط مقابله ابقامی بختند
 و هر یک بطرف ملک خود گریختند ذکر حدیث شاه رکن الدین حسن وزیر و کشته شدن بیک صاحب تاج و سریر
 شاه رکن الدین حسن با وجود آنکه بد و در مان واجب تعظیم رسول کریم الذی نزل فی شانہ و انک تعلق علی عظیم و علیه التحیه و التسلیم انتساب
 داشت از حسن خلق بی بهره بود و در ایام وزارت در شیوه کبر و نخوت سلوک کرده بیکس از شرف و اعیان کسلاطین نافذ فرمان را اجتناب
 نمینمود و چون انجناب بعد از عین خواجه قطب الدین سلیمان شاه روزی چند تمثیلت امور ملک و مال پر داخت بواسطه توهمی که از خواجه
 نورانشاه و خواجه هم الدین محمود داشت مکتوبی بشاه شجاع نموده بعرض رسانید که مشار الیهما این عزیزه را بشاه محمود نوشته اند مضمون
 کتابت آنکه بر گاه رایت حضرت پناه پادشاه بواجی شیراز رسد مانده کان در روز ه کشته و ملازمان را بشهر رومی آوریم و التماس نموده
 بودند که جواب بر نظر علی شود و شاه محمود بر نظر نوشته بود که فلان روز مکتوب عالی نظایر شیراز خواهد رسید باید که ایشان بجای حضرت
 رسید و اب بود در سر انجام همای که وعده کرده اند لوازم اتمام بتقدم رسانند شاه شجاع فی الحال خواجه نورانشاه و خواجه هم الدین
 را طلب نموده در موقوف حساب باز داشت آن دو بکیناه رومی بر خاک افتاده سوکنده خور دند که ما این مکتوب خبر ندایم شاه
 شجاع پرسید که این رفته خط شما هست یا بی جواب دادند که بر تبه شاه خط ما است که انکار نیستیو اینم کرد تا ازین واقعه خبریم پادشاه
 در غضب شده گفت چون قرارینما شد که خط شماست چگونه خبر بشاید ایشان بعرض نمایند که ما خاطر بر قتل خود قرار داده ایم لیکن
 و ایمیم که پادشاه کما فی تحقیق مضمورت نماید و در آن روز شاه حسن جبهه در و پاسهل خورده بود و در خانه نشسته شاه شجاع کسی نزد
 فرستاده پرسید که این کتابت از کجا بدست تو افتاده شاه حسن جواب داد که دو هزار و بیار بدو تدار خواجه نورانشاه تسلیم کرده این مکتوب را از
 کفرتم فی الحال دواته اردت و شکوه کشیدند اما هر چند در آن امر مبالغه نمودند مگر بنیاد شاه شجاع دیگر باره کس زو شاه حسن ارسال
 فرمود و بر اینی که تصور بود نسبت بدوات دار از جزوت بفعال آید قرار نکرد شاه حسن در جواب گفت که خواجه را شکنجه بسیار نمود و تا
 خود اعتراف نمایند غلام را چه کنا بشیاه شجاع فرمود که در ضمن این قضیه چند مندرجست این سخن موقوفیت ندارد که کسی مکتوبی چنین را بغلامی
 نادر مدراج و فرزند انکا حکم شد که امیر اختیار الدین حسن قورچی بخانه شاه حسن رفته از وی بجز و تکلیف افراگشده که حقیقت آن هم چگونه است
 و امیر حسن نسبت بشاه حسن در مقام تشدد در آمده چون جناب وزارت تاب مضرب کشت گفت که من محمود حاجی و عمر ششی را بدان و شتم
 که بر سبیل تقلید این رفته در علم او در وزیرا که ازین دو شخص سوپسته اند شناسک بودم و میجو اسم که ایشان را متاصل ساخته فراغ حال حاصل
 تا ایم باقی رای عالی حاکم است و چون صورت کرد و وزیر و وزیر بی تهر بعرض پادشاه صفائی صافی صافی صافی صافی استعال فایته فرمود تا
 بزه کمان برداشته و متکالتش را در جوانی ساختند در وقته الصفا مسطور است که چون انجناب صومع پدر شاه حسن سید معین الدین شد نیاز
 بنانه سپهر حاضر گشت و گفت که هر کس سخن بد چو نشود و متابعت جدیز کواز نماید بر اینه با شمال این بلاه مبتلا کرد و سادات را با ظلم
 تیر کار جدا راجه رحمت عالمیان بیجوش کرد و اینده اند فرزندی که سبب محنت جهانیان باشد معزز است که بعد از و عتاب جوئی و فرود
 مضرب و محاصبت شود بلیت فرزند خوش است اگر خلف زاد و رنا خلقی بود تلف باد و بعد از قتل شاه رکن الدین حسن نوبت دیگر خواجه جلال
 الدین نورانشاه پای بر بند وزارت نهاد ذکر عصیان پهلوان اسد خراسانی و کشته شدن او هم اتمام علیشاه
 فرزستانی شاه شجاع از جمله سپاهیان خراسان پهلوان اسد که صورت خوب و سیرت مرغوب داشت بشیر القفات میبوند و کسب تقاضا

ساز
 جز از شیراز بود
 خراسان شاه محمود
 نیز نماز میدان
 قال کشته در شجر
 پادشاه خواجه
 معرکه بکار او
 یافت و شاه محمود
 از شیراز لشکر
 حاکم کرده میبند
 شاه محمود را

خطاب

رکن الدین

شرف

دین

اتفاق صحیحی که بود در غایت پروردت بود پادشاه پهلوان را دید که برکنار جوی ششبرنج میبکند تا و منوساز و بواسطه مشاهدت یعنی اتفاق شاه
 شجاع نسبت باسد صناعه شد و فاضلی در آن باب گوید رباعی از کبری که هست شاه شجاع هر این مردم دلش رسته است زانکه در فضل
 دی بوقت شکر شگفت و دست شکریت دوران وقت که شاه شجاع از کرمان بصوب شیراز در راه آمد و زمام ایالت آن ولایت در
 گفت کفایت پهلوان اسد نهاد و اسد در اندک زمانی قوی حال گشته امیر و عیال او فانی بر آوردن شاه شجاع و شاه یحیی بن ابراهیم غاصه خود
 پیوسته حروس مملکت را در نظر اسد جلوه میدادند و با دومی نوشته که بر مزاج شاه شجاع اصلا احماد نیست بطریق خرم سلوکت میباشد بنود
 و از خوشتر غافل نمیداد و بنابر آن پهلوان اسد بخار غرور و استکبار بدماغ راه داد اما چون والده شاه شجاع مخدوم شاه در کرمان گمان
 داشت انظار عصیان نمیتوانست کرد در آن اثنا بسبب غضب و کوشی که کردی کرمانی و دیگری خراسانی بود میان طازمان مخدوم شاه و نوکر
 اسد نزاع واقعه مخدوم شاه بر تبه آرزو خاطر گشت که از کرمان بشیراز شافت و از مارات طغیان اسد تبه سمیع سپهر رسانید شاه شجاع آن
 سخنان را نخواست محال عرض فرمود و پهلوان اسد چون کرمان را از اخالی یافت برست برج و باره پرداخته مالی خطیر از ممتولان رسانید و خبر فساد و عقاب
 او بتو از پیوسته شاه شجاع بپوش کرمان را پیش نهاد تهمت ساخت و قبل از آنکه این عنایت از خرقوت بخل آید سلطان قطب الدین اویس بن شاه
 شجاع بنام اسد نوشت مضمون آنکه بلده کرمان را بفرزند سلطان اویس سپارد و خود ملازم باشد پهلوان در جواب گفت که میان من و پادشاه
 بشک برگاه نشان ظاهر شود و بیبانه کلید شهر تسلیم خواهم کرد و الا فلا و سلطان اویس طایفه از سپاه جران و او خان سوزاجی کرمان رفته
 چون دید که کاری نمیتواند بر و با صحنان رفت و بشا محمود پیوست و باین سبب نخوت و استکبار رسیدگی بنوار شده حینال استقلال تحقیق
 انجامید بنابر آن شاه شجاع در مشور شکر ریح و حسین و سجاد بنکاب خراسان پهلوان اسد را در حصار خرید و حساب شیراز آغاز محاربه
 و محاصره کردند چون کار بر اهل شهر ناکست اسد شایه یحیی که حرکت آن فتنه بود مدد طلب نمود و شاه یحیی بحسب طلبا هر وقت آمد او اسد نداشت تا
 پهلوان خرم خراسانی که در فارس قائم مقام بود چندان اغوا کرد که بهانه تو تم از پدر شاه یحیی ترتیب اسباب حرب مشغول شد و اخیر برین شاه
 شجاع رسیده بر سبل خرم دانست که خرم حینال اول الامر طریق خرم مرعی داشته سلطان حماد الدین احمد و شهنشاه بن العابدین در محاصره کرمان
 معین نمود و خود بجانب شیراز بازگشته این رباعی نشامود رباعی من جو جو صبر میکنم فرزانه وین عفتد و هر جو خرم مردانه نویسد نیم که
 عاقبت حق زنگت روزی بر او بر کند بماند و سلطان احمد در محاصره اسد بقدر حد در لوازم اتمام بجای آورد و شوارع و طرف
 کرمان را حینان محصور ساخت که بیکس نتوانست که بکشت من بار شهر بر و بنابر آن محظوظانی عظیم نصیب محصوران شد و کار اسد با
 انجامیده فرمود تا هر کس آذوقه نداشته باشد از شهر بیرون کنند و بدان جهت قریب صد و بیست هزار کس چند دفعه از کرمان بیرون آمدند و طایفه
 با صحنان فرمونه باند با بجان رفتند و بعضی با روی سلطان احمد پوینند و چون سلطان احمد هم کرمان را از نو بکشت بان رسانید که فیصل و
 و میخواست که بعد از فتح ایالت آنولایت تعلق با و کرد و زمین عریضه شمره اکنون بنیر خوشنیش پادشاه نوشت و شاه شجاع در جواب عرض
 داشت بر او مکتوبی باین عبارت در ظلم آورد که حق جلا دت و مردانگی و شجاعت و فرزادگی بر او فریز معلوم گشت ترجع همین میکن که جاوید
 مد و با از توفیق و صورتی که بواسطه بر ماده اسد فی جبهه با جمل من مسد نموده کل الوجوه حق بجانب خوبی است آثار سعی که از آن بر
 یوناقی تو ظاهر میشود موجب از دیاد اعتقاد میگردد و بر اینه چون از شیر تمام امر خطیر با تمام رسانند آن را با تمام و اکرام مقابل و محامل و اثر
 و اگر تقدیر اسنصب حکومت کرمان نباشد بر موجب و ملوک و اطاع او برود اگر می حق مردان گرفت جان بر او که کار کرد سلطان
 احمد این جواب در تاب بلکه متپاب شده و در تخریر کرمان تعاضل و اجمال و زبید و بشا شجاع نوشت که بنده و با اشتیاق ملازمت سده
 بر محاصره و نارب درین مرجع است و پیش ازین محمل مفارقت ندارد امید آنکه محاصره کرمان بدیگری حواله رود تا قدم از سر ساخته بخدمت
 شاه بشا شجاع عیال متسارند را مبدول داشته پهلوان علیشا فرنیانی و پهلوان خرم خراسانی را امر نمود تا یراق کیساله برداشته بخار کرمان
 روزه و سلطان احمد بده گاه عالم پناه طلبید و در آن وقت که پهلوان بجد و کرمان رسیدند تمام اسد با صحنار انجامیده بود و اکثر

در کرمان

شجاع از پدر ششم شده بیان هزاره کثرت و کتبی بنور از زبان شاه

شاه شجاع

اضافه می گرداند

مردم بمغز پینه دانه و تخم سیبوش سپستان و امثال آن اوقات میگذرانیدند لاجرم پهلوان اسد طالبا صیقل گرفته بعد از آن آمد و شد پهلوان علیشا
و پهلوان خراسانی هم بر آن قرار گرفت که اسد خطبه و سکه بنام پادشاه کند و قلعه میان شهر را بگذارد درگاه سلطان سپار و بر او و سپر خود را
بغیر آن روان سازد و پهلوان علیشا بصیقل حصار قیام نموده پهلوان خرم را بر آید که سووم بخت بود و پسرش بشیر از رفت و سپاه علیشا
با کرمانیان آغاز عزید و فروخت که کشته شود و دشمن رو نیامی ستانند و اسد در قلعه کوه ساکن شده بی اختیار روزگار میگذرانید و پسر
اندیشه صندی بخا طرش میگذشت و پهلوان علیشا نیز متوجه تمام هم نام اسد کشته خاتون او را بونده مناکحت شاه شجاع فریب داد تا در
دفع شوهر با او طریقی موافقت مسلو گذاشته مولانا جلال الاسلام طیب را نیز درین امر با خود متفق گردانید و خاتون اسد با جناب کت تابی
مشورت نموده جواب در آن دانستند که اسد را زهر و پینه و معتاد می کشم قاتل پیدا کرده با هم گفتند مصلحت آنست که کت تابی نیز
امتحان کنیم اگر پیشانیه تلخ تر تا شیر نماید بخورد او در بیم نگاه اندکی از آن جو شیر کرده پیش پهلوان علی سرج که در سلک معتربان اسد منتظم بود فرستاد
و علی سرج آن طعام را بخار برده بعد از یک شبانه روز خورد و بنا بر آن که پهلوان اسد نزد مقام بود مولانا صده الدین شاعر این بیت نظم فرمود
بیت ز خندان که کلی سرج فرورد بخت آباد یارب که کل بند فرورد بخت باد پس از فوت علی سرج خاتون پهلوان اسد و مولانا جلال الاسلام آید
که اگر او را زهر و بند و یک شبانه روز زنده ماند مجموع ملازمان را بخت بید ریخ بلاک گردانند زیرا که اسد در آن اوقات بجایت تند خو
و سر سیمه شده بود و بجز دو قوج مذکت امری که مخالف مزاجش و می نمود نزدیکان خود را تندی میفرمود و چنانچه حکایت است که روزی حلواگری
طلبید گفت که در نظر و حلوا پزد و پیش از حصار حلوا که شخصی گفت که فلان نوکر شما شراب خورده پهلوان گفت او را حاضر سازید
ایشان ملازمی که طلب حلوا گرفته بود در مجلس در آمد گفت آوردم پهلوان بی تا مل گفت برهنه اش سازید و حلوا که بکینا را برهنه ساخته چنان
چوب زدند که بپوش گشت درین حال نوکر مست را آوردند پهلوان صورتش چهره سپید که این چکس است گفتند فلان ملازم شما
که شراب خورده گفت پس این چکس بود که چوب خورده گفتند حلوا که پهلوان کامل عقل آبی کشید فرمود که حلوا که این مست بنده شما نگاه دوست
دنیار حلوا که نیم جان داد و اشارت کرد تا او را برداشته نمیشد برودند لقمه چون پهلوان صحت در آن ندیدند که او را زهر و پینه را بهار بر آن
قرار گرفت که در روز جمعه که پهلوان اسد تنها تمام میرفت از قبی که قدیم الا ایام از شهر بجانب تمام قلعه روزه بود و همه پسرش و زنده کار او را بسا
کجیست این ندیده پهلوان علیشا پیغام داده پهلوان بختیار را فرمود که ما آن غیب را که مسدود گشته بود با گردند و در وجود و بخت
مردم مصلحت مکل از آن راه بطرف قلعه فرستاد و در محلی که پهلوان اسد از قصر عمارت بیرون می آمد که تمام بود و یکبار بخت برفتش رسیدند
و همان محله او را قطع ساخته از قصر بیابان انداختند و در سنگان کرمان که از تندی اسد جان آمده بودند از گوشت او تندی نمودند چنانچه در مطلع
مذکور است که قضای ششتری در صدد فروختن گوشت اسد داده مسلح دوست دنیا از بهاء آن حاصل کرد و این واقعه در چهارم ربیع
شده بوقوع انجامید و روز دیگر حسام الدین که خواهرزاده پهلوان اسد و کونول قلعه بود با پهلوان علیشا خواهر صده و پانچ حکام داده مقام
حصار تسلیم نمود و پهلوان علیشا همسر سردار بشیر فرستاد که کجیست حال عرض داشت که دو امیر اختیار آیدین جن خواری جبهه ایلت کران حسب
الحکم روی با تو لایت آورد ذکر انتقال شاه محمود از جهان گذران و رفتن شاه شجاع بجانب بلده فاخره اصحابان
چون بقصد کلام سحر نظام کل من علی سلطان وصول انساب اجماع من قتیان در جات جاه و جلال سیرت و ان ایلت لازم و عروپ
کو کجیست نامی صاحب ارباب سلطنت و استقلال مغرب و بال قضیه است تمام در سوره سبین و چهارم و پادشاه ایجا و قضای عالم
بر این راحت قضای عجبی انتقال نمودند اول سلطان و پس بنام شیخ حسن ایلیکانی که در شب دوم جمادی الاخره سنه مذکوره تاج و تخت سلطنت
و داع کرد و دم قطب الدین شاه محمود بن محمد بن مظفر که در نیم شوال سال مذکوره روی بکار همین غنچه آورد و این اجناس متعلق بود که بشیر
شاه شجاع برفت بر او و نیک اختر ظاهر جن و ملال نمود و بر اسم نعتی پرداخته این را بی نظم فرمود با عی محمود برادرم شمشیر کین
سیر و خصوصت از بی تاج و کین کردیم و بخش ما بر اساید خلق او زیر زمین گرفت و من روی زمین و چون طایفه از اشراف و اعیان

واعیان همچنان بوجبه صفت شاه محمود سلطان اویس بن شاه شجاع پادشاهی بر داشته بودند زمره مایل فرمان برداری شاه شجاع گشته با ایشان
 مخالفت نمودند پادشاه بعد از فراغ از او ارم گناه کشورگشایی بصوب همچنان بر داشتند هرگز نمی گسیانند و کیدل شریف ملازمت بر سر میدادند
 مقام جونی را شرف انام تحفه و پیشکش موقوف عرض میرسانیدند چون قریب وصول موکب کبک است نزد اصحابیان تحقیق بنجامید سلطان اویس
 کردار خود پشیمان شده عرض نمود که از اعتدال و استقامت نزد او بداد فرستاد و شاه شجاع در برابر آن کلمات شتقانه نوشته فرمود که هر چه قره العین از اجابت
 مستقیم اطاعت انحراف و نریز تا محبت پوری و طوفان فریزی غنور بر بر او پوشیده باید که متوجه ملازمت کرد و در شاه زده عنایت پدید بر او گذارم
 گشته با اصول واعیان همچنان رکاب حضرت انساب را چندی میل استقبال نمود و شاه شجاع فرزند خود را خود عین عنایت کرد و اینده کلمه صحنی
 حکم فرمود و سلطان اویس در سلکت سایر شاه زادگان شرف انتظام یافت و بروایتی محمدان ایام شریقی سموم خورد و بر باطن صنوان شتابت و شیا
 شجاع بدلت و استقلال از اصحابان اقبال بر سر نهاده امر او حشام و صحرانیشیان و حکام حبر باد قان و قم و کاشان با تحف و طلاکات
 روی تابستان سلطنت ایشان بنام و در خدمت کاری بر میان بسته زبان بدعا و گشاده منوی بستند نام او را در سر بر با خلاص در پای شمس
 گشاده برد عایش زبان شدند از غایبات او کامران ذکر مر اسله شاه شجاع و سلطان حسین
 و از قناع غبار ترغیع بین ابحانین در آن اوان که در بده همچنان سپاه فراوان در ظل اعلام
 حضرت نشان هیچ آمد بخبر تو بر تو نیست که اشرف واعیان از با بجان از حرکات بی سامان سلطان حسین بن سلطان اویس لول مقربند
 و وصول موکب کواکب را بد با جنبه اظهار سپردند بنابر آن شاه شجاع خرمیت سخن آن ملکوت نموده براق لشکر پرداخت و سلطان ازین واقعه خوف
 یافته کتوبی باین عبادت نزد پادشاه فارس و اصحابان روان ساخت عبت خباب قصر جلالت بلند با و چنان که اوج زده افلاک کشان
 باشد رخت و دولت تا دامن قیامت ستر و کنت و ملک بر سن استقامت بر روزگار آن کانه روز کار بر گزیده و در بکت بخلق تا شایه و نجیب
 حله نقد ظل معدله متواصل متوازی در فضایل کمالات که مطلوب ادب است و محبوب اهل ملک است ذات ملک صفات حاصل و دست
 منی کردن مرادات و مرادات حایل مع چنین خود بست و تا با و چنین باد در دو و شاد و اما در عا که منسب ایم آن ریاض و نجیب
 الهی باشد مصغی از که در است سبحانی مهر از غلظت است این جهانی بنیاب شجاعت بنای ابلع میگردد و در شرح لواعج اشتیاق و بیان نوا از قراق که شود
 در باب تکلف و عادات اصحاب مختلف است شرح میرود در کان در لطاف نوبی پایان است که محققان خوان معنا و جورده بنیان خبره سوی یک
 اشارتهای پنهانی محصور و نگه کی دیوانه در لباس ملکت بین دادن و ناچار متعجب در معرض بد ملک آراستن چشمه خورشید در کل کویه و آب استن و در
 محاسن و نوادی که از حضور و بوسی لاف آماجیر مینمزدن چو اینا بد که در عا که حکمت و انصاف و نقد خزانه با بر حکمت عرفان بدان چه از غل خوش و
 تعلیل مشوش و خفته بود در بون صبا برت که اخته شود تا عیار ایشیان سپه کرد و اگر بر خلاف این بود و در فران حوس تا نقد الحکم داد و در زبان علم
 و در زبان نواله آنچه خفته آن باشد و العاقل کفیه لاشاره مختصر آنکه مرزاد حکم و فرمان مجاطب و معاستد و فردا عذاب و عقاب بدی اخذ کرد و در
 سبلم الدین خلکو ای متقلب قلبیون و السلام و چون سلطان حسین در کمال حسن و جمال بود با مردم عاشق پیشه و طریق التفات سلوک نمود شاه
 شجاع این کتب است این سلوب جواب نوشت که بیت بخون عاشقان در می دلیری کن جاناکه عاشق هم شجاع است بنده مخلص ترین بندگان محبت
 صادق ترین چاکران عبت انکه تا بود و بنده تو و انکه باشد همچنین باشد عبودیت که منی از غلوص طوبیت و منی بر صفای عقیدت باشد
 عرض موقوف است میرساند اشتیاق بطلعت و لاری که در همه عمر سوای آن داشته و حکم تنای آن کاشته و رای است که بر دید تیر کام و هم دهم
 بسر حد بادید آن بسد یا شاه باز بلند پرواز فکر با ب عتول بر شرفات فله تاف آن توان نشست معادلات ملاقات حضرت خداوندی
 سلطانی که زنده آمل آمانی است سیر و مقدر باد بالنی الهامی هر لبش عرض انکه این عنایات خسته انکیز هیچ با رجباری بر خاطر فایز نریخت
 چرا که بنابر مدعی حضرت و بر جو قاعن العز و پورا در لباس ملکت این دو ماه چاه مفتح را در معرض بد ملک آراستن بهتر که مغفه و خزانه بر فرق شاهان
 انداختن و پارس و ناز و الا پوشیدن عبت نه نیست بین شاهنشاهی نوشته این است این عبت عالی که بقوت قاف منوی

چو چنین
 غلظت و نا
 نظر حضرت و این
 نصارت به یک
 شش تقدیر نایب
 احوال کاشان
 بداند تا نوشته
 خوانند بیت
 از عالم حریت
 خورده به میان

برودش

سلطان

بهر پیش

ابدی درین جنایت سرمدی کلاه سلطنت بر تارک مباحک و در آن فضیلت ابروش و تیغ بیدریغ شجاعت و سام انتقام سیاست بر میان جان پست
 همواره نیت بجای می سرخ کین آویزم کمان بکنند و کین آویزم و در حاکمیت ایجا و نیت جان که نیت فلان کمر دار کشیزن نه مطرب کلاه
 نیاید زن و پاشیدن لال که لالکات لال با لرحال لال با لرحال در قبضه اقتدار و ماورد که بگوید که نیت مراد حله دشمن نرفت پای از جای که
 شرط کوه نباشد ز جای جنسیدن آنچه در باب شجاعت و کمال انجمنی فرموده اند از آن روز بار که اتفاقا شان نصد بره فلان نصد پیش نکی و بد
 با مرز دی نیت فرموده اند کس چه داند که پس پرده که خوبست و که نیت لایعلم العین لایعلم العین لایعلم العین نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 آیات عزه علم و شجاعت کسان ما بر ذره صحیح دولت کند قیام هر طاری که بر پرده از شیان با آنچه در باب مایه ساق شاق ویرانج
 بهایون و توجیه لشکر میمون بر زبان خاندن در زبان با اتفاق و محرم علی الاطلاق بفته بود هر چه آنقدر و کند شیرین بود نیت چه ما جنت به لشکر
 کشتن عاشق سبکه از صف خوبان پسند است سوار و السلام چون محمود این کتب بحر سلطان حسین پدید است که شاه شجاع لشکر پند
 خواب کشید لاجرم او نیز بر قیاب سپاه و استقامت مردان ندیم خواجه مشغول گردید شاه شجاع بعال فرخ و در زمان یون فی سرخ و حسین و جهان باد و در
 هزار مرد و چون پیش خیر گذارند از صفای بصوب آذربایجان روانه شد و سلطان حسین باسی هزار نفر از لشکر عیادت از راه استقبال نموده و مکر و جبر و
 نیت خودش کوس با نکت نامی برخواست زمین چون آسمان از جای برخواست جنار مکر که بجا یا لا گرفت و آتش قبال اشغال از نیت عاقبت
 لطف نادی و عنایت سرمدی شامل حال شاه شجاع گشته از خست کرم داد و در نیم فتح و ظفر بر علم یونش در نید و روز او بار و کیت کلبا خاک خست
 و خسار در دیده بخت تبریزان پاشید احوال احوال ایوان کوه شمال در عرصه قبال که نشسته محمود کجایر اسفندج را غنیمت پنداشته بود
 سر خود کرده بر دربار ز قند و کروی در عهد اسار کشتار اندازان جمله پهلوان حاجی فرزند و امیر عبدالقادر در شکر شد شاه شجاع بر تیسرین نیت
 سجد شکر بجای آورد و در کار کان دولت ماکه آثار شجاعت بطور رسانیده بودند با صفا لطاف نوازش فرموده اسیران از با بجان آنگاه
 بصوب تبریز نیت فرمود و در نواحی آن طره خواجه شجاع کجانی با سادات و حضرات و موالی و اشراف و اعیان بیشتر با ساد بوسی استعداد
 با قند و پادشاه بر تخت آذربایجان مقام آرام کرده پیش و شربت مشغول گشت محافظیونش که صیبت حسن صوتش زهر خنیاگر را بر نفس می آورد
 و مجلس یون اینجاست و گلشنی و الحان فرخ افزای زیب در نیت بختی و بسبب طبع خواجه سلیمان بیدران او ان در مدح پادشاه کاران تصدیق
 سرانند که مطلعش نیت شکر زهی دولت که اقبال ایامی خیر سلطانی همایون غالب شد بومی که بوش رو بورانی شاه شجاع را این مطلع بلکه تا
 ایستادین صیبت حسن نیتاد و سلیمان صیبت و دیگر که مطلعش نوشته میشود در سلک انشا انتقام داد و شکر سخن بوصف خیرش چون ز خاطر مژ
 مطلع تخم آفتاب سر بر زد و بسبب این صیبت شاه شجاع پهلوان اعتقاد می خیم پیدا شد بر زبان جسته پان که نایند که ما آوازه صد کس مشا برین
 ولایت نشیند بودیم و ایشان را مختلف احوال مشاهده فرمودیم سلیمان آنچه در وصف او میگفتند یا به بود و یوسف شاه خواننده سادی و خود
 شجاع کجانی تنافض چون مدینه سه چهار ماه شاه عاجز به دولت و کارانی بگذراند به پیش سید که شاه بکمی چهار خلافت خود خلیل استخار شریز در راه
 بر خاطر خاطر شریاری که ان آمد بخاندن نخل و سرور از ملازمان سلطان حسین که در کنار آب جفت بودند یکی از ایشان شبلی در او نام شد و دیگری
 عمر جو کشتی و جوی اطرب چوب دستی صحاکه بر سر میر صحران شاه که در او جان بود و ما خستند و او را اسیر کرده آوازه وصول سلطان حسین در آن
 و چون در آن زمان فارس و عراق پیشان بودند شاه شجاع در پاداشت با وجود نیت برودت همایون و مراجعت بر فراشت و بعد از نیت شاه
 بد و ما سلطان حسین به تبریز رسید ایچی شریز فرستاد و پیام داد که دو امیر از راه ما در آن جانب که شمارند اگر ایشان را بفرستند ما میر صحران شاه را
 الصنان کرد ایم شاه شجاع امیر عبدالقادر و پهلوان حاجی فرزند و خلعت داده به تبریز ارسال داشت و سلطان حسین نیز میر صحران شاه را
 پوشانیده اجازت فرمود ذکر سلوک شاه بکمی در طریق خلافت و تر و بر و بیان بعضی دیگر خوا و شجاعت امیر چون شاه شجاع
 از یونش آذربایجان بجای رسید تخمین آنجا رسید که در جنیت مکتب همایون شاه بکمی جنال استقلال نموده بود طایفه از ابطال جان ابها صوره بر ذرات فر
 شاه بکمی استقبال آن سپاه شافت و بعد از وقوع محاربه بیشتر از گشت و محض شد و لشکر شریز در کرد و بر نیت آواز انداختن سنگ و تیر کرد و شاه

و شاه یحیی قاصدی بیرون فرستاد و پیغام داد که شما در چنگ سارعت نمایند که من اعلیٰ شیری ز میفرستم تا هر چه حکم شود از جانبین جان عمل غایم امر اولشکران
 احتیاج برین سخن نموده شیخ اتقاهم در نیام کرده در خیام خویش آرام گرفتند تا گاه شاه یحیی لشکری را رسته از دوازده بیرون فرستاد و شیرازیان سرسپه
 شده بهر سمت غنیمت شمرند و بعضی انجبات ایشان بدست یزدان افتاد و چون شاه شجاع بر فدر برادر زاده اطلاع یافت خشم فرمود که من بعضی
 لشکر بد یزدان و اما شاه منصور سخته خیز آن بلده کشته شاه شجاع سپاه محبوب او گردانید و شاه منصور بعد از وصول بمقصد آغاز حاربه و در آن
 سپهر چندان دوسه کرده از مخالفت کتیز نمود که شاه منصور بن بصلح در داد لاجرم خود و خرد و چون جوق بروی شیراز نهاد و شاه منصور قصد
 فرمود که به یزدان رفته روزی چند بسیار سپاه یحیی بیرون بیرون شد و شاه منصور در خراب بخترا شاه روی بجانب سلطانیته و در چنانچه
 در آخر جزو اول این مجله مذکور شد با قال آقاخان صاحب است و مصداقت کرد چون شاه برین قضیه اطلاع یافت آنچه علم آفتاب شجاع بصورت
 یزدان فرستاد و شاه یحیی مضرب کشته پادشاه طوق و دختر شاه شجاع را که زوجه اش بود با خواهر خویش و دیگر فرزندان جبهه اطهار اخذ کرد و شجاع
 فرستاد و با بخت عمت بلاقات پادشاه سرافراز کشته تفریح و زاری جناب شهر یزدی را بار دیگر از مقام بیعت با شاه یحیی گذرانیدند تا سوگند از جانب
 ماند که اگر نوبت دیگر از شاه یحیی بر میسر در وجود آید بعد از مکان در قلع نهالی اقبال او کوشش نماید و این واقعه در شهر شریع و همین به جا روی نمود
 و در رسته بهر شاه شجاع رسید که عادل آقا که از قبل سلطان حسین در سلطانیته حکومت بنمایند لشکر با جمیع آورده و داعیه دارد که جواب تفریح
 بروی بیخودت آن ممالک فارس یکشاید بنابران با سپاه فراوان بیخود سلطانیته کشته در نواحی آن بلده میان عادل آقا و شاه شجاع شاجری صاحب دست
 داد و نخست بهریت بر شیرازیان افتاد تا که نسیم عنایت الهی از حسب و ما انصر من عند الله بر چه علم شاه شجاع و زید و سارق عادل روی از سر که بر قلع
 در قلع سلطانیته بخش جست و آخر الامر هم بمصلحت انجامید و بشرف و بنبوی شاه شجاع استعدا یافت آنگاه پادشاه جهان اطلاع عنان عروقت شجر کرامت
 یافت و در رسته سلطان او پس خروج کرده برادر خویش سلطان حسین را بکشت چنانچه در آخر جزو اول مذکور شد عادل آقا سلطان یزدان سلطانی
 او پس با پادشاهی برداشته میان او سلطان احمد سارعت قائم گشت و در اوایل سنه خمس ثمانین و سهار شاه شجاع بوجبه استعدا عادل آقا نوبت
 دیگر عازم سلطانیته شد در شاه راه بواسطه سعایت معندان و حیانت معتمدان از ولد رشید خویش سلطان شلی مذیسه مند کشته بخوان این
 بقعه ظهیر و سرین فرستاد و بعد از سه روز در وقت شب یزدی حکم فرمود که رمضان نهایی با آن چهار شانه چشم شاه زاده را میل کند و چون از
 خوابستی در آمد بنابر الناس خواجه نور شاه وزیر مسرعی از عقب رمضان ارسال داشت که چشم قره العین سلطنت اسلیب زسانه تا قبل از چهل
 آن شخص قضا کار خود کرده بود جهت قضا چون زکرو در فرودشت پر همه عالمان کور گشتند و کرامت چنانچه سن ذکر یافت شاه شجاع در آن
 سفر نواحی سلطانیته رسید آن بلده را بنام سلطان یزدان سلطان استاده روی بطرف شش آورده و شاه منصور که در آن و آن حاکم کشته
 نسبت بهم بزرگوار در مقام نیار مندی آمده بچیان با تبرکات فراوان بلا دست فرستاده و شاه شجاع از برادر زاده را منی کشته عنان فریت
 بطرف شیراز اعطاف داد ذکر وفات خسرو لازم الاتباع جلال الدین شاه شجاع چون شاه شجاع از سفر ششترین فرستاد و خسرو
 مستقر دولت خواست با طنا که کسره صبح و شام از دست ساقیان کل اندام شرب اصل نام کشید و پیوسته در بزم عشرت ساخر کارانی بر
 گفت گرفته که طلب از لب جام دور بنگیرد ایند و در آن ایام فدا بسیار اندک شد و ضعف قوت گرفته دست تصرف اطهار از او من بجا بود
 حاضر آمده فایده بجهت شربت و دوام شربت نشد و شاه شجاع چون دانست که وقت ارتحال بخواه حضرت بزرگوار استعال نزدیکی ذاتی تا که
 بقلم تقدیر در جریده اعمالش مثبت گشته بود بختضای محرابی بواللهی تعالی عن جبارده و بعضی التیات مدارک نمود و از کاتبیات ایام
 بنیاب و او ان کتبی سانی را با شمالت حاضر صفحا نو ازین نظر لایق نمود و سباب سفر حضرت در نظر فروردین ثبت آورده حافظ را با تمام کرامت مسرور
 ساخت بطواب لطف و کرم بروی ایشان کیشاد و گفت که پیوسته بلا دست و لمانه اقدام نمایند هر روز کنیوبت بنجم کلام ملک عتوت قیام
 فرمایند بدین اثنا امر او عیان تفریق بدو فرقه شده بعضی سلطان مجاهد الدین احمد بعیت کردند و برخی روی بمبا بخت سلطان مجاهدین بدین العا
 بدین آوردند و شاه شجاع سلطان بدین العابدین را طلبید و چنانچه سودمند فرمود و منصب لایت عمد را بوی تفریق نمود و اصمغان با برادر

مخبره کرد
 شاه یحیی او خود
 که دوازده شاه منصور
 نیز در جهت تهنیت
 بسیار مصلحت نزد
 برادر فرستاد

نسخه
 فلک اطلاع

نسخه
 و بنا بر آن مراد
 او در فرج با
 اینها بشکر کرد
 عمل سفارده
 عنین لطیف شجاع
 سخته قوت
 ضعیف

خود در خزین سلطان بزرگ به عنایت کرد انگاه سلطان احمد از طلبه اشست چون چشم اخون بر یکدیگر افتاد بر تیرگی بر ایشان غالب شد که بیکدیگر در مجال
حکم نماند و سلطان احمد از مجلس سرودن رفت تا وقت شاه شجاع شکین یافت و پیر شاه را که نوکر سلطان احمد بود طلبید و گفت اندکان من سلطان
احمد کوی که دنیا مشایبه است بظلم غلام و علم نیامد آن سایه بر یک قرار گیرد و نه انکواب همی تشبیه پذیرد من درین شهر قنده بسیار می بینم و مقام صلی
و اولاد ان کرمان است امید آنکه همین ساعت با تو لایت روی درین بلده بر آشوب توختن خالی بود هیچ فتوحی نغزانی و سلطان احمد این صحبت
مبول کرده همان روز روی کرمان آورد چون خاطر شاه شجاع از امر صیبت و تقسیم ولایت فراغت یافت و مکتوب حضرت اسلوب کی بگفت
امیر تیمور کورگان و دیگر سلطان احمد بجای رود با بسفارش فرزند ان و توجه بجوای حضرت ملک مسان در علم آورد و هر یک صاحب صحت می روانه کرد
و یکی از علما مشغولی بجهت غسل عین نمود فرمود که امیر خست باز بدین حسن تو در می راز کرمان طلبیدارند تا نفس او را بدین طریق نقل کنند و از برای مجاوران
شخصین بخت کرمان عین فرمود و در شب کیشینه بست و دو م شجان سالی که از حد و حرف حیف از شاه شجاع بوضع می بودید و ازین خارش
پراوتی بگلستان سترحت علت بود همان شب جسمه مطهرش با ما نشت در پای که چهل مقام دفن کردند و امر او را کران دولت بیدار
اقامت مراسم عزت روی بنیشت امور مملکت آوردند از جمله علماء اعلام و فضلاء لازم الاحترام جناب اغوات پناه مولانا قوام الدین حیدر
فقیه شاه شجاع محاصر بود و آن پادشاه ستوده تا شرح مختصر این حاجب که تصنیف قدوة المتأخرین تاضی عن صد الدین است نزد جناب سلطان احمد
و از شرفه زمان شاه شجاع کی خواجه علامه فقیه کرمانیست و انجناب شیخ خانقاه دار بوده است و شاه شجاع نسبت با او اعتقاد می عظیم داشته که
خواجه علامه هرگاه نماز کرد می گریه او مشروط متابعت بجای آوردی و شاه شجاع این معنی را بر کرامت محل سفر فرمود و پوسنده بقدم اغلامس علامت بخت
میسود خواجه حافظ که برین سخن رشک میبرد این غزل عظیم آورد غزل صوفی بنیاد و ام و سر حقه باز کرد آغاز ذکر با خلقت باز کرد باز می
چرخ بشکندش بصفه در گناه زیرا که عرض سعبده با اهل راز کرد سالی بسا که شایده عنای صوفیان آمد در بخت و آینه باز کرد این
کجاست که ساز عراق ساخت و اینک باز گشت برام چهار کرد ایدن بسا که مایه پناه خدا بیم ز آنچه آستین کوه دوست دراز
کرد صنعت کن که بر که محبت نه راست بخت عشقش روی دل در معنی فریاد کرد ای کجاست خوش خرام کامیروی بایست غم شو که
گر به فایده نماز کرد فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید شرمنده رهروی که عمل بر چهار کرد حافظ مکن بلاست زمان که در ازل مار
خدا نه بدوری بی نیاز کرد کلیات خواجه علامه فقیه از صفات و غزلیات و مثنویات مشهور است و ابیات بلاغت آیتان کتب برالسنه
و اخواه دیگر می از انچه خواجه حافظ شیرازیست که بواسطه بلاغت و فصاحت و فایده شریک بحدت لفظ و عبارت احتیاج بتعریف نماند
منظم سخنوری بداند و بما بهتاب چه حاجت شب بکلی را در تفحاش مطوره است که شعر خواجه حافظ لسان العیب ترجمان الاسرار است فلیتبر
و معالی حقیقیه در کسوت صورت و لباس مجاز و در ان اشعار معارف شاعرانند حبت روزی شاه شجاع بزبان اعتراض خواجه حافظ را
مخاطب ساخته گفت ایاست هیچ کی از غزلیات شما از مطلع تا مطلع بر یک منوال واقع نیند بلکه از غزلی سته چهار بیت در تعریف شریک
و دوسه بیت در وصف و یک بیت در محبت و هفت محبوب و مکنون در یک غزل خلافت بگفاست خواجه گفت آنچه بزبان مبارک شای
سبکه زوین صدق و محض صواب است اما مع ذلک شعر حافظ در اطراف آفاق اشتهار تمام یافته و نظیر حرفیان دیگر می از دوره شیراز سپرد
می نهد بنا برین کنایت شاه شجاع در مقام ایذاء حافظ شد بحسب اتفاق در آن ایام انجناب غزل در سلک نظم کشید که مختصش این است
شعر کر سلما لی آینه است که حافظ دارد و ای اگر زلی امرد بود و فردائی و شاه شجاع این بیت را شنید گفت از مضمون این نظم چنان
معلوم میشود که حافظ بغیام میاست تالی نیست و بعضی از مضمون حسودند که فتوی نویسنده که شک در وقوع روز جزا گرفتار است و نه
بیت این معنی منشا و بگرد خواجه حافظ مضطرب گشته ز مولانا زین الدین ابو بکر نیامدی که در آن او ان عازم مجاز بود در شیراز شریف
رفت که بغیبت فتند بداند ایشان را عرض نمود مولانا فرمود که مناسب آنست که بیت دیگر مقدم برین معنی درج کنی شعر بعضی که طران
چنین میگوید تا بقتضای آن مثل که نقل کفر نیست این است بخت بخت بانی بنا برین خواجه حافظ این بیت را گفته پیش از مطلع در غزل

که امیر

غزل سنج ساخت قبت این حدیثم خوش آمد که هر که میگفت بر در میکه با دلف دل زسانی و باین واسطه اذن و خدمت بخت یافت و چون
 حافظه شده اندی دشمن و بجای بر این عنوان شافت ذکر انالیت سلطان زین العابدین و مخالفت شاه یحیی و بیان یحیی
 از وقایح که بوقوع پیوست در آن ولا چون مراد مکان دولت از تغزیت شاه شجاع باز پرداختند بوجوب وصیت سلطان
 زین العابدین را که از جانب مادر شرف سیادت داشت در شیرازه پادشاه ساختند و امیر میرزا الدین اصغر شاه اختیار تمام پیدا کرده
 بایزید انداختن صحنان مانع آمد و اشرف و اعیان صحنان کس بیزاد فرستاد شاه یحیی بآن بلد طلبیدند و حاکم خود کرد اینند و امیر صحنان
 شاه سرانجام کلیات و جریات امور مملکت فایس از پیش خود گرفته امیر علاء الدین ایباق و خواجه نور شاه را معذب و معاقبت ساخته و بتربیب
 آلات و ادوات سلطنت پرداخته و امیر نمود که والد سلطان محمدی بن شاه شجاع را در جبهه کج کشته و سلطان محمدی با پادشاهی
 در سلطان زین العابدین برین معنی اطلاع یافته مشکوفاً آنرا که آن صحنان شاه را بفرهنگت تا در ماه رمضان پیش از او از بر او اند و امیر صحنان
 شاه امیر حسیب و نسیب بود که با دقت با حسن و جوی سلوک می نمود اما شاه یحیی چون با صحنان در آن روزی چند کج مرانی بگذرانید صحنان
 کرده با سپاه روان روی با جانب آور و سلطان زین العابدین با لشکر شجاعت آیدن او را استقبال نموده در شاندار آتش سلطان بایزید با
 بعضی امر اگر کشید شاه یحیی پوست و از آنجا بکنایه از سرداران روگردان شده بخدمت سلطان زین العابدین می رسیدند و نوحی بلخ طاقی
 فریغین دست داده ای آنکه خیار جنگ و شین ارتفاع باید بوجوب سده های شاه یحیی صورت مصالحه جلوه کرگشت و در میان میدان بدگما
 زود دو آفتاب در یکت برج و دو کوه در یکد برج مجتمع شدند و شاه یحیی سلطان زین العابدین را خدمت خود می نمود که حکومت
 ابروه ما از پهلوان محمد بن بستاند و سلطان بایزید در آن ملک حاکم گردانند و سلطان زین العابدین با وجود آنکه محمود بایزید در وقتی
 عجب از وی برگشته بود این بیست ساله فرمود و عشور ایلالت ابروه بناش نه شده مقرر ساخت که امیر صحنان زین العابدین در صحبت سلطان
 بایزید با بر قوه رود و تصور از شکر به اندو کشید خرابی میکرد چون شاه منصور از وصول سلطان زین العابدین واقف شده روی بوی
 فرار آورد و سلطان زین العابدین در خان فتح و اقبال متوجه شمرت و جلال گشته در آن ایام خواجه حافظ غزالی نظم فرمود که مخلص نیست چیت
 خوش کرد باوری خلکت روز داوری تا شکر چون کنی چه شکر آوری اما سلطان بایزید که ما از ابروه شده بود چون بد بجا رسید
 پهلوان محمد بن ابرو بشهر راه نهاد و نشان و پروانه سلطان زین العابدین در سالت امیر صحنان التفات نمود و لاجرم محمود بایزید بنامید
 و حیران با صحنان بازگشت و در سالت سلطان زین العابدین خال خود سید محمد الدین مظفر را امیر الامر ساخت و امیر غیاث الدین منصور
 را این معنی موافق مزاج نیفتاد و بهبانه استخلاص اموال سربستان رفت از بجا به صحنان شافت و چندان شطینت نمود که شاه یحیی نقض عهد و شقاق
 جایز نموده روی بشیرزاده و سلطان زین العابدین بجانب مخالفان روانه شده بهر منزلی که پیش رفت شاه یحیی مرگه بدین نشست تا با صحنان
 آمد چون سلطان زین العابدین ظاهر صحنان با ضرب جنام عساکر حضرت نشان کرد ایند بعد از سه چهار روز شاه یحیی لوامی محاربت افتاد
 از شهر بیرون ناخت و سپاه بشیرزاده بهتر از آمد از نصف النهار تا وقت عصر ظهور کرد چکار آمد نمود و چون روزی حال بجهت االی گذران
 فتح قیسیر پذیرفت و برودت بر جوا استیلا یافته سلطان زین العابدین بنابر التماس امر کوچ کرده بدار الملک خود شافت و بعد بیست سال
 اشرف و اعیان صحنان به طعنه بخل کشتا یحیی را طاعت و فرمان برداری او بشبان سده بتمام بوداری سلطان زین العابدین که در نهایت
 گرم و سخاوت بود آمدند و بیکت ناکاه قریب بسیت بهر باده تمام سلاح کرد و حضرت شاه یحیی افزود که شاه یحیی کس بیرون فرستاده از بسبب
 انجرات پرسید جوادند که چون شاه بنابر التماس باین ولایت شریف آورده بودند اما بسبب چنانست که حالاً نیز سخن با قبول کرده این
 شهر بیرون نمودند که بعد ازین صحنان طریق خدشکاری بجای نخواستند آورد و شاه یحیی اندو می مضطربان بان بقبولی قس کشته جان شب
 ریخت نظر بر نیت و مردم اصحنان جهت ایصال این مرده امیر علی میرزا بشیرزاده فرستاد و سلطان زین العابدین او را با تمام خلعت فاخر
 و کمر خرازا کرد ایند و بسبب هر چه نامر متوجه صحنان گردید و چون بجهت نزد یکت رسید امر او را و ساوا کابرد و اعیان صحنان بر یکم

و نیت

میان سلطان
 زین العابدین
 شاه یحیی محمود
 و امیر صحنان
 آمد سلطان
 زین العابدین
 مشهور کار زود
 وقت زبانه
 شاه

استقبال گامی آوردند و پیشکشها کشیدند و سلطان بن العابدین همه را بوالفضل پادشاه باند و حواری حضرت و از نوادش فرزندان و بندگان و خاندان
 سید محمد الدین مظهر را تا یک مقام گذاشته عازم نظر شد زیرا که محمود بایزید از قبل شاه و پسر دمان و بایک حکومت اشتغال داشت و عیال و عرض حکومت خاندان
 بر لوح خاطر میگذشت و سلطان بن العابدین بیکت ناکاه بر سر سلطان بایزید رسیدند و پیش بفرستادند که بفرستد و در روزی چند در نهایت
 آنجا بیکت که تربیت یافته بود اوقات گذرانید و سلطان بن العابدین مظهر و مضمون پیش از رفتن بپادشاه بسطوط گردانیدند و ذکر شریف
 از احوال سلطان احمد و سلطان بایزید و بیان آنچه میان ایشان بوقوع اجامید سلطان احمد پادشاهی بود
 لطیف و کرم معروف و بصفا و افتقاد و در وقت قلب موصوف ربی از باب ما یوم و خضلا و معوی از کان شریعت مظهر و خرد و چنانچه سابقا
 مرقوم مرقم بلاغت استگشت شاه شجاع در مرض موت حکومت کرد و از آن زمان که سلطان احمد کرده او را بدینجا بست کسب فرمود و چون سلطان احمد
 نزد بیکت بداد الامان رسید بر اختیار الدین حسن قوی با آنکه قوت مقاومت و قدرت تعالمت داشت بقدم مطاوعت او را استقبال نمود
 مقابل خزان و مناجیح طالع و دغان تسلیم نمود و فرستاد و در نهایت شیز فرمود و سلطان احمد مانع از آنکه گفت چندان توقف نمانی که جز تحت پادشاه
 آنگاه با اتفاق هانم انصوب شویم و اگر هم نومی و بگری باشد تو را با گامی بدستان ملک و مال هیچ چیز نماند و بعد از ده روز از وصول سلطان
 احمد بکربان خبر فوت شاه شجاع شایع شد و امیر اختیار الدین حسین مخرم کرم همانجا توقف کرد و در اوایل سلطنت سلطان محمد الدین احمد
 نقش و خانی که حکم سلطان بن العابدین سردار مرم و با او افغان بود با سلطان احمد در مقام مخالفت آمد و بیکت دو نوبت بین اینها جنگ نمود
 نموده در هر دو مرتبه شکست خورده شد و غنیمت بسیار بدست پادشاه سلطان احمد افتاد و غنیمت بی شایسته بود و با او خان و خلق بی پایان علی
 گرفته و در سندهان و ثمانین و سجانه سلطان بایزید در دست او آمد و در مقام خویش اعلام داد سلطان خزان فرمود که هر کس جز آن که در
 سلطنت طارمان قبلی نظام داشت سلطان بایزید را استقبال نمود و با کمال نوازش و احترام و در وقت بایزید در شهر بیکت
 فرود آمد لشکرمان او که چند مردک که شکر برهنه بودند دست بعدی مجال رعیت داد کرده و انولایت را بر او برز و نود و پنج سلطان احمد
 رسیده آمد و خاطر گشت پیغام فرمود که بر او بایزید باید که از سر حد کرمان بیرون رود و لاجرم سلطان بایزید در شهر سلطان احمد نیر
 جانب توجه نمود چون سلطان بایزید مرد رفت ملازمت شاه پیش گرفت کشتار و در بیان وصول است افتاب
 اشراق حضرت صاحبقران امیر تیمور کورکان بلخ و فارس و عراق و ذکر کشته شدن جمعی کثیر از صفحان ایشان
 بواسطه عناد و شقیان در سندهان و سجانه که صاحبقران کبیریستان امیر تیمور کورکان بهت عالی بهت بر تخلص ولایت
 قبا بجان و عراق کما شست بلی شیز فرستاد و سلطان بن العابدین پیغام داد که پدر مرحوم تو با ما در مقام دوستی و اتحاد بود و بسیار
 در وقت وفات با حق بکتوی در باب سفارش تو ارسال نمود میباید که بدگره عالم پناه آشی تا تو را بنویسند مظهر نظر کردیم که علم ساختن
 و مساببات مرتفع سازی و در مجال دولت و اعیان حکومت آن ملک پردازنی سلطان بن العابدین بسبب عدم مساعدت بخت و طالع
 نوجوانان جاه و جلال طریق اقبال جهان سلوک داشت بلکه احمی را اجازت مرحمت نداده اند و شیبی فضل کردانید و چون اینچنین
 عالی گهر رسید در شهر سندهان و ثمانین و سجانه غنیمت دادند می گذارند از آن بعد ان علم فرستاد صاحبقران را فرستاد بعد از اول
 که دو انولایت سادات و قصبات و علماء و اکابر بر او استقبال نمودند با صفا و لطافت خاص یافتند و مال امان قبول کرده
 بعضی از ایشان همان بفرستادند و امیر تیمور بر لاس جبهه تحصیل آنچه بطلبه بیکت در آمده امیر بیکت تیمور ولد آقو قابا داد و امیر
 سلطان شاه هر در رفته و مصلان و نوکران مراد را با آغازه کرده و مصلان بلیا بک عرض اهل عیال صفحان شدند چون طبعیت
 مردم بر شغال ناریه فتنه مجبول بود بطلاقت کشته در او آخر سوال سال مذکور خرد نمودند و از طبل و بوق بصوت رسانیدند و نوکران مراد
 و مصلان بگواهی هر چه تا مقبل رسانیدند و شمشیر خون بر آشفکان بچون در آن شب بجموع عام او خروج لیام با بود
 بهر چشم رسیده صاحبقران کردون غلام بر برش تیز خرم سوار گشت و بدروازه کوچی شافت و طالبان نام و نکت از اطراف

چند روزی
 بیکت در
 آن زمان
 پیش سلطان
 احمد فرستاد
 خبر تیمور
 تربیت
 دو نوبت

اطراف و اجابت در آنجا بصران در وقت طلوع همیشه خورشید از طرفین باستمال آلات قیام و اقدام نمودند چون از صحنان زن و مرد
 بیرون میخیزد بمیدان برآید و نطق براننده زکان بی سازه و برکت سر می کشند از ترس مرکب بی نمودن و شایین شاه نطق
 نواح و طرفین شد بنام زکان جنگ آورند و بکشند آن شب سه باره هزار اما علی الصبح که حشر کوکب تاب دیده از آفتاب
 خفاش ها فرار برقرار اختیار کرده از صحنانین ترک تیر کرده روی بگریز آوردند و شهر خورشید صاحب قران فریدون فرار قایم محنت سپید
 قتل عام فرمادند و فرمود که هر کس در روی پایش زو صبح و شریف و صغیر و کپسری بیاورد و تیغ بیانی فاد سر فشانی کرده در آن روز به شاه
 هزار کس در صحنان کشته شد گویند که بعضی از اهل علم و فتوی تلاوت صاحب قران بودند و خواستند که قتل کسی اقدام نمایند سر از سیاقین بگریز
 و نزد خدام با کاس سلطنت سپردند و در اول روز سری بیچاره دنیا بود و در آخر گریه میفرمودند و بگریختند و بگریختند در صحنان خیزند و رود
 و سادات و قضات و علماء و جماعتی که محصلان خود را حمایت کرده بودند کسی نماند صاحب قران مغرور و احاجی بیک جوانی در آنجا
 بحضرت شهر گذاشته عازم شیراز گشت و سلطان بن العابدین از واقعه صحنان و توجیه کوکب حضرت نشان جزایفیه بجانب شکر گنج
 شاه منصور که حاکم آنجا بود ظاهر او را با دوا امیدوار ساختند و کفرانش را بنما بخت خویش دعوت نمود و اگر بجماعت خاک میسوز
 در دیده هر وقت پاشیده حلقه اطاعت شاه منصور در گوش کشیدند و شاه منصور سلطان بن العابدین را گرفته در قلعه سلاسل محبوس کرد و استغاث
 صاحب قرانی بی ماضی و متاعی بشیر اندر آید سایر حکام آن مغرور مانند شاه بچی و سلطان محمد و سلطان ابو اسحق بن سلطان و پس بن شاه بجماعت
 شتافتند و آن ائمه از جانب ماوراء النهر بگری رسیدند و خبر رسانیدند که تو گفتمش خان لشکر کعبه و مرقند و بنام کشیده و در آن بلاد آتش زینت
 مشعل کرده دیده بنابر آن حضرت صاحب قران عزم مراجعت جزم کرده حکومت شیراز بنام نصیر الدین نهایت نمود و کرمان بدستور سابق تسلط
 محمدالدین احمد تقوی فرمود و ایالت میرخان از سلطان ابو اسحق منقوض ساخت و بهلوان حذب و مبارزه دایت حکومت برافراخت اما
 سلطان بایزید در وقتی که سلطان محمد از راه می بایون بکرمان رسید بایزید بیرون آمد و بصوب کرمان راه را لایمان شتافت و در آن موضع هزار
 ا و صیان بومی پوسته چون سلطان محمد بگریزید با وجود ویرانی مملکت و دریشانی سپاه و رعیت خاطر بهمارت قرار داد و بعد از آن
 عصر بزم تغافل صحیح کشاده آیه بشارت برآمد و سلطان بچپان روی بجهت کرد گفت الهی بجزمت این کلام کریم که بچپان و اکتب علم
 التیمة و التیلم نازل گردانیده بایزید را در بر بدست من گرفتار ساز تا در بر بگری که در حق من از شمشیر نسبت بومی شکوی کنم و جهان
 باین مقدار لشکر که حاضر بود روی سلطان بایزید را در دو بین الحائین چهار بر روی نموده اجابت دعای سلطان احمد بطور پوست و لشکر
 گریه سلطان بایزید و لشکر گشت سلطان احمد بوجوب نذری که کرده بود از سر جرم برآورد و گذشت و متشکل محبت و کرمت گردانید بعد از اجابت
 بکرمان بچپان فرستاد و سلطان بایزید به بجانب رفت و قلعه بچپان را بصلح گرفته از ساکنان بچپانی مبلغی گرفتار بساند و بخدمت برآورد
 فرستاد و سلطان احمد بجهت نشاط اشارت نمود و این اجابت نظرم فرمود و نظرم با یادیم و بار نهادیم اساس عیش کردیم از قناب
 قنق اصباس عیش ساتی بگریه عیشت بریز بر عاشقان غمزد و بمار کاس عیش بنشین بجزی که براریم بچ عم از سبزه زلفش گردان
 باس عیش بیدیم بخت کسی کوزمان کل دارد بجام باه طرنگ پاس عیش هر کس قیاس کاری باری می کند باری نسکند دل با جز قیاس
 و حیلک دینی و جوی نطف دوست دارد و بعد بخت خود انماس عیش باری بفضیل خویش که در کارگاه عمر عالی مدار از ختم لباس عیش
 ذکر در آمدن شیراز تصرف شاه منصور و بیان دیگر از وقایع و امور شاه منصور که از سایر سلاطین و در آن زمان مغرور بزم
 جماعت و کینه وری مانند شش بود و عنفوان او ان شباب بمواره از کباب محاسنات و محاربات مینمود در آن ایام که سلطان بن
 العابدین را مقید و محبوس ساخت و بجز رجعت حضرت صاحب قران میر می تو که در کان تمام فرمود علم غنیمت بصوب شیراز برافراخت و شایسته
 معادست برآورد و در دنیا دره دار الملک فارس باز گذاشت و شاه منصور با سان ترین و جوی بان بلده فاخره در آمده دایت عدالت
 برافراشت و خواهر حافظه در تقیبت مقدم آن پادشاه صاحب کرم مغرور در سلک انشا استقام داد و رعیت آنان بخاطر

مغرور

سپهر نطق

شایسته

دوره

بودت افتاد بیت بیاید مایه حضور پادشاه رسید و بیخ و بشارت بهر ماه رسید مجال بخت ندوی نغز تقابله اخت مجال اصل
 بفریاد و خواه رسید و در آن ایام که شاه منصور در شیراز نشانی کار بر سر داشت یکی از وزراء است جنتا در اوقات پیشتر با بایرام
 را که مبلغ پختا و توان بود همه طلا کفایت ساخته ساخت و پشور شاه منصور بر حرکت ناپسندیده و پادشاه بروی غضب فرمود که چگونه
 سیور عالی که با او جدا و مقرر ساخته اند ناقص گردانیم فرمود تا او را از دست او بینه زاهد توان ساختن بوقت در میان سادات و
 تقسیم نمودند از وقوع این خصایت ابواب سرور و بیعت بروی روزگار شیراز بیان متخوم شده بار دیگر طبع نغمه پر دراز خواهد ملاحظه این خوا
 نهاد که بخت جودا سخن با حمالین بایرام یعنی غلام شایسته سوگندت بخورم سانی بیاید که از مدد بخت کار سازد کامی که خواستم خدا شد میترسم
 و چون روزی چند شاه منصور در دارالملک شیراز خرم و سرافراز بگذرانید ناگاه خبر مخلص سلطان بن العابدین بیخ شرفش رسید و چون
 که پس از آنکه شاه منصور از شیراز رفت که توانان قطع سلاسل با هم گفتند که خداروانند که پادشاهی این همه بخت و شکر پناه سپهر خورشید
 آورده و سلاکت طریق عدم استانت گشته اسباب سلطنتش را بگیرد و او را مقید و محسوس کرده اند ناگاه بجماعت متفق لفظ و المعنی شاعر خلاف
 شاه منصور ظاهر کرده سلطان بن العابدین سلطان العنان ساختند و او متوجه عراق گشته در اثنای راه امیر عبدالعزیز مظفر کاشی که حال حمالین بود
 و از راهی حضرت صاحبجران با اتفاق موکلان که بختی بعد از میرفت با روی دو چار خور و دو خال خواهد برزاده برافقت بیکدیگر روی باصفهان
 آورده و بی کفایتی بران بلده استیلا یافتند زیرا که حاجی بیگت و یوسف شاه که کاششکان امیر متوجه کورگان بودند شهر را گذاشته بخراسان
 بودند و شاه منصور خبر مخلص سلطان بن العابدین استنبه لشکر باصفهان کشید و روزی چند نگاه صبر برداشته باز کردید تا شاه یکی چون
 از شیراز فرزند نمود نواحی بر فوره را غارتید و بیوفت و سلطان ابو بختی حاکم سیرجان را با خود متفق ساخته بفرم تجیز کرمان روان شد و میان او
 و سلطان احمد مغربی در غایت شدت اتفاق افتاده در آن معرکه سلطان از بیرون طرف برادر مردانگیها نمود و شاه بکشی شکست از دست سلطان
 ابو بختی گرفتار گشت و سلطان محمد قم حضور بریده جریده او کشید سیرجان را بار دیگر روی داد و مظفر منصور روی کرمان نهاد و در آن
 سلطان بن العابدین با هم خویش بران حال ششمال یافت بعد از کشتن کوشش خود شاه منصور بر طبق نام خویش بدین بگری حضرت فاکر گشته
 سلطان احمد روی کرمان آورده و سلطان بن العابدین روی کرمانت و موسی جوکار که متوجهی بود خداروان و در گشته نزد شاه منصور فرستاد و منصور
 عذاب قیامت نیندیشیده در مشوره گشته جهان بین بکسر و جنت است این را میل کشید و بعد ازین سال لشکر بفرستاد دست بغارت و تاراج جز
 و توسط بعضی از خویشان شاه بکشی صلح کرده بپای ناکمان بطرف کرمان و ایچی نزد سلطان احمد فرستاده پیغام داد که من از شما این سیم
 و الا بخراب کرمان با هم خویش چگونه مضایقه کنم مصطفت است که خویشان در طریق صداقت سلوک نموده و فرموده جهان امیر متوجه کورگان بر جان
 نسیان ننهند و مرا با حال لشکر بدو دهند تا بکنجا چون گشته گذارم که سپاه خجندی در آب عبور نمایند سلطان احمد جواب داد که این سخن بجهت خجند و
 و علامت اختلال قوت نمیکند زیرا که امیر متوجه کورگان را ده هزار چاکر گشته و در دامن منصوره یاده و سپاه کشور کاشی حضرت از
 تا سر حد حتما در غایت عظمت و کارانی نشسته اند امثال مخالفیست که دام استعانت با بچین پادشاهی استا شوکت در مقام مفاد است تو
 آنچون شاه منصور از جواب سبب متعجب بود و در کرمان با جبار و سبب و تراج پاکت ساخته علم مساودت بصورت شیراز را فرستاد و
 آنسال سلطان بایزید بن محمد بن مظفر در کرمان از جهان که در آن انتقال نمود و پادشاهی در نها عظمت پسندیده بود مدت سی شش سال بخت
 ماه در عالم قامت و از اشعار بدارش این رباعی بایکار گشته رباعی از واقعه زجر خواهم کرد و از یاد و حرف مختصر خواهد کرد
 با عشق تو در خاک فرو خواهم رفت و زهر تو سر ز خاک بر خواهم کرد عاقلش در بیان انحصار ایام دولت و اقبال
 ال مظفر و ذکر انتقال ایشان از دار علان ببلاد اصفهان حضور با مقام محنت اثر بر جانین روزگار و اوراق لیل نماز کاشی
 که در کرت ثانی که با بچیدرایت فتح آیت حضرت صاحبجرانی امیر متوجه کورگان بر تو وصول بر جد و عراق و از در با جانانند اخلاقیات جامع
 که در غیبت موکلب بهایون شاه منصور جناب استقلال داشته و پیوسته هم مخالفت و عدوان در زمین دل ایشان میکان گشته دفع شهر آورده است

مظفر
 شاه منصور
 سلطان احمد
 امیر متوجه
 کورگان
 بایرام
 جنتا
 وزراء
 خراسان
 کرمان
 شیراز
 بغداد
 اصفهان
 خجند
 کرمان

مظفر
 شاه منصور
 سلطان احمد
 امیر متوجه
 کورگان
 بایرام
 جنتا
 وزراء
 خراسان
 کرمان
 شیراز
 بغداد
 اصفهان
 خجند
 کرمان

شهرستان

قد

به دست تهمت عالی خست واجب داشت و در مجلس تعین و بساطه با عسا که خضره از اندام شتر متوجه شتر گشت و علی که تو ال که از قبل شاه منصور بصبه انولایت
استمال میبود که بجهت شتر سوت و سادات و مشایخ و علما با تبخال موکب جایون بجهت که در مظهر نظر اتعانت شدند آن ساکت طریق نام دلدی و او بجهت
سبز خاری را با برادر و کاری بجا خست شتر مقرر ساخته اند از راه بهمان متوجه بجهت بخند کرده اند آن خصی است حصین بر قله کوهی رفیع و اتم و صیت غایت
متانتش در اطراف عالم مشایخ طوی عرض آن موازی چهار فرسنگ و بروج مبین آن شکر کج و سنگت در جوانان آب روان پیاپیان و دور درون آن
مصور خوب و عمارت مرغوب فراوان از جانش شدت آمده سنگت و سپهرش بر خست آمده عار و پیش ازین پنج سال شاه منصور سعادت نامی سعادت
فرجام ز کوه تو ال انحصار کرده بود و سلطان ابن العابدین را بعد از میل کشیدن بوی سپرده و چون نواحی اقله خضره سزادات سلطنت و جلال شد بوجهت
صاحبقران کرده آن فلام حاکم بر نام مقام روی بجهت خضره آوردند و قرب صد هزار آدمی در جوش و خروش آمده و در زمین و زمان اشاد و صدای
نفر و نغاره دل کوه را پاره پاره ساخت اهل قله سر سیم شده از بون جان تیر و سنگت نداشتند و بهادران موکب خضره نشان سپر عبادت هر سر کشیده
و دمای دشمنان را بیهکجان دیده و در میخواستند و سر در برین نوال استمال شد شغال بوده قهر اقسر اقله شکر گشت و سعادت با اتباع پنج اتقا
در گذشت و سلطان بن العابدین کجول بیایه سر بر کرده و بصیرت یافته صاحبقران کهنه نوار او را مظهر نظر عاطفت گردانید و فرمود که جنابیت اتم
تالی را در تو ان منصور منصور خواهم سازد آنگاه ملک محمد او بی بجا طقت اقله مقرر گشته بایات خضره که بیخ منزل از آنجا بجای شیراز رسید و در آن ایام
بر خیزد صاحبقران سعادت مند از احوال شاه منصور بر سپه سپید پیشین کشید که موقوف بجهت محقق است که ملکت باز کرد و روی بر راه فرار آورد و قوی الواقع
مستول آن بود در روضه انصاف مطهر است که چون شاه منصور خضره و حصول صاحبقران سزاد از اسماخ نمود از شیراز با جمعی از اهل تغیر طریق که بر سر پند
رفت و در اقل فیما منزل کردید و در آن مقام جمعی از مردم شیراز بوی بوی گشته شاه منصور از ایشان پرسید که شیرازیان در شان ما چه بگویند بعضی رسانیدند که در
وقتی که از شهر بیرون می آمدیم کسی بهم میگفتند که آنان که ترکش معده من و جان من داشتند اکنون مانند برگ از پیش کرکت بگریزد و دیگر از عرق حمیت شاه
از نشیند این سخن در حرکت آمده و حلول اجل موجود او را بران داشت که علی الفوری شیراز باز گشته باشد و بیکار استمال نمود و با سه هزار مرد شمشیر زان جام
بهر بار با و صف شکران قدم در میدان بر زمین او روز جمعه در سه فرسخی شیراز صاحبقران دشمن گذارید و از جانبین بغیبت کرد و اخته امیر سزاد کور گشت
و در قول رتیب داد و بیک قول بفرموده جایون از این جنبه و دیگر با امیرزاده محمد سلطان که بغیره پسری انحضرت بود تخویض نمود و میرزاشاه روح
بکوزول عثمان عباس با فراول گردانید و شاه منصور سپاه شیراز را سببش کرده بینه و میسر و مرتب ساخت و خود با هزار سوار در عقب تاب می گشته چون
چشمش بر روی کشور گشای افتاد مانند بیری خشتاک که از بیخ چیر ترس و باکت نداشتند مانند بر تری سواران که در ملازمت موکب حضرت شاد بودند جمله
کرد و مصروف سپاهی بدان کثرت و ایتت را بر هم زده کار تائی نمود که دوست و دشمن بران میدان واری خضره گزاری آفرین کردند و همچنین که در پیش حساب
قران نیکش از پیش استعمال تیغ و نشان استمال داشتند که زبان شده شاه منصور در آن عین سپاه میان خود را دلدار می میداد و زبان بخواندن این ابیات
میگشتا نظمم بر آنم که گردن فرازی کنم بشیر شیرازی کنم من امروز کاری کنم بجان که بر نماند آن سراید جهان و دلیران ستیزه دمان ستیز
و آویز شاه منصور اتفاق کرده اند که دستگیر ظاهر ساخته چنانچه از حضرت صاحبقران بر او ایامی زیاده این کس مانند شاه منصور و نوبت شمشیر بخود
انحضرت رسانید و چون حمایت الهی کسبان بود و حضرتی روی نمود بیت اگر تیغ عالم بجنبه زجای بزور کی تا نخواهد خدای و عادل انجاسی سپر بر سر
استور کرد خدای سپاه و محمود شاه و محمد آردی و توکل بود چنگامی برداشش بر زده و کلهای بی باورانه کردند شاه منصور عاجز شده و عثمان بفر
توانات میرزا شاه مزاج یافت و اولاد امیر غیاث الدین ترخان که اخوان آن شاه زاده بوده و خصال بودند با اتفاق خواجهر استی و جلال حمید و غیر هم
اهل انید اعدا را بشکرده از هم بجان خصای محرکه را بخون بر دلان زکین ساخته و امیرزاده شاه مزاج با آنکه مجده ساله بود در برابر شاه منصور خند
شبات قدم نمود که لشکران خضره نشان علم تسلط افراخته و منصور مقهور شده در شاه کرد و نیزه و تیغ از سبب در قشاد و از دست بر و بهادران شهر
مات گشته بر بساط تیره خاک سر نهاد و یکی از لشکران از سبب پیاده شده سرش از تن جدا ساخت و میرزا شاه مزاج آنسرا پیش پدید رفت
در پایش انداخت بیت هر که سرور قدم او با بادت نهاد تیغ بیداد فلک داد سرش را بر باد امیر علاء الدین نیای در و اقله شاه خضره

گوید نظم مژده بر حضور انکاد در زمین بکشت گم داد گشت ملک بشت از در دنیا چون رفت لاجرم تاریخ او شد ملک بشت الحقه
 چون تقییه شاه منصور برنج مسطور خلیل یافت بقیه آل مظفر مانند سلطان احمد و سلطان محمد بن شاه شجاع از گریه و شاه نصیر الدین یکی با فرزند آن
 معزالدین جانگیر و سلطان محمد نیز در سلطان ابو اسحق از سیرجان بارودی اعلی شتافتند و در سلطنت سایر طایفه از آن احوال و انتظام یافتند و حساب
 قرآن بهرام انتقام بوجیب حضور با امر او در کان دولت و اتفاق شرف و ایمان آن ولایت بعد از آن روز تمامی انجاعت را معینه و همیوس کرد
 جهات عراق ایشان را با باد غارت و تاراج برداد تا سلطان شلی و سلطان زین العابدین که آن بکشت بکلمه در این از جور شاه منصور مکتوفی بهر
 شده بودند بهر قند کوی چایند و جهت ایشان در معاشی معین نمود آنگاه ایالت مملکت فارس با با میرزا و هر چه تقویض فرموده بجانب صفا و در
 آمد بعد از دو روز منزل در موضع قوشه یا بسیار بناج دیم ماه رجب سنه خمس و شصت و سه هجری و بجهان غرور و بزرگت و نصیر و کبیر آل مظفر را با سایر
 در حال ان ملک توده حصال بکشت آنگاه مصالح نابود گردانید نظم عبرت نظر کن آن مظفر شاهی که کوی از سلطانین بودند که در قصد
 و شصتین هجرت و هم شب زناه رجب چون غمخیزند جو فرمایان در زمانها برستند چه تره باندک زمانی در روند و امشان اتابکان
 لرستان در کتب ماسان بر قوم خاثر بلاغت نشان گشته که لرستان منقسم به دو قسم است لر بزرگ و لر کوچک و نشان این قسم دو وجه است
 آنکه در قدیم الایام در برادر که بزرگ بنام داشته و کوچک ابومصور معاصر که در دو موضع از آن ولایت ایالت ایمن و نقلت که چون برادر
 از جهان گذران انتقال کردند محمد بن طلال بن برادر آن مملکت تاج ایالت بر سر نهاد و منصب وزارت را به محمد بن خورشید داد و در شهر سنه
 صد خانه وار کرد از جبل اتحاق شام بسبب از اسباب جلا و وطن خستید که لرستان در آمدند و یکی از احفاد محمد بن خورشید که وزیر مملکت بود جمعی از
 کردان با صیافت نموده در وقت کشیدن آتش کله کادی پیش ابوالحسن خصلوی که رئیس ایشان بودند و ابوالحسن بنی تعلق نمود گفت ما سردار
 این قوم خواهیم شد و ابوالحسن پسری داشت علی نام روزی علی بکار رفته سگی بر راه برد و جمعی در راه بدو باز خوردند میان ایشان مناقشه دست داد
 و انجاعت علی را چندان لت زدند که بیوش گشت و دشمنان بهبهوره آنکه در دست پایش با کشیده در غاری انداختند و سگ از عقب آن نزد
 شتافتند چون شب درآمد و همه بخواب رفته غایب مقرر قوم را بجا نیند تا بر دو سگت بخانه خویش بازگشته چون نوکران علی ایان سگت را خون آلود دیدند
 دانستند که او را واقعه پیش آمده و سگت وی بر راه آورده ایشان از پی او روان شدند تا آن غار رسیدند که علی افتاده بود او را بجا نبردند و سگ
 کردند بخت یافت و چون علی در گذشت پسرش محمود و بخدمت سخران شتافت و بواسطه شجاعت مقبر گشت و بعد از فوت وی ولدش ابو
 طاہر که جوانی بود شجاعت آثار طاعت انا بکست سخر اختیار کرد و در آن وقت که انا بکست سخر با حکم شبان کاره مخالفت نمود ابو طاہر را
 با سپاهی گران بکشت ایشان فرستاد ابو طاہر بر مخالفان ظفر یافته دوست کام بفارس بکشت و انا بکست سخر او را بکشتین نمود گفت ازین خبر
 طلب نامی ابو طاہر بکست سراسر جات التماس نمود انا بکست سخری نیک جوی داد و گفت دیگر چیزی بخواه ابو طاہر دروغ انا بکست سخر این
 شمس نیز سبذول افتاده انا بکست فرمود که التماس دیگر نامی ابو طاہر گفت اگر اجازت باشد لرستان روم و آن ولایت را جهت انا بکست سخر
 کرد انم و سخر لشکری صحاب ابو طاہر گردانید او را به انجانب کبیر فرمود ابو طاہر برین گفت بن علی بن ابوالحسن که
 خصلوی چون با داد انا بکست سخر سخر گشته بعد در لرستان رسید صبح و جنگ و لطف و عنف بران دیدار سخری کردید و بوس سخران
 در داغش جای گرفته حکم کرد که مردم او را انا بکست کونید و فرزندانش بهین عدت مرعی داشتند و برین نظیر ابو طاہر او را داد انا بکست سخر
 نه واقعی چون انا بکست سخری از امر او سرحد بوده اند که سلاطین سلجوقی فرزندان خویش را به ایشان سپرده اند و آن شاه زادگان ایشان را انا بکست
 یعنی انا بکست میگفتند چنانچه در جمله ثانی مذکور شد الحقه چون لرستان بکبیر نظیر ابو طاہر درآمد با انا بکست سخر مخالفت کرده مدتی اند
 روی سخران حکومت فرمود روی بجای آمدی آورده و انچه پسرانند و بزرگت ترین همه نصره الدین بزاز اسپ بود انا بکست
 نصره الدین بزاز اسپ بعد از فوت پدر با اتفاق برادران حاکم لرستان گشت و با رعیت در خفایت عدالت زندگانی نموده
 بدان واسطه نوستان نیز بخت سخرش در شده غنیف غنیف و خلعت فرستاد و چون بکشت اجل در رسید روی بجهان جا برد

باو دان نهاد آتا بکت کلیم بن هزار اسب که نسب مادرش بیقران می پرست پس از وفات پدر برسد شهر یاری نشست و آتا بکت
 سعد بن یکی نیار کرد و می که از وی و پدرش در خاطر داشت مدونیت لشکر بدان دیار فرستاده در تمامی آن محارک تکرار یافت و در سنه حسن و
 حسین و سنان بطریق مطاوعت زود بلا که خان رفته داخل تو مان کیو قانویان کشت و بعد از فتح بغداد بسج ایلیان رسید که تکرار قتل علیقه بکشت
 اهل اسلام کسر و آسف نمود و بلا که ازین سخی بکشید و قصد تکرار کرد و از آنکه شهبانو شاه خبر یافتند بر حضرت عثمان برستان یافت و بلا که کیو
 قانویان با باد دیگری از راه بد بخانب در سال داشت و ایشان برادر تکرار السب از خون را که متوجه اردو بود در اثنای راه دیده بند کردند و در آن
 ولایت در آمدند و تکرار در قلعه محکم نموده امر بر چند از عدو و وعید سخن گفتند و او را پایان طلبیدند معین بنیاد و آخر الامر بلا که تکراری خود
 فغانی ایان زود او فرستاد و تکرار بران اعتماد کرده از حصار بیرون آمد و امر او را بر تیر تیر برده بعد از رسیدن ریغ و شوت گناه بقتل رسید
 آتا بکت شمس الدین الب ارغون بن هزار اسب چون برادرش شهبانو ت رسید بموجب حکم بلا که خان حاکم لرستان گردید و
 مدت پانزده سال بعد از او در پادشاهی تو لایت مامور ساخت و بوقت حلول اجل طبع علم عنایت بصوب آخرت بر افرخت و از وی دو
 پسر ماند شاه الدین پهلوان یوسف شاه آتا بکت یوسف شاه بن الب ارغون بعد از وفات پدر بفرمان آتا بکت خان بن بلا که خان
 حاکم لرستان شد و او پیوسته با دوست سوار ملازم درگاه ایلیان بودی و نوابش حکومت مملکت خیا م سپه نمودند و آتا بکت یوسف شاه
 در بعضی از محارک و اسفار بقت با آتا بکت خان خدمات پسندیده بجای آورده منظور نظر عنایت و التفات کشت و ابالت خورستان و
 کوه کیلویه و شهر فیروزان و جریادقان نیز تعلق بوی گرفت و چون آتا بکت خان وفات یافت آتا بکت در طارقت احمد خان می بود و بعد از
 شهادت احمد خان ارغون خان نیز نسبت به یوسف شاه طریق التفات سلوک داشت و او را با صحنان عزت و ما خواج شمس الدین محمد حساب
 دیوان مابار و آورده و آتا بکت در او افرایم حیات با جازت ارغون لرستان شتافت و از آنجا آهنگت کوه کیلویه کرد و در اثنای راه
 خواب جو لنگاک دیده بازگشت و هم در آن ایام در گذشت و از وی دو پسر ماند افراسیاب و احمد آتا بکت افراسیاب
 بن یوسف شاه حکم برینج ارغون خان قائم مقام پدر شد و برادر خود احمد را در اردو گذاشته لرستان رفت و طریقاً ناسندیده
 ظلم پیش گرفته بر یک از نواب اسلاف خویش با بهانه مو اخذ و مصادره نمود و عاقبت آنجا حاکم را بر تیغ ستم بکشد و طایفه از اقربا و بستگان
 ایشان پناه با صحنان بردند آتا بکت عم ناد خویش قزل با صحنان روان ساخت تا بر کس که بخت بود بدست آورد و در آن اثنای خبر وفات
 ارغون خان شیوع یافت و قزل باق سلطه شاه نامی خروج کرده ششصد اصحنان را بکشت و خطبه بنام افراسیاب خواند و آتا بکت خود را پادشاه
 با استقلال بنیاد شده طایفه از خواص حکومت بلاد عراق تا مرز فرمود و پسر تکرار پدر بند کرده و در سال داشت لران در آن سرحد با صد پاد
 سوزی و چار خورده دست بخت یازیدند و مولا ان نهرام یافته لران در خانه او ایشان فرود آمدند و بشارت مشغول گشتند تا گاه لشکر مشغول
 از غایت حضرت مراجعت کرده و مار از زور کار سپاه لر را برد و گویند که در آن بخت یک زن مشغول ده مرد از لران بکشت و چون کنیا تو خان
 بر طغیان افراسیاب و قوف یافت طولای نویان ماباده هزار سوار بدفع آتا بکت فرستاد و طولای ای بعد از محاربه افراسیاب را گرفتند
 ایلیان بر دو کنیا تو شتافت بعضی از خوانین چشم رقم غنور بر جایه جرایم افراسیاب کشیدند و نوبت دیگر لرستان را بوی داد و افراسیاب
 به آنجا نوبت سابقه بی جسی سپهر خویش قزل و طایفه از امراد ایلیان را تقبل رسانید و چون خاندان فرمانفرمای جهانیا شد افراسیاب بشرف
 بساط بوسه بستند و یافته به تور محمود حکومت لرستان با موقوف کشت و در سنه ۶۹۵ که خاندان بختاد میرفت آتا بکت در حدود همدان گشت
 دیگر بفرمانت رسید و التفات یافته خاندان برف لرستان یافت آتا در اثنای راه بهر فداق نویان که از خاطر متوجه اردو بود و در جاده
 خرد و هر فداق او را طوقا و کر با باز کرد و ایند و بعد از وصول بایرگاه خاندان اطوار ناسپندید و او را بقتل عرضه داشت کرد و در آن باب
 انقدر مبالغه نمود که افراسیاب بن یوسف شاه بیاسار رسید آتا بکت حضرت الدین احمد بن الب ارغون بعد از قتل با دو پسر بخت
 خاندان لرستان رفته برسد ابالت نشست و آب معدلت و انصاف کرد و ظلم و استساف از چهره ابالی آن جوانی فرو گشت در مروج مور

تاریخ

کرد اینده خواست که در خطه بوس سازه و آقا میرزا لعل خورشید کی از حمام او بگم بر آسپ از مرکب زندگانی پیاده شده بود و در وقت تمام آمد و بگفت
 هزار آسپ با قتل رسانیده مدت ملک هزار آسپ بیست و شش سال بود ذکر عصیان اعیان و دیوان و رسیدن سلطنت
 رسد از برترین که چستان در تاریخ سینه ظهیر سلطنت است که ملک اردشیر بعد از قتل هزار آسپ در ولایت رسد از پادشاه علی نامی را رسد
 جابانی نشاند و بعد از روزی چند شتود که درین کربن چستان بن یکاوس بن شیب رسیده و انوار اقبال از ناحیه احوال او لاج کرده و نام
 بران قرار داد که کی از خدات شبتان خود را با بدین کمر در سلک از دواج کشد و نام سلطنت مملکت موروث دارد و بجز اختیارات و ندهد
 دیوان برانی نظیر اردشیر و عوف بافته این معنی موافق مزاج نازک ایشان بنفاد و بخلاف پادشاهت بیکدیگر داده و بیستون را حکومت بر کرد
 و پادشاه علی با زخم روی از میان برداشته و بیب برین کمر اسیر بدید و درین کمر بگوشه که خسته چون انچه بر عرض ملک اردشیر رسد با سپاه
 فراوان توجه دیوان کرده و بسیاری از مخالفان بر شیخ بیدریغ گذرانید و بیستون بقتل و و بدید که کشتگاه ملک اردشیر اسیر سردی بر سر زمین
 کرداده او را بقتاری تعویب کرد که برایت آبا و اجداد بزرگوار خود رسیده و درین کمر بیست و چهار سال اقبال گذرانید در سنه هشتاد
 ستاره وفات یافت بیستون بن برین کمر بعد از وفات پدر کمر سردی بر میان بست و در زمان دولت او ملک اردشیر با جرت بیست
 و مملکت مانندان بکاشکان خوار از شاه هیان مطلق گرفت و بیستون بصفت جماعت موصوف بود بجز شمشیر ولایت خود را از مخالفان
 عینت او در سنه هشتاد و ستاره وفات شد مدت سلطنتش ده سال بود فخرالدوله نام او بن بیستون بعد از پدر تحت حکومت
 و در ایام ایالت او اشاب اقبال خوار از شاه هیان بر سر حد زوال رسیده و ماه جماد و حاکم خانیان اناقی ولایت ایران ممالع کرد
 و چون نام او بیست سال ملک تحت و اسیر بود بجام معنی توجه نمود پس بر زکرتش حسام الدوله اردشیر در حد و کیلان لوا و
 حکومت اخراشته دلد خورش اسکندر که بنفش از جانب مادر بخوار از شاه هیان می پویست در اصل پادشاه شد و چون استدار او بشیر وفات
 یافت استدار شهر کیم که برادرش بود قائم مقام گشت و مدت سی و یک سال بعد از اوصاف او وفات گذرانید در سال نهم و بیست
 در الواح چنگیز خان منگوقاغان بر تخت سلطنت نشست و بلا کو خان از متوجه ایران گردانید و بلا کو تبت بر فتح قلاع ملاحظه کماشته استدار
 شهر کیم با اتفاق شمش الملوک اردشیر که در زمان حاکم مانندان بود بجا حمله کرد و رفتند تا قبل از آنکه متوجه حصار شیراز برده هر یک متوجه
 ولایت خود گشتند و چون انچه بر بلا کو خان رسیده یکی از راه بزرگ ماکه مشهور بخانیان بهادر بنا و پیش الملوک و استدار کیم نام از شهر
 درم خان بهادر مانندان بعد از شمش الملوک مرکز دولت خالی گذاشت شهر کیم نیز خیالی که بزرگده مالاخره نزد خانان رفت و از انچه
 لوازم اقتدار و استغفار بجهت رسانید و خانان او را مسمول نظر اشفاق گردانید و چون کیم پیش شمش الملوک و اجمع گشت او نیز بجهت فزاید
 در بیان مشور حکومت ایشان با مصفا فرموده خود در اصل ساکن گشت و بعد از چند گاه میان شمش الملوک و شهر کیم مخالفت و قیام یافت
 الملوک منزم بار روی قان که بخت و از انچه بدست بیاید فادای حکومت مانندان مطلق برادرش علاءالدوله علی گرفت و وفات استدار شهر
 کیم در سنه ۷۷۱ اتفاق افتاد پس از وی پسرش فخرالدوله که در بن شهر کیم که شاه غازی لقب داشت در رسد از نواح ایالت بر سر بنا و او
 پادشاهی عادل شریعت پرور رحمت گسترده پویسته مردم را با دوا و طاعات و عبادات رعینب و مکر نفس می نمود بر تبه که اشارت فرمود تا در دار
 منادی کردند که فرق نام بختنای آن که کریمه یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلاة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله و ذر الیوم علموده در وقت
 نماز جمعه بسج آفریده و بر سج و شراد سایر جنات و بنوی بر در داد و همه کس مسجد جامع رفته بگذارون نماز عرض نیاز قیام نماید جمعی از ضعیفان
 و محرفه بدگاه پادشاه شافیه مبروض داشتند که بجهت کثرت خیال و طفلان مار در تمام روز بهم خود مشغول میایدند و تا وجه همیشه بهم رسد و اگر
 حلیب کیم مسجد حاضر نشویم از قدر سلطنت ایشان از بیای کیم حکم بیست شاه فارسی فرموده چند روز شهر و بازار و طیفه معین سده تا بر
 سال از دیوان اعلی بگریزید و جهت کسب نفقه و عیال ارادای نادره بفرمودند و دیوان حساب فرموده بجهت رسانیدند بعد از آن جمعی از
 معلوم شد که شخصی بی و منو نماز میکند و تبا دیب آن مشغول گردید شخص گفت آنچه ملک این جنایت فرموده اجرت گذاردن نماز است و اگر

شاهان از

برای هر
۳
فردی که
صفت کند
برای آن
ساخته بودند
و بعضی از
فرزندان
۲

نویسند
زیاد

تاریخ
۳

تاریخ
۴

تاریخ
۵

برخواهند که و منو سازم چیزی بگران کار مقرر نمایند و این گفت و نمود به مع شاه غازی رسیده در خنده شده شاه غازی مدت سی سال با قبال
 گذرانیده در سنه احدى و سبعمائة و شصت و هفتم عالم باقی گردید و از و پسری ماند اسکندر نام متولف تاریخ طبرستان گوید که این اسکندر جد ماوری بود
 زنی است ملک شاه کهنسرو بن شهرایم بعد از برادر خود شاه غازی با زده سال بر سنند سرافرازی نشست و برادر دیگرش را پیش گرفتند
 بر بست و شاه کهنسرو را از دهنای قریب صد فرزند کرد است فرمود و نوشت در سنه احدى و شصت و سبعمائة روی نمود نگاه اشباب دولت
 سمس الملوک محمد بن کهنسرو از قریب اقبال طالع گشت و او پادشاه دین دار عدالت شجاع بود و پوستانه علماء و فضلا و صلحا صاحبت میفرمود
 و در ایام کارهای مساجد و خانقاه و بقاع خیر مخرج انداخت و قریب مهور و متعلقات مرغوب بر آن مواضع وقف ساخت او فات ایالتش
 پنج سال امتداد یافت و در سنه سبعمائة و سبعمائة و شصت و هفتم عالم باقی ماند و آن یافت نصیر الدوله شهریار بن کهنسرو بعد از فوت برادر افسر سردری پیش
 نهاد و مدت بیست سال با قبال گذرانید و چون حیاتش نزدیک بانام رسید برادرش تاج الدوله بن جلال الدوله اسکندر را بکهنسرو
 تیغ آیدار او را متوجه عالم جمع کرد ایند تاج الدوله زباده در زمان شهریار می برادر در کلارستان معتم بود و بعد از خلتش ده سه سال با استقلال
 حکومت نمود و فاش در موضع کور در سنه ۴۲۳ اتفاق افتاد جلال الدوله اسکندر بن تاج الدوله زباده پس از پدر تاج اقبال بر سر نهاد و
 تا آن و در ساق را بر برادر خود فخر الدوله شاه غازی عنایت فرمود و در ایام دولت جلال الدوله سلطان ابو سعید بهادر ملکان و فاحش
 یافت و امیر سواد سر بهادر در سواد قوی حال شده و او را در لشکر کشی با نذران کشید و چنانچه در ذکر حکومت او مذکور خواهد گشت
 عقل رسیده و عنایت بسیار بنیهایت از جهات و بران سر بهادران بدست ابلی مانندان و در سواد از فاشا و کجیل و کجیل و کجیل و کجیل
 الدوله اسکندر بر درجه کمال رسیده لشکر مجبور می کشیده چند طومر معتبر مفتوح گردانید در نظیر سمیت تحریر یافته که عادت اکثر مردم رسته و کجیل
 و مانندان چنان بود که موی سر میگذراشتند و دستار می بستند تا بعد از عقل امیر سواد جلال الدوله برادران او سر بر آیدند و
 پیمیند جلال الدوله در صباح روز شنبه ۲۱ ذوالحجه ۴۲۳ قلع و شهر کور را طرح انداخت و بانه گشت زمانی انعامت عالی ساخت و چون
 مدت عکس بیست و هفت سال سیدنا کاکه بختنا تصاد در سنه احدى و سبتین و سبعمائة و شصت و هفتم عالم جمع کرد و پیش از این که
 جلال الدوله سخته را که فریبی الاصل بود پوستانه در مجلس پیش و طرب طلب می نمود و بعضی غلمان بهزل آمیزش رنگت طال از اینه خاطر میزد و
 زمان آسایگی انابل صحبتان سخته در سخن درشت گفت و فریبی با کمال دانی بران داشت که کاروی از میان کشید برخواست که بران شخص زند
 و بدین جهت مردم بهم باده جراح فرو نشست و خوف بر ملک جلال الدوله غلبه کرده بر جنت که از خانه بیرون رود قصدا کار سخته را اختیار
 روش خود در دستداری فریاد بر آورده که ملک با زدن یعنی ملک با زدن و در انحال پای از خانه بیرون نهاد و بسیاری که حاضر بود تصور نمود
 که او شخصی است که جلال الدوله را کار زده است و نخواهد که بگریزد بنابراین جرمی بر پهلویش فرود و جلال الدوله در ساعت افتاد و بیرون پناه
 فخر الدوله شاه غازی بن تاج الدوله بعد از شهادت برادر نزدیک بیست سال در سواد بر سنند سرافرازی نشست و در سنه ثانیین و سبعمائة
 بلکت عجمی پوستانه عهد الدوله جلال الدوله بن فخر الدوله قائم مقام بود و بیست و یکسال در انولایت حکومت نمود و چون اجل موعود در رسید در
 محاذ به گنور بردست سید فخرالدین بن سید قوام الدین گشته گردید سعد الدوله طوس بن تاج الدوله زباده پس از قتل شهادت در سواد تاج حکومت
 بر سر نهاد و او بعد از انصاف و جو و سخا و سایر محاسن او صاف از سنه بود و بعد از وصول حضرت صاحبقران امیر تیمور کورگان باز نذران
 بملازمتش سبابت نمود کشتار و در میان شمره از حال ملک کیومرث بن بیستون و ذکر ارتضاع شهاب دولت او بعضی
 قدرت صاحب کن فیکون فاکت بیستون که دولت کیم بن تاج الدوله زباده بود در شریح و ثانیین و سبعمائة در طالقان بدست عجمی از خلافت
 اقصاه عالم را بدو نمود و از وی پسری ماند کیومرث در وقت استیلاء امیر تیمور کورگان بر مانندان خود را زده و از منظور نظر اشباب آثار
 پادشاه کامکار گردانید و کونوالی قلع و قوز منسوب گشت و چند سال در آن حصار با قبال گذرانید و در آن او اسکندر شیخی ولد از فراسیاب جلال
 با حضرت صاحبقران آغاز مخالفت کرد و امیر زاده در ستم بن عمر شیخ و امیر سلیمان شاه بدفع فتنه او نامور گشتند ملک کیومرث بنابر زراحی که

که با اسکندر شیخی داشت از قطع بیرون آمد و پیشان پوست و امیرزاده رستم و امیرسلیمان شاه همی از خونی عظیم داشتند یکی از محمدان را کوفتالی
 قلعه نور در ساختند و خواهر کیومرث را بوی لاده او را بگرفتند و نزد اسکندر شیخی که در امل بود فرستادند و پیام نمودند که اینک دشمن
 نور گرفته ارسال اشتم تا فایت عنایت ما را در باره خود معلوم نمائی و من بعد با ویه مخالفت نه میائی اسکندر شیخی این سخن همی التفات نکرد و
 ملک کیومرث را اسب و خلعت داده گفت به طرفه جوای تو بجه نامی که مرا با تو کاری نیست و کیومرث بشیر از شتافته نعتی که با زبیر
 رستم نسبت با و واقع شده بود بعضی برادرش امیرزاده پیر محمد که در فارس حکومت می نمود و امیرزاده پیر محمد از رسالت داده نماند
 امیرزاده رستم و سلیمان شاه بکشاد و کیومرث را با بایالت و ولایت موروث و هدیه داد و امانت فرمودت امیر تیمور کورگان بعضی از اهل عرض بعضی پیر
 رسانیدند که کیومرث را حیدر خوج در دینا بران ملک مجوس کرده و چند ماه در زندان بسر برده برگزیت و در زمی قلندمان با جمعی از آنان
 طایفه خود را بنوای قلعه نور رسانید و در یزید روز یکبار بهانه در یوزنه بان قلعه میرفت و گامی زود در بان نشسته با او حکایت میکرد تا این
 الجابین الفت و موافقت پیدا شد و روز تا شب در صحبت در بان بسر برده در وقتی که بیدین در وانه مشغول گشت کیومرث در گوشه خود
 و چون جای خواب کوفتالی را معلوم داشت در شب بد بخارفت و دید که چراغ میوزد و کوفتالی است در گردن خواهرش که منکو خوج بود
 کرده و خواب رفته و حریر نزدیک خود نهاده کیومرث بخدمت برات بسرالین آن دو فاضل رفته هر دو برابر داشت و کوفتالی همیشه با
 کشته و سرهای ایشان را برداشته برچی از بروج حصار بالا رفت و فریاد برآورد که ای مویطمان قلعه نور بد ایند که منم کیومرث بن بیستون که
 بقلعه نور در آمده سر کوفتالی و زن او را از تن جدا کردم و حالا هر دو سر را بدست دارم باید که بر کس دین حصار نو کرده من و پدران
 تیغ انتقام از نیام کشیده در قتل و غارت مصلولان از خود تقصیر را منی نشود و این کلمات را تکرار کرده بجان ساعت خوجی از غلامان
 قدیمی ملوک رستم دار بوی رسانیدند و دیدند که در قتل خویش صادق است و فی الحال بسر در بان دویده او را بقتل آوردند بعد از آن
 شورش و خونی عظیم در قلعه افتاده رستم از میان بسیاری از نوکران کوفتالی را کشتند و خوجی از حصار بیرون کردند و ان ولایت نوشت و یک
 بخت بصراف کیومرث رسانده بانک زمانی طبعه رویان بلکه قاضی ملک رستم از آنجا که کثرت ساخت بحد و در می و دو ماوند و خویش
 برد و کیند که رستم از میان تا انفاست منی مذنب بود و کیومرث در مجلس بشیر از نذر کرده بود که اگر کثرت دیگر در ولایت موروث
 کرد و مذنب علیه مایه در آید بنا بران دین وقت که آن مملکت را مخر ساخت شاعر شیخه علویه ظاهر کرد انید و سایر رستم از میان
 کلله الناس مله دین ملوک هم آن مذنب را قبول نمودند و ملک کیومرث را در ایام دولت یکد و نوبت با امیر سلیمان شاه که از قبل شایخ
 میرزا چند گامی حاکم عراق بود جنگ روی نمود و ظفر و حضرت کیومرث را بود آخر الا که کیومرث از بیابان بستان شایر حنی فرستاده
 خویش حذر خواهی فرمود و قبول افتاد فوت ملک کیومرث در سر راه بالودر . . . جنبه بیج و همین و شاکاه دست داد و او با شت
 بود بان رقیب ملک اویس ملک کاوس ملک اشرف ملک کینر و ملک اسکندر ملک همین ملک ایرج ملک ظفر و ازین جمله ملک
 اویس و ملک کینر و ملک اشرف در همین حیات پدر وفات کرده بودند از ایشان فرزندان مانده بودند اختتام حکام
 ملوک رستم دار چنانچه در تاریخ طبرستان مرقوم کلک بیان گشته بعد از فوت ملک کیومرث قلعه نور و توابع آن را پسر
 ملک کاوس متصرف شد و سایر مواضع را ملک اسکندر در چون کاوس بظلم نفس و سفکت دما موصوف بود بیشتر مردم مایل سلطنت اسکندر
 شدند و تاتی مدید میان بردارن طریق مخالفت و محاربت مسلوک بود و در اکثر معارک ملک اسکندر در صورت حضرت روی نمود
 بلاخره بن الجابین مصالحه دست و وفات کاوس در سنه ۱۷۱ اتفاق افتاد و پسرش ملک جهان کیر قایم مقام پدر گشته روزی چند
 با هم خویش طریق اطاعت مسلوک داشت و عاقبت بواسطه افساد اهل قلعه و فساد میان عم و برادرزاده جناب زراع ارتجاع یافت
 و در آن سال که امیر حسن بیگ از فرغ میرزا جهان شاه فراغت یافته در قم زوال اجلال فرمود و عم و برادرزاده با ردوی علی رفتند
 و کیفیت حال خود بعضی رسانیدند امیر حسن بیگ حکم فرمود که جهان کیر همان مواضع که در تصرف پدرش بوده قانع گشته نسبت بملک

دین

از اناره
جرات

اسکندر در مقام متابعت باشد و درین باب مناسبت نوشته ایشان در اجازت انصاف اندکی داشت چون هندستان بمغول بگذشت با بر
 دیگر ناپه خلافت مثل کشت موقوف تا پنج خبرستان سید ظهیر گوید که درین کت که میان اسکندر و جبالگیر خلافت افتاد و ملکت اسکندر از حضرت
 سیادت بنای خلافت و سکا بهی سید سلطان محمد که در کبلان بر سر سلطنت نمکن بود و اسما و فرمود و انجلیب مرا به برادر کس بدینجا سید
 درین کجور شافیه و مدت دو ماه در مقام اقامت نموده ملکت اسکندر و جبالگیر گردم با یکدیگر هرین صلح و صفحا مسلوک داشتند و تا غایت که
 بهرمی با بهشبان شسته رسیده بنا و مصالحه بین لطیفین ایند نام نیافته و درین واسطه هر تو امیت بر وجه احوال متوطنان انولایت تمام این
 او را در بعضی مقام استانی که علا و فصلها اتفاق است میرساند که آنچه از حالات ملوک رسیده تا سال تحقیق سوپست این بود که خاندان بلاغت شاک
 در سلکت کجور کشید و من بعد آنچه از آن باب معلوم شود در ضمن اخبار آینده معلوم خواهد کرد و بدینش **الله و تحده** ذکر ارتقا طبعه شتم
 از ملوک باوند بهسایت بی غایت حضرت خداوند سوره خان خردمند بهبارات و پسند چنان کرده اند که بتاریخ ستمش
 و عشین و ستاره که معموره جهان سیابلا و ما و از انهر و ابران بسبب سلسله و سید اسپاه توران خراب و ویران گشته بود حسام الله لار و شیرین کجور
 بن رستم بن و از ابن شهریار بن قاسم بن سرخاب بن و از ابن رستم بن سرخاب بن قاسم بن شهریار بن قاسم بن شیر و یس بن سرخاب بن قاسم
 بن سرخاب بن قاسم بن شیر و یس بن قاسم بن فیروز الملکت عجم بدینو شیروان العادل خروج کرده بدستور جدا خود ملکت خاندان را صلح
 نموده بعد از وی هفت نفر از اولاد او احداث در آن دیار بر مندا جبال نشینند و مدت دولت ایشان صد و پانزده سال امتداد یافته
 شهر خرم ششمین و ستاره نهایت انجا میخیزد از سیاق کلام آئیده و صوح خواهد رسید حسام الله لار و شیر اب الملوک
 لقب داشت و او در سنه ششمین و ستاره خروج کرده در مانندان علم تسلط بر فراشت و بر چند بواسطه قتل و غارت محل معمول رواج
 در و فی آن ملکت جهور گشته بود و بقدر امکان در تعمیر آن کوشید و چون آمد شد امر از جنس کجری در ساری که در الملکت سلاطین و مانده بود
 بسیار روی میبود باطل شده آن خطه را ننگاه ساخت و در سنه بیج و اربعین و ستاره با دم اللغات دو اسپه بر سرش تخت مدد دولتش و نده
 سال بود و بعد از وی سپهر کلان تریش شمش الملوک محمد با بر ایلت مشغولی نمود و در ایام سلطنت او بلا کوفان بهت بخریب طبع
 طامعه کاشته شمش الملوک را با اتفاق حاکم ستاره شهر کیم مجامعه کرد و کوه باز داشت و ایشان قبل از فتح بولایت خود باز گشته بنابرین
 در سنه ۹۹ شمش الملوک بضر ب تیغ مغولان شهید گردید و مدت جرده سال بود ایلت مرتفع میگردد ایند **علاء الدین علی بن**
حسام الله لار و شیر بعد از برادر با اتفاق امر معمول حاکم مانندان گشت و چون ده سال از سلطنتش گذشت در سنه ششمین و ستاره
 دست خنار و ز نامزد دولتش در فوشت تاج الدوله یزد و جرد بن شهریار بن لار و شیر قایم مقام عجم خویش **علاء الدوله** بود و او را در
 مانندان اقتدار تمام پیا شده و نوبت دیگر آن ملکت را معمور ساخت چنانچه بر ایت سید ظهیر و ایام دولتش در ایل مشا و حد ستم گشت
 و در هر مد رسد علی بدین و افاده شغال میفرمود و چون تاج الدوله بیت و سه سال از منتهی اقبال بر سر خاندان و فاش و در سنه دست داد و پیش
 نصیر الدوله شهریار قایم مقام شد شانزده سال در مندا ایلت نمکن بود فوشت در سنه بیج و ستاره و سجا به وی نمود و بعد از پسر تاج الدوله
 رکن الدوله شاه کجمن و بر منده حکومت نشست و بجهت زود آمد شد امر از کت ایل عیال اطفال اموال خود را بر ستاره فرستاد و در
 ولایت قره خیزه سکون انجاخت گردانید و فوات رکن الدوله در سنه دست داد و مدت دولتش چهارده سال بود پس زوی ولدش **شیر**
شرف الملوک بن شاه کجمن و شش سال صاحب فسر بوده در سنه بیج و عشین و ستاره رخت بی بی با و فناد و انگاه برادرش **شیر**
فخر الدوله حسن که خاتم ملوک باوند است بخت حکومت نشست و خنیه میر محمود سریدار در ایام دولت او بروج چوست و محتاج
 انحال طاه و با در مانندان شایع شده بسیار می انال باوند بدان علت فوت شدند چنانچه غیر از **فخر الدوله حسن** و بعضی اولاد صفحاناه و اناخو
 شخصی مستحق زنده نماند در آن اثنا بسبب سعایت زمره از مردم معصه حسن کیا بجای با ک از عطا و ارکان دولت او بود و قتل رسانید و بجهت
 واسطه فقره بسیار با ایل مانندان رسیده که بسیار عیال بر ملک **فخر الدوله** استیلا یافته کیا انخاسیاب که خواهرش در جباله ملکت بود سرنگ

در
 ذکر

سر انجام امور ایالت را از پیش خود گرفت و آن صیغه را از شوهر دیگر و خرمی بود و افراسیاب با تفاق خواهرزاده حسن با بیاضت ربیبیت که
 از علماء و فقهان و با سبقت او فتوی حاصل نمود و در روز شنبه محبت و محرم سنه حسن و سجاد خرد و له کجام رفته چون ناچار بیرون آمد پس از آن
 جلای کیا علی و کیا محمد را که در جوان خوش آواز بودند و ملک خرد و له از غایت استقامت بحال انجمنان عظیم خود شبانه امیر ایشان خواندند
 سر حاکم هر دو را طلبید و شبانه را کشته و خرد و له را با لای کتاب نهاد و محبت ببت ایشان تعلیم میداد که ناگاه یکی آنان دو خط
 خرد و له را بر سینه ملک نزد چنانچه فی الحال بکشت باقی انتقال نمود و جلایان بر مارند ان سلسله تمام یافتند و چندین هزار جوان
 رنجیده اکثر خاندان قدیم را بر انداختند و فرزندان ملک الله را بسیار متعلقانش رجوع بکشت جلای الله را اسکنه که حاکم رسیده بود
 و در ظل شفقت و محافظت اسکندری روزی چند بر آسودند و اولاد او که در خرد و له چهار نفر بودند شرف الملوک شاه غازی شمس الملوک
 کاوس که از همه بزرگتر بود و وقت شهادت پدر ده سال عمر داشت و بعد از خرد و له در بیچلس ایالت نخواست کفار و
 مجملی از حال جد و اولاد رسول قرشی سید قوام الدین مرغشی و ذکر انصاء دولت و زندگانی افراسیاب
 جلای بسبب مخالفت جناب سادات با بی سعادت نصیابی چنانچه سید ظهیر در تاریخ طبرستان تحریر نموده سید
 قوام الدین ولد سید صادق و سید محمد بن حسین مرغشی است و نسب سید حسین مرغشی با نام زین العابدین بن حسین بن علی ابن ابی طالب علیهم
 السلام منتهی میشود و سید قوام الدین از اول ایل ایام صبی و ابتداء او ان مشو و نامش سنان سلیمان بود که در و اجداد نامدار خود نمود
 سلوک طریق زهد و سداد و لزوم طریقه صلاح و رشاد مشغول فرمود و بعد از تحصیل علوم دینی و تکمیل معارف یقیناً از وطن مالوف که ولایت
 آمل بود سفر کرده در خراسان مجلس سید غلام الدین مؤمنی که معتدای روزگار و پیشوای شیخ عالیقدر بود رسید و دست ارادت باطنی
 داده بکتاب ربیعین در حدیث گذرانید تا گاه اجازت مراجعت یافته با شناسنت و چند کاهی بطاعت و عبادت بسر برد و نوبت دیگر
 جا و سید غلام الدین آن جد و اولاد سید المرسلین را بخود کشید و سید قوام الدین با خراسان رفته بشفرف طواف روضه متوز و روضه طبر
 القلوة و تقیه مشرف کشته ربیبی دیگر در خانقاه پر خود زیاده و بعد از آن بوطن اصلی معاودت نموده بارشاد فرقه عباده مشغول فرمود و در آن
 افراسیاب جلای حاکم زمانند ان خرد و له حسن را بخت عذر گشته بود و هیچ و مرج با حال طبرستان را یافته در هر بلده متعلقی علم و معنی سخنی میکرد
 به چپک با طاعت و گیری فرمودی آورد و افراسیاب با وجود آنکه کثر زمانند ان بجهت تصرف داشت دفع طایفه که صد و دو ولایت آتش فتنه
 و عساکر برافروخته بودند نمیتوانست نمود در آن اشکای حسن همانند که همیشه افراسیاب در جلال کج داشت و از قبل ملک خرد و له حسن
 لار جان حکومت میکرد با افراسیاب پیام داد که تو پای از حد خود بیرون نهاده بخلاف شرح شریف مانده ملک خرد و له ملکی را کشتی و مع ذلک
 پوسته در تکلیف افواج غلامی و منادی میروی بنابر ان مرا و سایر اماران را با شرفا و عاقبتا بعت تو جایز نیست باید که دست در
 نوبه و انابت زنی و من بعد بر جاده شریعت طهره ثابت قدم بوده پرین معاصی نکردی تا حکم تقاضا پذیرد افراسیاب چون این سخن شنید نمود
 بحسب ظاهر قبول فرمود و بی پای نیاز مندی خود را بر او و سید قوام الدین رسانیده دست در و امن متابعت انجناب زده زبان گفتن کلمه شرف
 گردان ساخته از آنکس شراب و سایر منجیات توبه کرد رباعی از مشرب درام و لاف مشرب توبه و خوش تان سیم غنیمت توبه در
 اول سوس کناه و بر لب توبه زین توبه نادرست یارب توبه و جناب سادات با بی انار سکت و انابت در بشره افراسیاب جلای مشابه
 نمود که سخن حکم خطاب بر ابواب شفقت بر روی مشغول گردانید و سر او بادت مبارک خود تراشید و طایفه زده و ایشان بر فرقهش نهاده مرد و
 سید شکر که افراسیاب بن صمیم القلب مرید جناب سادات مآب گردید و سلوک طریق زهد و تقوی اختیار نموده همان سبب اولاد
 او را شیخ طیب ساخته و یکی از جمله اسکندری می است که چندگاه در ملازمت حضرت صاحبقران میر تقی میر کابن بسر برد و احوال امر یافت
 کرد و انصاف چون افراسیاب ببت سید قوام الدین اظهار ارادت نمود و موطنان اندیار بر روز فرج روح بعینه طایفه سادات می شناسند و سید
 نیاز مندی در و امن متابعت انجناب او بجهت مرید سیکشند و در ایشان چون افراسیاب داخل سلسله خود میداشتند کاهی بنیاده اش فتنه بران

در ربیعین

از ان قدم

خاندان چنان
 که سادات
 از درین سخن
 بر سر که شنیدند
 ملاکت خوانند
 خود را بکشت
 در کشته گردان
 منافرت کرده
 سپید

چیزی که

باری از وی بپنج خود بطلبیدند و بدست کس تاخی جا بردارند و پیشینند و میگفتند و پادشاه دیگری برای خود ترتیب نامی و نام
افراسیاب ازین صحنی فتنه آمد و رسید که سید قوام الدین نیز بدستور ساداتی که قبل از آن طبرستان خروج نموده بودند چون ایلت فرماید و ابواب
مقرر بر روی روز کار او بکشاید هیچ از خمار و عمار اهل آن که بران سید بوده حصال رشکت میبردند طلبیده مافی الصیر خود را اظهار کرد و بخواست
که اگر حال سید قوام الدین برین موافق می باشد باندک زمانی احتیال با امور ملک و مال توراه باید و پرورد دولت و اقبال برنا صیحه حوال او باید
مناسب است که از قبیح روش سید خزاره و اجتناب نمانی و او را ب مجلس حاضر کردانی تا بحسب شرح شرح شریف بروی ثابت سائیم که بعد از
و احوال مریدانش مخالف مسائل شرایع انگاه خدمتش را از گوشه نشینی و ارشاد و منع نمانی و اگر قبول کند اخراج فرمائی افراسیاب این سخن را بپس
رحنا اصفا فرموده در ساعت با حضار جناب سیادت شایع فرماداد و چون انجناب شریف حضور ازانی داشت هر چند نعمت خود سی
نمودند که مخالف شریعت مطهره باشد بروی با بیعتی توانستند ساخت مگر آنکه گفتند تو ذکر هر سیلونی و این حرکت نامشروع است و افراسیاب
بهین سخن مشکست بسته سید قوام الدین از بقعها سپرد که با او مقصدی شرح عمل نماید و بجماعت در میان بزار و ستار از سران زنده ابرار برود
سید بر پیش نهادند و فرزندان فرستادند و افراسیاب از لباس فقر بیرون آمده توبه شکست و آغاز شرب شراب کرد و مجلس عیش و نشاط
بیت اساس توبه که در گلگی چو شکست نمود بین که جام زجاجی چو نرزش شکست آبا بقصدی و قضا همان شب که سید سعادت آنجا زنده
رفت کیا سید الدین افراسیاب را که ولعهد بدو بود در و قویج برود و فرم می برار کر است سید بدایت تزلزل عمل کرده خاص و عام
فرزندان شافتند و انجناب را بیرون آورده بمنزل شرفش که فریاد او بود در سائید زنده ازین واقعه مانده انیان بیشتر پیشتر که من صحبت سید
قوام الدین بر میان بستند و ابواب محبت انجناب بروی خود کشادند در مقام فرمان بری نشنند و افراسیاب از مشاهد انجان بی عمل شد
در شهور شش و سی که مدت ده سال از طلوع اختر و لکش در گذشته بود و اقباب قبائلش بسر حد زوال انتقال نموده با اکثر فرزندان و جمعی
که نیز لشکرمان قصد گرفتن سید قوام الدین توج فریاد او بود و سید از انجان خبر یافته فرزندان و مریدان و مستعدان خود را جمع ساخت و در حد
در فقه آمده با سید کس در خزانه زاری که عورنی اطراف آن را شاخهای درخت استوار ساخته بود با ستاد و آب در حوالی آن موضع سرداد چون
ازین منزل در غایت لیسنت بود لای کل برشته رسید که سواران را بران جوهر متعطر بلکه متعطر گشت و بعد از آنکه افراسیاب بد آن موضع رسید فرمود
تا اصحابش خبر سید و یاران بر یاران کردند و از انجناب نیز در ویشان دست تیر و کمان برده بحسب تقدیر ملک تدبیر اول بر طرف مردی
سینه افراسیاب حوز و چنانچه از اسپ در گذشته جان بجا بعض ارواح سپرد و لاجرم اتباع سید قوام الدین دلیر شده بر جلایان بکلیا محکوم کردند و سر
سیر افراسیاب کیا حسین و کیا سهراب و کیا علی را بمران معرکه از غضب پدر فرستادند و دشمنان را منهرم کردانده تا در وانه اهل در حقیقت
گر شکیان یافته بسیاری از ایشان بر تیغ سید بیخ بکنند انیدند اسکندر شیخی و سایر اولاد و نیایر و قارب و هشایر افراسیاب چون انجان مشاهده نمود
برایان نیز خمار سوار شده روی بواجی فرار آورده و از اهل جان ببار جان کشیده از انجا برستاد شافتند و آن رستان در پناه دولت ملوک
گاه پاره گذاینده از دستدار بشیر رفتند و از بشیر بخراسان فرامیده تا زمان پیتلای امیر تیمور کورگان در در سلطنته جرات متوطن بودند
ذکر سلطنت جناب سیادت ماب لجنایت حضرت استب الالاسیاب چون افراسیاب بخواهستند اعمال خود گرفتار
گشت و سپهر تنبزه کار از نظام رعایت جلایان در گذشته ترو اولاد انمه پادین سید قوام الدین با اولاد نظام و احباب کرام با بل
تشریف برده بر توالتفات بر نظام احوال رعایا انداخت و رسم فسق و عناد و شیوه ظلم و فساد منوخ کرد انیده بسیاری درین زمین و قواعد شرح همین
مشید و مشک ساخت استان بدایت اشانش نیا شرف و اعیان ماندان شد و در گاه خلافت بنامش را اسکاه اکابر و اعظم طبرستان گشت
و بعد از فتح امل باندک زمانی ساری و کوهستان ماندندان بضر بیخ و شان و حیطه تنجیر آورد و قطع فرود گوه را بعد از محاصره جناب که فرشته
آبادان کرد انگاه پسرش سید محمد الدین بالشکر هر آری برستاد شافتند بعد از جنگ و پیکار آن ملک را مفتوح ساخت و قطع نور و کجوز و سایر
طاق آند یار را تنجیر نموده رایت اقتدار بر افراخت و چون اقباب اقبال سید قوام الدین بدو جهکمال رسید با بل بزوال شده آن سید حوال

حاصل مرد ولایت با فروش ده پهلوی بر سر تا توانی نهاد و در ماه محرم الحرام سنه اصدی و ثمانین و سجاه در خست سستی بیاد خدا داد و بجای خودی سلطنت
آن دیار با اولاد امجاد و احقاد عالی زادش تعلق گرفت و بصیانت و احسان العظیبات علم دولت ان سادات استعدادت سالها از فردان
صفت ارتقا پذیرفت ابتدا سلطنت سید قوام الدین بن سید حسین و سجاه بود چون بسیت سال باقبال گزیدند و فاش بودی نمود و تا
اصدی و ثمانین و ثمانه که سید ظهیر الدین بن سید نصیر الدین بن سید کمال الدین بن سید قوام الدین بن سید علیف تاریخ طبرستان را با تمام ساسنده سلطنت
مانند در آن خاندان بود بلکه تا نهایت که تاریخ بجزت بجا بودی لاخری سنه شص و شش و سجاه رسیده انزراع ملک از آن دور مان بالکلید و
نموده ذلک فضل الله یمن یشاء و الله ذو فضل العظیم کفار در بیان بعضی از وقایع که در زمان سلطنت سید قوام
الدین اتفاق افتاد و ذکر صورتی عالی که انجناب را در ایام کاروانی دست داد چون خاندان قدر و تقاضای انجناب عالی
من نشاء و عفت سلطنت ولایت اعلی را در قامت قابلیت سید قوام الدین پوشانیده و افسر پر پرورانا جنسنا ک خلیفه فی الارض غرق
سبا کش بناده فرمان واجب الاذعانش را در آن ملک نافذ گردانیدند اولاد و عظام خود را جمع آورده مضایح سودمند و مواظب اولاد سید فرمود
و فرمود که مناسبت خست که یکی از شما با هم همی موسوم باشد و دیگران طاعت نمایند تا امور ملک و ملت رونق یابد ایشان فرمودند که تا
بنده و فرمان برداریم و از مقتضای رای صوابی تو بجا و جاز نمی شماریم سید قوام الدین پسر پسر پسر خود سید عبدالقادر را باست نامزد کرده باجناب
جواد که در من مخراب طاعت و عبادت و زوایه فقر و قناعت بر سر بر پا داشتی سلطنت ترجیح دارد و مناسب آنکه دیگری از برادران
ستود این امر کرد و انگاه پسر دیگر سید قوام الدین که موسوم بود کمال الدین تقدم و پیشوای برادران را مشکل گشته در شهر شمش و سبزه
را باست اعلی را برادر خود سید رضی الدین فخری فرمود و وجه بسیار برادران از ملک باز ماندن مواضع تعیین کرده ایالت ساری را با هم خود رقم
زد و چون کیا فخر الدین جلال که در آن زمان در ساری بر سر حکومت میکن بود و کیا و شتاسف که در قلمه توجی ایالت می نمود و از استقلال سادات و دولت
اقل و منت ملک مانده ان بنزاع لشکری جمع آورده مستعد فغانه و مقابله گشته از ساری بیرون آمدند و منزل اول در راه مسکرها ساخته از آن
جانب سید قوام الدین با اولاد هدایت قرین و سپاه غزایان بر سر جلایان شافیه از جانبین مردان مرد و بیدان بزود تا خند و خون یکدیگر خاک
از یکدیگر ساختند و سیم حضرت بر پرچم علم سادات و زبده کیا فخر الدین جلای بجانب ساری گریخت و کیا و شتاسف قلعه توجی زبده سلسله حقیقت
با هم کجست و سید قوام الدین فخر و حضور در بدر فرود شده در آن مقام علمی بسیار در نظر رایت هدایت شجاعانه آمدند و کیا و شتاسف
جلال آغاز گزین و بر کرده بی دولتی را که موسوم کجین دولت بود با و سه نفر از خاندان جلایان بوجه نذ و لغت فریب داد و تا مستعد قتل سید
عبدالقادر شدند و بالرفقه بدر خانه انجناب شافیه پیغام دادند که با جماعتی ایام از صلح و بیای امدادت باستان سادات ایشان آمده است
که شرف طاعت مشرف کردیم و سید ناره عبدالقادر را بردوش و شمع در دست از خانه بیرون خوا میاید کجین دولت چنانی بر سران زبده اولاد
عزیز الشیر زود و دیگران بصیانت شافیه انجناب شرف شهادت چشایند و ملازمان سید سعید از انحال خبر یافتند سلاح برداشته و از عقب
آن بدجنان شافیه ببرد راکت جلاک انداختند و بدست یاری تیغ ابدار ارواح خلیفه ایشان را بجانب دوزخ شافیه و از غیر بر سر
سید قوام الدین رسیده اولاد و ملازمان را از بزم و فرج مانع آمد تیغ انتقام از نیام بر کشیده سوخته ساری گردید و کیا فخر الدین جلال و کیا و شتاسف
انجناب را استقبال نمود و کیا فخر الدین جلال در میدان چنان چهار پسر و بعضی از ابطال جلال قتل رسیده و شتاسف نهزم کرده و در دره
حکم که عبور سپاه بران دشوار بود و کجین جنبه باز سوخته جمع آوردن لشکر گشت و سید قوام الدین در میان منزل نزول اطلاق فرموده سید فخر الدین را
بجانب ساری فرستاد تا بصیبت خزان کیا فخر الدین جلال بر پاره دو سید عزالدین حسن رکابی با معدودی چند از لشکریان بر سر کیا و شتاسف را
داشت و سید فخر الدین شی بیگنا گاه خود را بر مخالفان زده و کیا و شتاسف را بقلعه کرزینده سالها غایب گشت نمود و بویکب کا قوامی پیوست
انگاه جناب سادات شجاع با سپاه جلاد است انار بیای حصاری توجی زبده انقلعه را مکرر زور در میان گرفت و کیا و شتاسف با هفت نفر از اولاد و غیر
مسدود کن انابل اعتماد طرف حصار را اسوار کرده بفرقه مشغول شد و از جانبین نیرو سنگ مانند حامی سحاب و رشحات سحاب محاصره و باطل

تکلیف

روایت

حسب تقدیر محبت پسر کیا و شاسف بضر بپوشیدل کردیدند و آخر الامر مخلوق او نیز تیری رسیده از پاجی در افتاد و شخصی علی گراوه رود می نام خود را
از بار و انداخته کیفیت حال معروف سید شود و جنجال کرد اینده لاجرم اشارت فرمود تا یکی با عسا که حضرت شکار از اطراف انحصار در آمد و شکست خورد
و بدو قطع رانده در را بر خم دهره پاره پاره کرده و ذوق میسر شد سید کمال الدین بجایه گیا و شاسف در رفت و شکوه کیا و شاسف که همیشه ملکات
فخر الدین جن بود چادری بپوشید و بید پشت بر سینه زاده سلام و گفت چون کیا بیان بطلبی قدم از حد خود فراتر نهاده بدست خد برادر تو را از پا
در آورده جبار شد بدلائق نام ایشان از حاصل کرد اینده اکنون کیا و شاسف و بیعت پسرین درین خانه افتاده است و من از وجود جلال خدیگر
که باس خرید در فلان موضع نهاده ام امید آنکه اشارت فرمائی تا ایشان بدبطریق سنت تمیز و تکلیفین کرده مدفن گردانند و سید نهاده کمال الدین
از کمال انوار صورتی بچشم بود و جمیع ملکات او و دخترش ابوی سلم داشت و فرمود تا کیا و شاسف و اولاد او را حاصل داده انان که باس کنن کردند و
بخاک سپردند و جنازه قوی از فرزندان و قرابتیان کیا بجای بر کس مانده بود که رنج در اطراف انحصار متفرق گشتند و بعضی از ایشان کبیلان رفته و گو
محول ساکن شدند و چون خاطر سادات متوجه ماثر از جانب دشمنان بد فریخت یافت حسب المقرر سید کمال الدین بسیاری شافت و در سلسله
از ولایات اعلی ساری مرده و طلبیده فرمود تا خدی تمسیر کرد بلده ساری کنند و در درون شهر قصری عالی و عامی و دیگر عمارت طرح انداختند
و استادان بنا بنیاد کار کرده و در سلسله آن ابنیه با ختام انجامید و چون دشت مانده از ان تمام در حیطه تصرف سادات عظام قرار گرفت
سید کمال الدین از پند سجاد نموده توجه به طایع و جلیل انولایت گشت و بهر قطع که رسید ساکنان آن بقدم اطاعت و او مانع پس آیدند و
کلیه حصار با ذخایر و اموال بخدمت سید و جنجال سپردند مگر موطنان قطع فرود کرده که کو تو آل آن کیا جلال میترودم از استقلال خود چون در آن
او ان بواسطه دم سر شکی محاصره آن حصار متخذر بود سید کمال الدین بسیاری مراجعت نمود و در او ایل منصل بهار با اتفاق برادران نوبت و دیگر غیره
که شافت و درین نوبت نیز آن هم فصل نیافت و کرت بیوم سید قوام الدین با اتفاق اولاد سعادت قرین بیای قطعه فرود که تشریف برد
از آن محاصره کرد و کیا جلال ستر و مضطر گشته سید علی کبیلانی را که جامع اصناف کمالات نفسانی بود و آن ارده را همین مقدم شریف شرف و
شعیخ جوایم خود کرد اینده طلب حمد و پیمان نمود تا ابواب صلح و صفایر کشاید و از منضم حصار بیای خد مکاری بیرون آید و سید علی کبیلانی
به عالی اورا بهیچ سید قوام الدین رسانیده جناب سیادت پناهی ایالت و سکاگی جو اعد ایشان و پیمان با بیان بود که گردانید و سید علی کبیلانی
انجیر حصار فرستاده کیا جلال بیرون آمد و شرف طایست سادات در یافتن با عیان اطفال و اموال حیات خاصه خود توجه بسیاری گشت
و ایالت فرود که تعلق بد بگری گرفته سید قوام الدین و اولاد و منابر از خویش مراجعت کردند ذکر فتح محالکت رستمدار و انتفا
سید قوام الدین بجواب رحمت و محضرت پروردگار چون خاطر سادات حضرت شکار از منضم مد و مانده از ان فراغت یافت
سید فخر الدین بن سید قوام الدین بوجوب اشارت برادران خود سید کمال الدین و سید رضی الدین از پند برزگوارا با جانت طلبیده با سپاه پنا
غسان غنیمت بصوب رستمدار یافت و ملک قبا که در آن زمان حاکم رویان بود بجایه اقدام نموده در منزل میرانادشت تلای فریقین و بیعت
گشت و سیم حضرت بر پرچم علم سید فخر الدین و زینده ملک قبا و بقریه کس که نیت و از آنجا بکوه نقل کرده و فصل بهار وقت ظهور شکر سینه و از پا
سید فخر الدین با سپاه جلالت آثار توجه بکوه گشت و ملک قبا و با جنود کوهستان رستمدار روی سیدان قال نهاده و منزل کبیران ده لشکر هم
و جونی صعب روی نموده نزدیک بود که جنود مانده از منظم کردند تا اوله تخمین از نصبت قصاص تیری جان گزار کردن قبا و جوره اناسب و در احوال
درخت قبا و قناد و انگاه جناب سیادت پناه با سپاه حضرت و سکا بیای قطعه کوه شریف بر و چون کو تو آل انحصار دانست که ملک
قبا و با چو پیش آید مان طلبیده و سپایان شافتن مقالیه و خایر و خزان تسلیم کرد و بدین مناسباتی قبا و بلاد دشت رستمدار باندگت زمانی تحت
تصرف سید فخر الدین بن سید قوام الدین قرار گرفت و در آن ولایات فاعده عدل و داد همه گشته اعلام شکار اسلام صفت استخلا پذیرفت و سید
فخر الدین موضع و نامشان را در ملک خویش ساخت و بر کرد ان منزل خدی تمسیر بر و دره حضور تمام و تمام خیر طرح انداخت و چون دوام
و ثبات جمیع ملکات از معقوله محالاست و فخر و زوال تمامی مخلوقات از قبل اجابت تقارن کمال که گو کب سعادت و اقبال سادات

و شایسته

سوره و حاصل بدو و کمال سید اشباح حیات سید قوام الدین محسن و بال کمال نموده مرخص گردید و اولاد کرام و احقاد عظام آن سید عالی مقام کزین
 جزئیات نمی خوانند از مقررین خود منصفت کرده بار فرود شده که مسکن پدید برزگوار ایشان بود و شریف حضور از زانی داشتند و سید ایشان را منظر
 اشفاق گردانیده و بسلوک طریق زهد و تعویب شریعت خوا و علت جینا رعیب نموده لواز مخصیت و وصیت بتقدیم رسانید و سید کمالی
 ما و صی ساخته در محرم الحرام ششده بریا منصفان خرامید فرزند آن عالمیگان آن سید عظیم الشان بعد از آنکه بلوازم کرید و در می و مرگ محترمت
 و سوگواری اقدام فرمودند نفس انتخاب را بار فرود شده بر روش گرفته بابل برنده و مخصوصای سنین سید حضرت خیر البریه علیه و آله تحت السلطه
 و الخیمه بجاکت سپردند بر سر مرقد مشهورش قبه عالی بنا کردند و ذکر عهد اولاد اجماع و آن سید عالی ترا و بافقان سمهور اولاد و کوریت
 مرحوم حضور چهارده نفر بودند باین ترتیب سید عبد الله که خیر فرزند جلایان شبیه گشت سید کمال الدین که والی ساری و وصی پدر بود سید رضی
 که در اعلی حکومت می نمود سید محمد الدین که در دستار کاسکار گشت سید نصیر الدین که بعضی از قضبات و لایات اعلی تعلق بوی میداشت سید نصیر
 الدین که در ولایت میان رود و تواج که داخل اعلی است رایت ایالت می فرشت سیدین العابدین سید علی سید بچی که در زمان حیات پهلوی
 از قضبات ساری ایشان متعلق بود سید شرف الدین که در قراطوفان که داخل ساریست ریاست می نمود و چهار سپرد یک سید قوام الدین که
 صغیرین وفات یافتند و اسامی ایشان معلوم نیست ذکر بر پیشانی احوال سید قوام الدین بسبب استعلاء لواء دولت
 صاحبقران ظفر قرین چون سادات عظام از تعزیت و الی برزگوار خود باز پرداختند بدستور سابق سید رضی الدین در اعلی توقف کرده
 سید کمال الدین ساری رفت و سید محمد الدین بر دستار مر اجست نمود و سایر برادران بمقررت خود شایسته نازمان توجه حضرت صاحبقران امیر
 تیمور کورگان بجانب نازندان ایالت نولایات برایشان مسلم بود و در سده اربع و ستصین و سحمانه حضرت باغواد اسکندریخی ولد افراسیاب
 جلای که پدر و اقربا او در دست اتباع سادات گشته بودند بجانب نازندان توجه فرمود و سید کمال الدین منشی و قوف یافته سپرد سید عین
 الدین با با محقق و تبرکات بلازمت استان صاحبقران کشورستان فرستاده در باب اطاعت و انقیاد خود و نمان نیا زنده ان پیغام داد
 چون آنحضرت را توفیق چنان بود که سید کمال الدین با سایر جوانان بلازمت مشابه بنظر شفقت در سید حیات الدین نکرست بلکه در معتقدت
 کوچ بر کوچ بجانب نازندان منصفت فرمود و در آن زمان سعد الدوله طوس بن تاج الدوله زیاده که از اولاد طوک کا و پاره بود در حدود رتکه
 میکشت بنابران سادات اندیشیدند که مباردا او نیز بلازمت امیر تیمور کورگان رود و مانند اسکندریخی در تیج خبار رفتند و فساد می ناپا
 قاصدان نماندن پیش سده فرستاده حکومت ولایت دستار را با و باز گذاشتند و او را سوگند دادند که پیرین خلاف نکرود اما چون حضرت
 صاحبقران بجز جان رسید سعد الدوله در قمر عهد پیمان را بر طاق نیان نهاده بارودی بایون ملحق گردید و سادات در بجزانیش فرود رفت
 چاره جوان نداشتند که قطع با ناسر که داخل ولایت اعلی است حضور ساعته و تمامی اموال و ذخایر از ساری و اعلی بد آنجا نقل گردید
 و لشکر باین ولایت راجع گردانیده دل بر حمار به نهادند و در روز و شبه سینه بصحرا می فراتوفان فر اولان سپاه حضرت صاحبقران و سید
 عالمیگان بهم رسیده لشکر نازندان منظم و پریشا گردیدند و سادات پیوستند ایشان با تمامی خود بجز طوفان رفتند و در متعاقب بمقابلت
 پادشاه شرق و غرب قیام نمودند و بسیاری از سپاهیان نازندان گشته شب سیم قطعه با ناسر گشتند و روز دیگر اسکندریخی که قرا
 صاحبقران ظفر قرین بود سادات را خائف نموده در برابر حمار با ناسر فرود آمد و اولاد سید قوام الدین نوبت دیگر قدم جلالت از قضبات
 بیرون نهادند همگی کثیر از شاخ اسکندریخی را به تیج گنزدانیدند حتی خواجده و شیخ علی خاوری که از علماء امراد صاحبقران ظفر لواء بود گرفته فصل رسیده
 و صاحبقران بیست کشور بمان روز بظاهر با ناسر رسیده نازندان بمان منظم گردانید و قطع را مکرور در میان گرفته تده محاصره بدو
 دشمن بود گشید نگاه سید کمال الدین و برادران منظر شده طالبی که گشته سید کمال طویل سید علاد را که در سلکت علما انتظام داشتند
 و جدا با بیرون فرستادند و ان طلبیدند حضرت صاحبقران آن دو سید عالم را مسئول حواطف و مکادم ساخته سید حیات و سید کمال الدین
 ملازمند بکات داد و فرمود که بپرا ان پیمان تخلص رفتند و امام خود از بنایات پادشاهانه امیدوار گردانند و مجلس بایون رسانند

دینی حدیث

بیست

و سید عیاش الدین بوسی فرموده علم و دین هم می بخشد که در سادات صاحب سعادت بیای از هزاران پادشاهان و سیدان و فواید
 بیادگاه صاحبان نظر اولی استاقتند و آنحضرت تجلیم ایشان قیام فرمود و همه از حضرت جلوس اندازی داشت آنگاه سید کمال الدین را بسوه ذهب و
 اختفا و سرزنی کرده سید در بر بخنان دهشت بر زبان آورد و امیر تیمور کورگان در غنچه سینه فرمود تا سادات را با اتباع از مجلس بدر بردند و در
 بارگاه نشاندند در ایصال اسکندریخی را فرود عرض کرد که اینجا هست پدر اگشته اند من سپارنده تا خصام نایم صاحبان عالیجناب جواب داد که ملک
 جلوس نایز حاضر میاید که تا ازین ملائجه بر کس و بی باقی باشد با و سپاریم و بر کس غنی تو باشد تو تسلیم نایم چون سعدالدوله بگزارست سید حضرت
 قران از وی کیفیت حال پرسید جواب داد که ما با بیچیک ازین مخاوم بحسب شرح شریف ثابت نمیشود که ساحت که خون آبار دارا رنجیده اند تا دعوی خصام
 نایم و کورگان فرود واجب التحظیم شرف سادت مشرف اند و بر کس در قتل ایشان می نماید باز به بعضی محشور خواهد شد امیر تیمور کورگان چون این سخن
 شنید ملک سعدوله را گفت جنت بر تو باد که مراد خود را اندامش در غنچه سینه دادی لعنت بر اسکندریخی که بخواست مرا همسان خویش بنمایم سادات
 آنگاه سادات را بجان مان دادند و از اتباع ایشان قریب هزار کس کشت و بغل خرابین و اسواران فرمود و لشکر فرود می آید با نه سر شافیه یک
 خطه عامی جبات سادات و سپاهیان و راهبای و بازاریان با وفات و تاراج رفت سید ظمیر الدین در تاریخ خود نوشته که من از پدر خود سید نصیر
 الدین که در آنوقت دوازده ساله بود شنیدم که فرمود که از اموال عاقبتی با هم سید کمال الدین آنچه بخواند عاقره امیر تیمور کورگان انتقال یافت
 شصدهزار تنگه سینه و دو سیست هزار تنگه خرج بود از طلا آلات صد و بیست هزار تنگه و از نقره آلات و سیم خام سینه شصت و سیصد تنگه
 برین قیاس باید کرد و چون حضرت صاحبان فرمودند این ساری کوچ فرمود و سادات را همراه برده از آنجا ایستادند
 از سمرقند از راه دور با باوراء التهر و در کستان فرساده و از جمله اولاد سید قوام الدین و سید رضی الدین و سید نصیر الدین و سید ظمیر الدین در بعضی از بلاد
 ماوراء النهر وفات یافتند و سید قوام الدین در کاشغر بمجا حضرت ملک اکبر پست و سید زین الدین در سیرام از جهان محنت فرجام اتعال نمود و سوه
 انصوری بود و گفتار در بیان بعضی از حوادث فلک زنگاری و ذکر امالت سید علی ساری چون امیر تیمور کورگان از سوه
 غلبه و قهر سادات مازندران را باوراء التهر که مانند مملکت ساری را بگشاید عاقره بنحید و ملک سعدالدوله جلوس بالیت دستار سرد فرزند
 اسکندریخی در ولایت آل حاکم گردید و در سنه شمس و ثمانه جمشید قارن دایت فرمیت بعالم آخرت برافراشت و حکومت ساری را به پسر الدین
 حوزی باز گذاشت و در سنه شمس و ثمانه که حضرت صاحبان از پورس شفقت ساله بصوب سمرقند تو جه فرمود اسکندریخی با می گشته در وادعی عیاش
 سلوک نمود و بعد از آنکه تمام اسکندریخی بروجهی که در ضمن قضایا صاحبان نظر اولی کورخواست بعضی از سادات علی بن سید کمال
 الدین بن سید قوام الدین محوض گردید و سید علی با اتفاق برادر خود سید عیاش الدین با عل سافته بره خفاش بره جنات احوال ساکنان آن مملکت
 یافت و در همان سال آفتاب اقبال صاحبان بنی جمال سیر قدزوال سید ما از احقاد سید قوام الدین بر کس در ماوراء التهر و همان فرمیت بار
 یافت و بعد از آنکه حضرت عاقره سید شایخ میرزا اجازت مراجعت بجانب مازندران حاصل کرده روی برده آوردند و چون با ستر
 رسیدند برک پادشاه که حاکم آن خطه بود سادات را بنده فرمود و این خبر ساری رسیده شراف و اعیان آن ولایت بجهت سادات هجوم نمودند
 و بیکنا گاه میروان شناخته شمس الدین حوزی را بقتل رسانیدند و مخلص محادیم خود حاضر بر فرا ستر اباد و فرار دادند و کیفیت حال سید کمال الدین که در
 اقل بود عرض داشت کرده روان شدند و از مردم اقل نیز بسیاری با بل ساری پو سید چون بخبر رسید برک پادشاه رسید بر سید و سادات را اند
 حبس و قید پیرون آورد و جامه پوشانیده بجانب مازندران روان کرد این مردم ساری بسیاری حضرت باری در شاه راه با ولادیند و ام
 الدین سیده دوست و پای ایشان بوسید و همچون این بیت بر من رسانیدند بیت المنة قد که فرودیم و بدیدیم دیدار مخاوم و مقصودیم
 و آن فرقه واجب التحظیم در شهر سنندج و ثمانه ساری در آمدند و بعد از روزی چند اولاد سید رضی الدین بن سید قوام الدین با بل شناخته و
 سید علی بن سید کمال الدین پیام دادند که در وقت منمت ولایات بموجب موایدید پدر ما در شاهما اقل نقلی سید را گرفته بود و سید کمال الدین
 در ساری حکومت می نمود اکنون اسباب است که همان دستور می باشد سید علی جواب داد که مراد من بجهت منست اما چندین ممبر با دیگر

آئی سید علی

سید علی

که خبر قتل شمس الدین محمدی بنیاده رخ میرزابرسده معلوم شود که آنحضرت از سر این خبر که بی اختیار با واقع شده در میگردد و بیانی هم کس بر آن فرستاده ام کین
که حضرت با نایب و جمدان آقام فاضل سید علی با زاده نشان واجب الاذعان آورد و مضمون آنکه با همان اختیار ساری و اهل اکتفا اختیار مساوی است
بند کوه باز گذاریم و چون قتل شمس الدین خوری با که بواسطه هجوم اتمام اتفاق افتاده نابوده انکاریم آنگاه سید علی ساری رفته با فرو شده در برابر او رفته
عیاش الدین سلم داشت و بیست امل را بتی قوام الدین بن سید رضی الدین علی باز گذاشت و چون مدت کمال از این خبر در گذشت اطمینان از
سید قوام الدین که بصفت خست و اساک موصوف بود و از غایت که انار می از هر کس کنای در وجود او آمد سیاست نیز نمود و متفرگشته بر حکومت سید
علی بن سید قوام الدین که بود و عطا و زبده تقوی اصفاف داشت اتفاق کردند و شکر ازین صبی سید علی بفرستد داشت فرموده سید قوام الدین از اهل
عذر خوانستند سید علی را که در جنگ امل میگردد و بشهر طلبیده که مرقط و قش بر میان بستند و سید علی در امل ابواب مدین اصفاف بر کشاده با سید
که حاکم بعضی از بلاد کیلان بود اخطار نمود و فرموده در سنه و در خبر ترا در او را بقتل خود در امد و بعد از آن سید علی علی بنابر خواهد سید عیاش الدین
سید کمال الدین نسبت سید علی ساری در مقام مخالفت و باعی گری آمد و از سید عزالدین هزار جری و ملک کبوتر مرث ستمداری استدا کرده از امل سر
خرامید و در موضع سر و کل منزل گزیده اگر ذیت سید قوام الدین و قرب ده هزار مرد جلاد است قرین در امل و پیش جمع گشته سید علی ساری چون
از بعضی خبر یافتند شیر خشتاک با هزار سوار بیباک از جنگ ساری بیرون آمده بر سیه سید علی با نخت و جمعی با تیغ بدین رخ گفایند و در ملک
بلاک انداخت اما چون از بسیار بودند کاری از پیش نوانست بر دهنم گشته روی با ستر باد آورد و سید عیاش الدین سید مرتضی و له سید کمال
الدین داده ساری بر بیست نشان و بر یکت بفرخواستند با گشته انا سید علی ساری چون با ستر با در سید بر او رفته سید نصیر الدین با که مدد و توقف
تا پنج طبرستان است بر کم رسالت از عاقان سعید شایخ میرزا فرستاد و تحف و تبرکات صحوب او رسالی داشته لشکر طلبیده و سید نصیر طاب
استان سلطنت ایشان ساخته و کعبیت حال واقعه معروف کرد اینده حکمها و ن شرف نفاذ یافت که بعضی از لشکر خراسان با تمام سپاه چرخان
متوجه اندازان کردند و در دفع مخالفان بر اسم ساری و اتمام بجای آوردند اما قبل از آنکه این لشکر از دست سید علی ساری رسد شمس سید شرف الدین از
برادر خود سید علی علی جدا گشته با ستر با و آمد و جمع شمشیر رسانید که سید علی علی و سید عیاش الدین بوضع خویش رفته اند و سید مرتضی با ملک در
در ساری نشسته و شب و روز بتر بدم تمام مخال دار و بجز و استماع خبر توجه نشان ساری میگردد و بی آنکه سپاه بکانه را داخل میدهند و بجهت قبول چیزی
بنابراین سید علی با دو بیست کس از سالکان مسالکت بکلی روی ساری نهاد و چون نزدیک شهر رسید سید مرتضی در تمام خبر و سوال برادر شنیده
از غایت هم ستر سیم بیرون دویده به توی پر این منمزم کردید و با یکت برادر خود سید عبد الله نام بود که رفته از آنجا بشیر از شافت و بعد از
ولایت وفات یافت و سید علی منظر و حضور ساری در آمده شمالت نامها از در او خود سید عیاش الدین و سایر فراتیان ارسال داشتند و
حضور بر دیده جرمه مخالفان کشیده بواسطه وفور حسن خلقی بار دیگر همه را موافق گردانید تا نسبت سید علی علی در مقام مخالفت بود و در سنه و در
عشر و ثمانه در روز و بار یا ظایران بار دیگر میان آن دو سید علی نام مقابله واقعه سید علی ساری نظرافت و سید علی علی فرار نموده بر ستر
شافت و سید علی ساری اهل در آمده باز حکومت انولایت را بتی قوام الدین بن سید رضی الدین داد و نفس خفین روی توجه ساری نهاد و در سنه و در
عشر و ثمانه سید علی علی بد ملک کبوتر مرث ستمداری نوبت دیگر علم غیبت بجانب امل بر فراشت و چون خبر سید قوام الدین رسید بی شایسته
فرار نموده شهر و ولایت باز گذاشت و سید علی اهل در آمده بنابر آنکه در آن زمان سید علی ساری چهار بود و توانست که علی العور شتر عرض او کرد و تا
بعد از آنکه تحت یافت بار دیگر تمام امد و سید قوام الدین در آمد و علی نزد سید علی علی فرستاد انعام حضور نمود و سید علی بن ساری را قبول
فرموده از وی بر رسید و بار دیگر امل با گذاشته متوجه حدود کیلان گردید و سید قوام الدین با شارت سید علی ساری از امل شافت بر سید حکومت
نشست و بعد از آنقضای شاه سید علی ساری جلالت نغزس گرفتار گشته چون خیر بعرض سید علی علی رسید با پنجاه سوار از قمرل باغ سر بجانب امل
با طیار نمود و با پنجه علم او بر موضع میان بود بر توانداخت سید قوام الدین از غایت پر ولی و پهلوانی با پی در کاب فرار آورد و تا بلده ساری
در هیچ مکان فرار نگرفت و سید علی علی بفرخواستند و در امل سطرین مردم امور ملک و ملت کستار و اج در و نش بد پرقت و در امل شتر گشته سید

بنا سید قوام

حضرت باری بر من سید علی ساری رومی دراز و یاد بنهاده دانست که وقت ولادت است پس خود سید مرتضی را ولید کرده بنابر مدینه که از جانب
 سید عیاش الدین داشت خاطر بر قید و حبس او قرار داد و برادر و یکر خود سید نصیر الدین را با فوجی از سپاه بیکنا گاه بیاورد مشهوره فرستاد تا سید عیاش
 الدین را با حبس و اطفال گرفته بیداری آوردند مجوس کردند و بعد از آن دو سه روز سید علی بجا بر حضرت ایزدی انتقال فرمودند تا سید مرتضی را
 ذکر حکومت سید مرتضی و مخالفت سید نصیر و آنچه در آن ایام بوقوع پیوست از آن که در شرح ایشتر سید نصیر الدین بنا
 سید کمال الدین بعد از فوت برادر زاده خود سید مرتضی با برسد ایالت ساری نشاند و با بل برادر سید علی علی و سایر سادات اجمالی حجت او حجت
 بنامند و سید مرتضی المرام مراجعت کرده اند و می اخلاص در مقام موافقتش بود و اصلا سید نصیر مخالفت در خاطرش منظور می نمود اما در آن ولایت سید مرتضی
 اسکندر روز افزون را که سابقا نوکر سید عیاش الدین بود و تربیب فرموده ز نام امور ملک و مال را در قبضه اختیار و نهاد و اسکندر بنابر
 تو تهمی که از سید عیاش الدین داشت در خلوتی حاضر نشان جناب مرتضوی کرد که مصلحت دولت در قتل سید عیاش الدین است و سید نصیر
 بارگاه ساری هم مورعین باید کرد و اینده اگر قبول نماید او را بنابر قبیل میباید رسانید و سید مرتضی سخن اسکندر را با مادر میان نهاد و آن سید نصیر
 حرکت انکاری بلیج نمود و کیفیت حال را بوالده سید نصیر بنیام فرمود و آن سوره آن قبل و قال را با سپرد میان نهاد و سید نصیر علی الفور ساری را
 که او را کار او بود رفت بنابر علی بدامیان سید نصیر و سید مرتضی مخالفت واقع شده بود پس با یکدیگر حرب کردند و در جمیع محاکمات سید نصیر
 شکست یافت و در کثرت سیم از موضع بود که محل اشغال نیز آن قتال بود و منهدم بصوب کابلان شافت و چون بولایت ساری رسید سید نصیر
 که حاکم آنجا بود سید نصیر الدین را استقبال نموده آنچه از لوازم صیانت و غریب نواری خواند بود تقدیم رسانید و سید نصیر روزی چند آنجا
 برده و اعیان داشت که نزد سید مرتضی کیا که کلانتر حکام کابل بود بلا بیان رود اما در آن آشنا شود که میان سید مرتضی و سید علی علی عیاش
 یافته و سید علی را از آن سر پرده و بار دیگر سید قوام الدین را در آن ولایت حاکم ساخته و حال سید علی در قره نایغ سرانگشمن دارد و در انتظام
 طبیعتی بود عیاش و بنابر آن سید نصیر حیرال فرمود که سید علی بوند و با اتفاق او نوبت دیگر متوجه مازندران کرد و عیاش و اطفال و اطفال
 بهما کما گذارنده را بایت مراجعت برافراشت و در قره نایغ مذکور سید علی علی پیوسته و بین الجابین عهد و همان در میان آمده متوجه امل گشته
 و چون سید قوام الدین ازین اتفاق آگاه شد سر می بهمان برق و با دساری فرستاد و خنیه توجه سید نصیر و سید علی را بهیام داد و سید مرتضی
 از ساری شب در میان با بل آمده سید علی و سید نصیر را استماع آنچه متوجه فرمای گنار شدند و در آن موضع لشکر ساری و امل بدیشان رسیده بار دیگر
 بر نیت بطرف سید علی و سید نصیر عیاش و بر یکت از آن دو سید در حدود کابلان با ورق خود پیوستند و پس از این واقعه در رشته نوبت دیگر
 سید علی بانگت مردی اندک باین که نشین او بود در هزاره امل ناخت اما بتری خورده باز را بایت بر نیت برافراخت و چون به فرج خود پیوست بعد از
 ایام بوقتی که وضو ساخته بخواست که بنام مشغول شود از پای در افتاد و روی بزیا عرض عنوان نهاد و در ماه خمره سید نصیر و سید نصیر
 ساری نیز دعوت حق را بجا بیاورد تحت حکومت برود کرد و در شوال سنه ثمان و نولسین سید نصیر نیز بهشت برین خرامید مدت سلطنت
 سید مرتضی هفده سال کشید که شمار در بیان سلطنت سید محمد بن سید مرتضی و ذکر حالانی که در آن ایام واقع شد بنا
 بر اقصاء قصا چون از سید مرتضی بجز سید محمد ولد می نامد مردم ساری بر سلطنتش اتفاق نمودند و سید محمد بکارم اخلاق و محاسن او بسیار
 بود و در ایام دولت ابواب عدل بر روی مخابر کبشو از سخت و ماء و اخذ اموال را عیاش بعد از امکان احترام و اجتناب میکرد و با سنا و بیجا
 می کرد و مواظف و مرام بجای آورد اما بر شرب خمر حرمی تمام داشت و پیوسته بر لبه بساط عیش و نشاط میکاشت و لذت ایل ایام اقبال سید
 محمد عیاش الدین بن سید کمال الدین در مجلس غات یافته بنجاب اولادش با مطلق العنان گردانید و بعد از آن اوقات والی امل سید قوام الدین
 بهشت برین خرامید و پسرش سید کمال الدین در امل حاکم گردید و سید محمد از غایت الهی بیخ پسر که هر یکت شامیه شمشیر با دشمنی بود و در
 وجود آمدند و در خلوت ولایت ساری بخرج ایشان و غامی نمود بنابر آن بهرام ولد اسکندر روز افزون بمرض بجا چون رسانید که سنا سید کمال
 الدین بن سید قوام الدین مازندران است امل جزئی غامی و یکی از مخدوم نادگان را بجا پیش نصب فرمای تا توسط او سرکار تو پیدا شود و سید محمد با این

سید نصیر

در اینست
عمر و سید
کمال الدین

باین امر بهرستان شده فاصدی بطلب سید کمال الدین فرستاد و چون او رسید منت که سبب طلب چیست باین بهانه مسکت جست که تخم من سید مرتضی
 جناب فتنه انگیزی دارد و اگر من بلا زنت می شامم خروج نموده بر اهل استیلا میاید با لاجرم صلاح دولت که مرا بحال خود بگذارد ید سید محمد بعد از شنیدن
 این سخن سید مرتضی را طلبیده محبوس گردانید و بار دیگر کس ۱۲ فرستاد و التماس حضور سید کمال الدین این نوشت مافی الضمیر خود ظاهر ساخته گفت باین
 از اولاد سید مرتضی الدین در حیات باشد ایمان راضی نخواهند شد که دیگری درین ولایت حاکم گردد و مناسب آنکه از سرین جناب فاصد درگذرند
 و یقین دانند که حیل بهرام از پیش نخواهد رفت چون آنچیز سید محمد رسید بالشکر ساری متوجه اهل کردید و سید کمال الدین بعد از محاربه به انزلیام یافته کجا
 شتافته و در پناه سید ناصر کیا که حاکم آن حدود بود بفرستاد مکرر و معتم شدم و سید محمد آمل به پسر زکریا سید عبد الکریم آمدنی داشته بسیاری باکشت
 بعد از آن بعضی از مریدان سید قوام الدین و اشرف و اعیان آن سرزمین ملاحظه رعایت عمدتاً نموده طالب حکومت سید کمال الدین گشته
 چنانچه اعلام این محلی کس قبکت بود فرستادند و سید کمال الدین با سید ظمیر الدین بن سید نصیر الدین که مولف تاریخ طبرستان است اتفاق نموده متوجه
 اهل کشت و در سنه ۱۰۷۵ و ثمان ماه سید کمال الدین نزد یکت با اهل سیده سید عبد الکریم روی بسیاری نهاد و آنجناب با تفرخ خویش در آمده بعد از آن
 سید ظمیر با سپاهی بر آید بجانب ساری فرستاد و چون سید محمد از توجه سید ظمیر واقف گردید سید مرتضی با از بند پیرون آورده حکومت اهل مازندران
 گردانید و لشکر داده بدفع برادرزاده مانور گردانید و سید کمال الدین در آن زمان در موضع که بقارن آباد دشت مشهور است نشسته بود که یکت
 ناگاه سید مرتضی بد آنجا رسیده بین الجانبین بایره قتال اشغال مایند و در آن عین سید ظمیر که از کیفیت حادثه خبر داشت از عقب سپاه سید مرتضی
 در آمد بنا بر آن سید مرتضی منظم گشته تا ساری در هیچ مقام اقدام نگرفت بعد از آن سید محمد کی از اولاد خود با تحف لایق نزد امیر سید و که
 حاکم جرجان بود فرستاد و مدو طلبیده امیر سید و که بالشکر جرجان تو حسن بسیاری شتافته از آنجا در موافقت سید محمد روی با اهل نهاد و در موضع
 مرزناک میان ایشیان و سید کمال الدین جنگی سهمناک واقع شد بسیاری از اعیان بر خاک افکند و نخست سید کمال الدین منظم گشته
 سید ظمیر خطه ثبات قدم نمود و بعد از آنکه چند تم باور سید بیعت سید کمال الدین اهل کرده بجانب اهل کتخت و چون امیر سید و که و سید محمد نزدیک
 با آن جبهه رسیده ندان دو سید مصححت توقف ندیده بر ستاد شتافته و در مقام بر اهل او اقامت افراشته و سید محمد و امیر سید و که سید
 مرتضی با در امل بر بند حکومت نشاند بهر یک متفرودت خود با کشته اند ناگاه سید کمال الدین فاصدی نزد سید مرتضی فرستاده پیغام داد که
 شما تخم و مخدوم نمید و آنچه بین الجانبین واقع شده بواسطه آن بود که سید محمد بخیر است ملک اهل از اولاد سید مرتضی الدین از نزاع نایه اکنون
 اگر حضرت فرمائید تا بجهت شامم و در سلکت خدام آنجناب انتظام یابم و سید مرتضی این معنی را قبول نموده سید کمال الدین با اهل رفت و سید
 مرتضی با در کمال مرحمت و شفقت سلوک فرموده چون مردم اهل بلقح بایل سلطنت سید کمال الدین بودند بعد از آن بایم بروی جمع شده سید
 مرتضی نمودند سید مرتضی به فی الضمیر ایمان اطلاع یافته کیلان کتخت و در قریه لشکر و ساکن و سید کمال الدین با سید محمد ساری صلح فرموده با سمالت
 سپاهی در عینت مشغول گشت و بعد از چند گاه سید مرتضی با یکت کیومرث رستمداری اتفاق نموده لشکر بایل کشید اگر چنانچه است و او
 آ تا با لافه منظم گردید و سید کمال الدین که کیلان را قاصت فرموده قریب به ختصه کس از مردم رستمدار به تیغ بید ریخ بگذرانید و در سه شمس
 و همین و ثمان ماه سید کمال الدین وفات یافت و سید مرتضی بنا بر استیلا و ایمان اند ستدار بد آنجناب شناخت و بعد از وصولی بر سندیالت
 متکلم گشته بزود بد عتباتی نامشروع قیام نمود و مردم را از آن کتاب طایبی و مناسبی زجر فرموده و در سنه ۱۰۷۵ و ثمان ماه سید محمد ساری
 بجود مغفرت حضرت باری تعالی گردانیده سال در تثلیث تمام سلطنت شریک به تمام بجای آورد ذکر سید عبد الکریم بن حسین
 سید عبد الکریم در زمان وفات پدر خویش در راه میگردانید جهان شاه بن قزاقوسف ترکمان بود و چون آن خبر شنود از برن با وسرعت به طرف
 کرده بعد از یکگاه از فوت سید محمد ساری رسیده و افسر مالیت بر سر نهاد و بطه ساء عیش و نشاط مشغول گردید و در او ایل حکومت او سید مرتضی
 و اهل فوت شده پسرش سید شمس الدین فایم مقام کشت و او نیز در شرب مدام تعطیه سید عبد الکریم کرده روز نامتد به و تقوی در نوشت
 لاجرم هرج و مرج باحوال نازند در راه یافت و قاطعه امن و امان و سلامت از آن دیار سفر کرده شرب شریک با ضعیف اهل کلکان یافت و تمام

آن احوال سیدش الدین فوت شده تید اسد الله تیسجین بن سید رضی الدین بن تید قوام الدین در آل مالک تاج و کین گشت و چون سید عبد الملک
 نه سال باقیال بگذرایند و نیز مانند دیگران جالم آخرت منزل کزید و پسرش سید عبدا قد کاظم مقام گردید و در زمان ایالت سید عبدا قد کاظم
 بن بهرام بن اسکندر روز افزون صاحب اختیار امور ملک و مال مازندران بود و بر خلاف ظلم و تعدی بسیار نمود و بنابر آن سادات با ملکائی که
 بکثرت تبع از مال او قران اختیار داشتند بگویم در نیم فرسخی ساری علی بن بهرام را بگرفتند و کرون زده ریسمانی در پایش بستند و با بدست
 جسدش بر زمین کشیده و بخا از زاری او میخندند و سید عبدا قد کاظم غایت شفقت بشرب شراب و در کباب عذای و مناهای از بهر باب پرورای ایشان
 این امور ندانست و علی بهرام را با بوده انکاشت لاجرم بر پشانی مردم مازندران از پیشتر بیشتر گردید و در آن اثنا سید عبدا قد کاظم خود سید
 متوهم شده بدست غیبی ایشان در چشم او قره العین سیادت کشید و غم خود سید کمال الدین بن سید محمد را گرفته حبس کرد و از زندان پاره شده بروجا
 بران سید زین العابدین بن سید کمال الدین در روز پنجم رجب الاقل سنه اثنی و سبعین و ثمانه با دو کس اتفاق نموده در وقتی که سید عبدا قد کاظم
 بود قدم جلالتش پیش نهاد و خون او را در میان آب و اتش ریخته رخت بغایش با و فخر داد و مدت دولت سید عبدا قد کاظم مقتول سعید سال
 و در سال شهادتش میرزا سلطان ابوسعید بجانب آذربایجان بنا فتنه پسر سید عبدا قد کاظم در تن چهار سالگی ملازمت مویکب بجا یون می نمود
 ذکر ایالت سید زین العابدین و بیان بعضی از حوادث زمانه ششم این چون سید زین العابدین کار سید عبدا قد کاظم را بر سر
 مباحث و بر سر ایالت ساری ممکن گردید ظلم اقتدار بر افراخت اکثر مردم مازندران با وی سعیت کردند اما سادات بازواری طریق
 مخالفت سپردند و این اجناسیمع شریف کار کیا تید سلطان محمد که در آن زمان بزرگترین سلطان کیلان بود رسیده نجابتش تغییر گردید و کیا
 چهل شاوول را با کتف و بدایا بدرگاه سلطان سعید روانه ساخته سید زاده عبد الکریم را طلبید و میرزا ابوسعید تیس سید سلطان محمد را اجابت نمود
 سید زاده تا بد آنجا رسید سال نمود و پس از آنکه سید عبدا قد کاظم کیلان آمد کجی کثیر قبیله روز افزونی و سادات بازواری بر وجه کشتند و بوقوع
 آمد و سید اسد الله علی تاسر مد ولایت او فرستند و چون دیدند که او نیز زاده در ساخته و در حقوق سید عبدا قد کاظم مقتول را بیکطرف انداخته
 در ستمار توقف نمودند و در خلال این احوال آفتاب جیاست میرزا سلطان ابوسعید بجزب فتنه عروب کرد و ابوالفضل حسن بیکت محاکمات عروب
 و آرد با بیکان با تحت تصرف در آورد و الله سید عبدا قد کاظم مقتول بارودی میر حسن بیکت رفته کیفیت شهید شدن سید عبدا قد کاظم
 پسرش سید عبدا قد کاظم را بوقف عرض ساند و میر حسن بیکت بکمال آن صیغه رحم نموده در کمانی شبلی نام در مصوب ابیطبرستان فرستاد و نشان
 واجب الاذعان غنایت کرد که سپاه کیلان در ستمار بسا و نت سید زاده عبد الکریم قیام نمایند و او را بملک موردش رسانند و
 وصول نشان کیلان سید کار کیا سلطان محمد پارسا کیا نامی با که شرف حیات مشرف بود با فوجی از سپاه کیلان نامزد میر عبدا قد کاظم کرد و سید
 ملک اسکندر بن کیومرث ستمار می نیز برادر زاده خود را با جمیع از ستمار بان همراه ایشان ساخت و سید زاده عبد الکریم متوجه ساری گشته سید
 زین العابدین در برابر آمده و اندک عمارت کرده بطرف نبره جریب سید عبدا قد کاظم بگذشت سعیت الله با ملکائی از ساری همراه نموده بسید زین
 العابدین پیوست و میر زین العابدین استخار تمام یافته در موضع نجاه نبره ایشان چهل قطعه ساخت و اطراف آن را بشاهانای درخت استوار
 گردانید و مستطین و ضرب کردید اشرف و اعیان ساری بخیر شنیده با اتفاق سادات بازواری و پارسا کیا کیلانی و شبلی در کمان طرف یافتند
 و بین الحین محتلم روی نمود سید زین العابدین و سید سعید تید زینم نروشان مخالفان را منفرم ساختند و سادات بازواری اسباب می رفتند
 سید عبدا قد کاظم را از آنجا با فرود شده بودند و پارسا کیا در قطعه ساری بخش بست و سید زین العابدین بدر قطعه نغمه پارسا کیا بنیام فرستاد که
 حصار بکشاید تا شمار سلامت حضرت کیلان در هم چهار ساله پارسا کیا پارسا کیا با سید طاقتا کرده و باز قطعه رفته روز دیگر سید سعید تید
 بحصار در آمد و لشکر کیلان را بغارتید و در خدمت پارسا کیا کیلانی روان گردانید و چون پارسا کیا بر ستمار رسید بنابر خصیبه مذکوره بدوستی
 سید زین العابدین متمم شده و حکم کار کیا سلطان محمد در قلعه لامیر سعید گشت در خلال این احوال برادر زاده سید اسد الله علی سید ابراهیم بن سید
 رضی الدین بن سید حسن بن سید رضی الدین با غم خود با غمی شده و با سید زین العابدین موافقت کرد و اسد الله را از آل سیرون ساخت و سید اسد الله

عبد الکریم

کریخت
 و سید عبدا
 در ملکات
 خود در
 ریاضت
 از آن
 در و در
 چند
 سلطنت

اسد الله بر تعداد کثیره سادات بازاری میهناده عبد الکریم بنیران ولایت بردند و از ملک زادگان در سوادکوه یک جا نگیر لشکری در مقام ایدادینند
اسد الله مدتی بی ساری فرستاد و میان او و میرزین العابدین طرح مصالحه نه خاست آنجا که متوجه آن کشته از طرف ساری سید زین العابدین نیز در حرکت
آمد اطمینان از دو جانب لشکر بسیار متوجه خود دیدند دست انداز من متابعت میرزا بر بیم کوتاه کرده نزد سید اسد الله رفتند لاجرم سید بر بیم آن
آمل برویان رفتند ملک اسکندرین کیومرث پناه برود میرزا اسد الله با بل آمده نسبت بمیرزین العابدین مراسم اخلاص و دوستی بجای آورد و
بر بیم سید عبد الکریم علی کشته برافتت یکدیگر را که کیلان پیش گرفتند و بعد از وصول سید کاکیا سلطان محمد میشان را نوازش نموده و براق داده بلا
امیر حسن بیگ که در بلده قم تشریف داشت فرستاد و حسام الدین نامی را از امر او خود همراه کرد و ایشان زوان پادشاه عالیجاه رفته و در
طمنسات خود نموده امیر حسن بیگ جواب داد که میرزین العابدین هر ساله صد و سیست خردار بر شیم نه مال نازند از آن بجز آنکه غامره میرزا که اکنون اگر سید
کاکیا سلطان محمد متعهد این مال میشود مشور سلطنت آن ملک را بنام سید زاده عبد الکریم نویسم و الا فلا چون قبول نمودند بر این شیم مقدور بنوش
ایم کبیلان با کشته شدند و سید زاده عبد الکریم با آنها توفیق نموده سید بر بیم بر سوادکوه شافت ذکر گرفتاری و شهادت سید اسد
و بیان تمام احوال سادات ایالت پناه جلالت دستگاه سید خیر و تاریخ هراتان مرقوم ملک باغت نشان
گردانیده که سید اسد الله علی را و پسر و حسن حسین نام و چون اسد الله حسین را دوست تر میباشست او را پوینده بر او در بزرگتر تقدیم مینمودند
بر آن حسن از پدر بچیده که خدمت سید زین العابدین رفت و حکم من سمیع نخل مزاج نازنین میرزین العابدین بر اسد الله تغییر شده و همنا نام نسبت
بجلیت الله بایلی که صاحب اختیار مل بود فرستاد و او را بگرفتن سید اسد الله امور ساخت و سبب الله بوجوب نموده روزی بر آید
تمام الدین رفته سید اسد الله بهانه طلبید و اسد الله که از زو بهاری زمانه فاعل بود بدینجا شاقه فی الحال نوکران بهیبت الله که کت هفت
درا و او بختند و حقیقتش ساختند و این خبر سید زین العابدین رسد با مل ناخت و خزین اسد الله را تصرف نموده ایالت انولایت را بستن
باز گذشت و خود بسیار فرو شده در رفته سید اسد الله با همراه برود بعد از سه چهار ماه این واقعیه سبب الله که در پناه جریب بود بختی آفا
مخالفت نموده و کسان کبیلان فرستاده اسد الله را حضور سید عبد الکریم فرمود لاجرم میرزین العابدین سید اسد الله را در بار فرو شده و سید
سپرده خرمیت ساری کرد و غیبت او مردم بار فرو شده و هجوم نموده سید اسد الله از حبس بیرون آورد و نزد در کتاب او متوجه آن کشته اطمینان
شخصش با مقیم دانستند حسن انجال شایه کرده بطرف جلالت بخت و سید اسد الله با بل در آمده قاصدی کبیلان و دیگری بر سواد فرستاد و سید
بر بیم و میرزا عبد الکریم با سبب الله تمام طلبید و سید بر بیم بی توقف بخدمت عم بزرگوار شافت مردم بسیار آن مل جمع آمدند و سید اسد الله قبل از
آنکه سید عبد الکریم بنیران بل رسد بجانب ساری در حرکت آمد و میرزین العابدین مرکز دولت عالی گذاشته بطرف هزار جریب حرکت و سید
اسد الله بفرود مو فزور یکت فرسخی ساری نشسته انتظار سید عبد الکریم میکشید که او را بر سید سلطنت نشاند و بطرف بل مراجعت نماید که یکت
ما که سید زین العابدین بد بجانب نخت و نایره قتال اشغال یافته سید اسد الله در شمار کرد و فراسیر سر خیه بقدر شد و بمان ساعت بگرم سید
زین العابدین شربت شهادت چشید و این واقعه در ذی القعدة سنه دست داد و سید بر بیم چون حال آن احوال دید بجانب بل باز گردید و
مخارج و موال او سید عبد الکریم بنیران بخار سپید و سید بر بیم نواز م خدمتکاری تقدیم ساییده ابالی نازندان از اطراف و جویست بلا زنت سید
عبد الکریم رفتند و سبب الله اندیز بخدمت مبادرت نموده با اتفاق روی ساری آورد و چون از بار فرو شده ده بگذشتند نسبت دیگر سید
زین العابدین مرکز دولت عالی ساخته هزار جریب شافت و سید عبد الکریم ساری در آمده پر تو و نشش بر وجبات احوال ساکنان اندیزان
موقوف تاریخ هراتان کوید که تا کنون که تاریخ بجزی بجا دی لاخری سید احدی و غامزین و غامز در سید عبد الکریم در ساری بر سواد ایالت محکم
و سید بر بیم در آن انجام ریاست متوطن و سید زین العابدین در هزار جریب لب میرزا و از اولاد سید اسد الله سید حسین در ساری تمام دار
و سید حسن در هزار جریب نسبت بمیرزین العابدین شرف موافقت بجای می آورد و آنچه در ذرا تم حروف در وقت کتیر این اوراق بختیچین
انکه تا غایت که سنین هجرت سید المرسلین صلوته الله و الله که حسین سید عبد الکریم در قید حیات است و در بار فرو شده با حکومت

در سید

شعولی دار و دولت بخدا ام عالی مقام درگاه شاهی لایزال ایام بقابل هم معصومین و همه انسانی شریف اطاعت و در لشوای بجای می آورد و سایر برادران
 مازندان از حیطه تصرف آنکتاب سپردن رفته و آقا محمد ولد آقا محمد روز افزون بر ولایت ساری متولیت و او نیز جزو اورسلکت نبدگان آستان
 تلاکشان ایشان بشمار و کیفیت حال سیدزین العابدین و سبب استیلاء آقا محمد و پیش آقا محمد که تحقق شود و در ضمن حکایات آینده ملاحظه فرمایید
 و التوفیق من الخیر المجدید ذکر تسلط طوگت سرمد بر ولایت سبزوار اکابر تورجین چنین آورده اند که در باشتین که قریه ایست
 از قریه یمنی خواجده بود در فایت گشت طعنه و موسوم به شهاب الدین فضل الله پیش از جانب پدر با نام عالی مقام حسین بن علی الرضی صلوات
 غنی میباشد و از طرف مادر یحیی بن خالد بر یکی و خواجده شهاب الدین فضل الله پنج سپرداشت بدین ترتیب امیرزین الدین امیر عبدالرزاق امیر
 الدین مسعود امیر نصر الله امیر شمس الدین فضل الله و امیرزین الدین در طارست سلطان ابو سعید بهادر خان اوقات میگذرانید و منظور از طرف
 آن پادشاه صاحب تائید بود و در آن زمان علی مرخ خوانی که ابو مسلم کنیت داشت و در فن کشتی گیری و تیر اندازی مهارت کامل حاصل
 بود طارست سلطان ابو سعید میگردد روزی بزبان سلطان گشت که ایاد فرم رو ما کسی باشد که با ابو مسلم کشتی تواند گرفت و تیر تواند زاخت
 امیرزین الدین عرض کرد که بنده را برادر است در خراسان عبدالرزاق نام که با ابو مسلم معاشرت می تواند کرد سلطان فی الحال مسری بجبهه
 آوردن عبدالرزاق بصوب خراسان فرستاد و آن قاصد بعد از انقضای دو ماه او را پایا سر بر علی رسانید و کل و شالیس مبلغ بود پادشاه
 عادل انقاد در مدرا ن دو سه روز امیر عبدالرزاق بیازار سلطانیه در آمد و بد که کمانی در بدنه زار ظانی او کینه اند و از خصیت آن امر غصبا
 نموده گفتند فلان پهلوان این کمان را او کینه است و وصیت کرده که هر کس آن را بکشد صغره زار زوی باشد امیر عبدالرزاق کمان را فرود آورد
 چنانچه شرط است بکشید و زار بار است و این حدیث بعرض سلطان ابو سعید رسید و عنایتش نسبت با امیر عبدالرزاق از پیشتر بیشتر گشت و
 فرمود تا با ابو مسلم تیر اندازد و ایشان بصحرارفته در نظر پادشاه تیر اندازی کردند چون تیر عبدالرزاق ده قدم از تیر ابو مسلم گذشته ابو مسلم
 شد و سلطان فرمود که عبدالرزاق را در روزی تا غمی نافع فرمایند و دیوانیان بختل مال و جهات کران را که مبلغ صد و بیست هزار دینار یکی بود و
 دادند صغره آنکه بیست هزار دینار را جهت خاصه خود تصرف نماید و صد هزار دینار را بخواجده طاهر فرود آورد و امیر عبدالرزاق تمامی آن وجه
 در کران بجیش و عنایت صرف کرده چون از خوابستی و غفلت بیدار شد یکدیگر از آن اموال موجود ندید لاجرم در بگردانید و فرود رفت بحسب
 اتفاق در همان ایام خبر فرست سلطان ابو سعید بهادر خان شایع شد و امیر عبدالرزاق در میان محمود آورد و چون باشتین رسید شایع شد
 که غنه جادش شده است که بیعت و آقا محمد در آن اوقات بطریق باشتین فرود آمد از حسن حمزه و حسین حمزه که برادران بودند شراب و شایه
 طلبید حسن حسین در باب شایع مدعی گفته بطریق نشنید و خواست که متفرغ عودات ایشان کرد و برادران شمشیر با کشید گفتند ما
 سر بر ایم و کل این رسوائی ندایم و بطریق بختل رسانیدند و آقا محمد در آن ایام وزیر خراسان بود و در قریه فریون اقامت
 داشت کسان بطلب حسن حسین فرستاد و ایشان در دقتن بختل کرده در آن اثنا امیر عبدالرزاق از کران تشلیف آورد و چون بر حقیقت و
 اطلاع یافت همی را با خود متحقق ساخته نوکران و زیررانه بر وفق مرام بار کرد و ایند و خواجده طاهر الدین محمد قوسب و دیگر زیاده از پنجاکس خدیجهان هم
 باشتین روانه کرده امیر عبدالرزاق در مقام خلاف آمد و بین الجانبین مصاف واقع شد و کس از نوکران جناب و نارت ماب گشته گشتند
 و باقی منکوب و مخدول مراجعت نمودند بعد از آن عبدالرزاق مردم آن قریه را جمع آورده گفت غنه عظیم دین و باید بوجه پوست و اگر با
 کنیم گشته شویم و بر روی سر خود بردار دیدن هزار بار بهتر که بنا مردی بقبل رسیدن و بجهت این سخن و قول سابق آن طایفه عقب برسدند انقضای
 راست اقبال امیر عبدالرزاق بالا گرفته باندک زمانی جمعی کثیر در صد دستا بعت او آمدند و خواجده طاهر الدین محمد چه خفنا موس از فریون
 استر اباد شد و امیر عبدالرزاق از غنیمت و زیر خنر یافته از عجبش شگفت و در دره شهرک نو بومی رسیده از جانبین دست به تیر و کمان و سیف
 و نسان بردند و خواجده طاهر الدین محمد در معرکه گشته گشته سپهر متعلقا من طرف ساری کر کشتند و امیر عبدالرزاق سالها غایب باشتین
 کرده بختل مرد و جراحه قتل گشته و سر هدران در شهر سته خان و ششین و سبنا سبزواری شافیه چون در آن ولایت کسبیکه با ایشان مقام

مخاطبت خوانده نمود و پس در اجتهت تصرف در آورده و امیر عبد الرزاق بر بند حکومت نگه داشته و در آخر خود جلالت الدین بنده و با محبت
 کج حیا آورد و در خرچون میداشت که فوض عبد الرزاق این وصلت است که با پسرش که صاحب جمال بود احتیاط نماید زنی نشد و پشی از سر و در
 که شیب بجا بنفش پور تو بنده و امیر عبد الرزاق بر آورده و امیر وحید الدین مسعود را ببار کرد این در آن سوره امور ساخت و امیر مسعود در شکلی
 بد ختر رسید خواست که اورا بسز و در آن صیغه زبان تخریج و زاری امیر مسعود را گفت تو مرد سلیمانی و فوض بر او خود از باز کرد این در آن
 بد و پشی حیدر که از طریق مروت پشی کیر و در سرین در گذشته از پسرش و ز جزا اندیشه نامی امیر وحید الدین مسعود از شنیدن این سخن رقت دست
 داده فرمود بر و بسلاست که مرابا تو کاری نیست و بخدمت بر آورده باز گشته گفت بهر چه اسب تا ختم و خمر علار الدین بنده و اینا فتم و امیر عبد الرزاق
 زبان بد شام او گشاده گفت از تو جوی مردانگی نمی آید امیر مسعود جواب داد که کسی از صفت مردانگی بی بهره است که بنیاد کار خود را بر بنیاد و بنا
 عبد الرزاق مشتعل بر حسبست که در بر آورده و امیر مسعود پشیمان و از او کرده عبد الرزاق خود را از در پنجه بالا خانه بیاورد انداخت و امیر مسعود پشیمان
 بر ز بر آورده و گشاده شمر او از سر خلق باز کرد و این واقعه در ذی القعدة در کوره دست داده امیر مسعود در وی تمثیلت حیات سمر بار پدید آورد و ذکر که
 و حیدر الدین مسعود امیر مسعود سمر بار سرداری بود شجاع و مردانه و با جرات و فرزانه از خایت به توجرتن بیایک پوشیده و مانند
 تندر و از فرزند و شیب غنیدیشیده چون ز نام حکومت سمر بار پدید است آورد و شیخ حسن جویری را با خود متفق ساخته بدان وسیله عاقده دولت
 مستحکم کرد و ما بل ایام ایلت میان او و از غوغوشاه جوینی قربانی که ماکم بنیاد بود و مقابله وی نمود و امیر مسعود و خفر مافیه آن ولایت را بر سر بند
 در سمرقند صفر شش و اربعین و بسجاده میان امیر مسعود و ملک خرد الدین حسین کرت در و در سخن می ناره جری شیب داده تخت امیر مسعود و خفر یافت
 و شیخ حسن جویری گشته گشته امیر مسعود که در خندان بطرف سبز یافت و در او از هر کس سال میان شیخ علی کاون برادر طغایم و خردان سمر باران تخت
 قتال افتاده بنیم فتح و خفر بر پرچم امیر مسعود و زید شیخ علی در سر که گشته گشته غنیمت بود و نصیب سبز و بیان کردید امیر مسعود بفرود موافق با شتر با دو ماده
 طغایم و خردان طغایم شافت و امیر مسعود و خفر جرجان را ضبط کرد و خندان بطرف داندان یافت و در آن ولایت مکتب یافته امیر مسعود پسر خرد گشت و در
 اوایل ذی القعدة کوه جلال الدوله اسکند را در اجتهت دست سلطنتش بدین روایت که اصغر روایت است همچنان بود بعد از وی محمد بنور چند و حکومت
 سمر و بنده کشتار در مبادی احوال شیخ حسن جویری و ذکر کجاست یافتن او از او امیر جویری و افتخار اجناس بود که من عابان
 گشت و شین سخن آورده اند که شیخ حسن جویری بود از فرزند جویری و در خردان او ان شباب با کتبا فضائل و کمالات پرداخته خازن درس و اخذ فرمود و در آن
 آشنایند که در پیشی پاکیزه روز کار خلیفه نام در سمر و در ظاهر شده و کرامات و خوارق عادات اظهار می نماید جوس ملاقات شیخ خلیفه بر سرش شیب
 و بنور سمر و شافت و چون صحبت شیخ خلیفه را دریافت مرید گشته حجاب او در جوانی درس و فتوی را شیخ خلیفه در او ایل حال بازندان دست
 اما دست شیخ با فتوی او داده بود و بعد از چندگاه در عهدگی شیخ بالوداشت مختصاتی پیدایشه بمنان رفت و بخدمت سمرت بارگاه سجائی شیخ کن
 الدین علار الدین کمانی قدس اندر شرافت روزی چند در ملاقات معارف پناهنش سمر و در بمنان بقتیب بجا آوردند با خواجیه شافت این
 هبت با قدیمی ملاقات فرمود و از آنجا بسز و خرامیده در مسجدی ساکن شد و با او از بلند قران بخواند و لوازم طاعت و عبادت بجای می آورد بنا
 بر آن مسجد کثیر مرید معتقد او شدند و ختم در مقام انکار آمده او را از نشستن در بیت الله منع میکردند شیخ خلیفه بمنان انقعات نمی نمود و احوال
 مسجدی با بل سده فتوی نوشتند که شخصی در مسجد ساکن گشته سخن دینا میگوید و منبع اصحاب علم خیر بر نیگردد و امر امیر مسعود و همچنین کس سخن گشتن باشد بیانی
 اکثر خندان گشته که باشد و آن فتوی را با عرض داشتی بدرگاه سلطان ابوسعید بهادر خان فرستادند سلطان فرمود که من حکم قتل در و بشان نیکنم آنچه
 سلطنت باشد حکام هر اسان بجای آورده ختمای سبز و از توجیه اضرا شیخ خلیفه شده میان ایشان نزاع کثیری نمود و هنوز منازعت قائم بود که شیخ
 حسن بسز و شافت دست ارادت شیخ خلیفه داد و بدین جهت هم او رفتی کرد اما سفارن کمال در صباح روز سبت و دوم ربیع الاول ششماه برید
 شیخ خلیفه را در همان مسجد از تنوی بملی او بختی دیدند و بعد از تجزیه و کفین شیخ حسن را مقتدای خود ساخته از سمر و سفر کردند و شیخ حسن سبله بنیاد پور
 و امیر مسعود و خوشان دشمنان و شمره رهنوی رفته ابالی آن بلاد را بطریق شیخ خلیفه دعوت می نمود و بر کس مرید میشد نامش را نوشته میگفت ملاقات

بسیار

اخلاصت و بیغمی که آلت کداز از رقیب کرده نظر اشاعت باشد چون شیخ حسن مردی شیرین سخن و کلمات عام فریب با مردم می گفت و دیده نماند
 خلق بسیار بر تیر مرد و معتقد او گشتند که نزدی بران تصور توان نمودن باران را از حراسان زدی تو تکم کرده میرزا خوشنایه جوئی قربانی که در عهد بیگانه
 بیکت بود و نیشاپور در ارتقا تصرف داشت شیخ حسن با کبرفت بولایت یازده در قفقاز تک که از اطلاق نیز گویند محبوس گردانید چون امیر و جیالیت
 مسعود بر سنده ایلت مسعود و نود جوان سندی شد که بان وسیله تصرف دولت خود را میسر کرده اند و بعد از آنکه اندیشه خاطر بان قرار داد که شیخ حسن
 چندی را که مردم ایلت مخلص او بنیاد محبس سپردن آورده معتقدی خود سار و بنابران چند سوار از سواران اختیار کرده بیازر شافت شیخ حسن
 را از محبس کاتب داده و بفر خود رسانید و در وایتی آنکه خواجہ اسماعیلی از میدان شیخ حسن با هفتاد نفر دیگر از اهل ارادت تنگ گشته بجهت شیخ حسن
 را از قلع طاق سپردن آورده بسیر و بر روزه و بر قهیر چون بنا بر موافقت میان شیخ حسن جوری و امیر مسعود بسزودی حکم گشت خلق بسیار در
 طاق بایت حضرت شکار ایشان جمع آمدند و ساعت بساعت و ساعت بملکت ایشان صفت و دست می گرفت و در روز بازار جاه و جلال
 و علامات دولت و اقبال ایشان بسمت تصاعف می پذیرفت و کجا بکافی رسید که امیر خوشنایه نیشاپور را باز گذاشته نزد طغاسم خور خان میرزا
 وقت و پسرش محمد بیک در بعضی از ولایت خراسان خود را حکم ساخته بوقت و هم روز کار میگذرانید ذکر توجه امیر و جیالیت مسعود
 بفرم شیخ بر آه و گرفتار شدن شیخ حسن ببعظم ترین آفات و طبایات چون مجاری امور امیر مسعود و حسن جوری در سبزه و
 نیشاپور و نظام یافت تحیر نامت مملکت خراسان در نظر عثمان سهل آسان نموده ده هزار مرد شیرین بر یکی کوه شکوه و آتین فرام آورده بجای
 داد سلطنت همراه که در آن زمان متصرف ایلت مملکت میرالدین حسین کرت بود به نصبت کردند و ملک حسین سپاهی خود را از غور و ساغور و خنای
 جمع ساخته باستقبال آن لغان در حرکت آمد و در دو فرسخی زاویه طاقی فرعیان اتفاق افتاد و صدای فیر و گرنای و خروش کوس و جدا وای کوش
 کرد و زاکر ساخت و او از غر و سورن و افغان و لیران صفت شکن نزل کرد زمین و در آن انداخت نظم چنان شد بانگ کوس و فیر و خروش
 که گردون پنبه محکم کرد و کوش جبار خاک زیر پای باده شده چون سر مرد چشم ستاره بهاداران نیز شکست بی لبث و در نکت در هم آید
 و بر هم سهام و ضرب جسمانک راه با خون بر نختند نظم زمین از خون مردم موج زن گشت سپر پشت و دوشها کن گشت قنار اسپه سران
 تن بر کون شد زمین در با نکت صحرای خون شد که ابتداء حال سربازان غالب آمده بسیاری از مردمان کشته دخت گشتند ملک حسین تا
 اندک مردمی بر سر شتر رانده و تیر پیری اندیشیده اشارت فرموده تا طیار پاری کردند نگاه بازو کوفتند بعضی از کرمیکان چون آن صد آینه
 و طبایات را بر پای دیدند روی بکشت امیر مسعود یا بعضی خود زخمی ز شیخ حسن زده او ما با نکت ساخت و شیخ حسن امیر مسعود را گفته بود که اگر من گشته شوم
 ز نهار و در مهر که توقف نمائی و بجانب سبزه و از توجه قربانی بنابران امیر مسعود فرمود که جسد شیخ حسن با بر گرفته و همان بجانب دالکلت خویش
 ساخت و ملک میرالدین حسین بعد از آنکه مغلوب شده بود لواء فخر برافراشت و دشمنان را عقب نموده طایفه از ایشان را بتبع بیدگان
 بگذرانید و زمره را امیر گردانید یکی از سرداران باب که پد رسا که سر و کت برد لیران زدی و شیخ علی کردن شیران زدی از هم زمان
 سرداران شش بیکت ترک در جنبه بران زدی ذکر محاربه امیر شیخ علی کاوان یا امیر مسعود سردار و گشته شدن شیخ علی
 در مهر که سکار و انجام روز کار امیر مسعود در ولایت رستم دار چون جز استیلاء سرداران کرت آخری در ولایت مانندان
 کوش طغاسم خور خان سید لشکری رقیب داده برادر خود شیخ علی کاوان با دفع امیر مسعود و نافرودگانید و امیر مسعود از توجه آن سپاه آگاه گشته با طایفه
 از مردان کید و کرمان جوش لسل استقبال معار و ان شد چون تعارب فریقین بتلانی انجامید و مینه و حسیره برود لشکر متب کر دیدن ان دلیران کلان
 ستانی بان صدان کرده و ناوکت بهاداران مدوی بلرانی آورده خنجر سبزی از رخ انان ماه پیکر بریده و گردن همی از پهلوانان صفت شکن جوز و گردن
 امیر شیخ علی بنفس خویش گلهای مردانه نمود اما چون سعادت بود کوشش مردانه چسود در انشای کرد فریزی بان بر پیش او خورد و از اسپ و اسفاده
 از ضربت از خم خرم ملک جاوید کرد و سپاه بر جان انهرام یافته سرداران را غصب شافتند و غنیمت جنایت گرفته عنان بطرف جرجان گشتند
 طغاسم خور خان چون مجال تنبیر داشت را بایت فرار بجانب لا بر فراشت و امیر مسعود بهر زور و غرور با ستر با درفته مشوری با اسم االی و هیان ماندند

آوردند
 و بعد کس
 امیر مسعود و شیخ
 بران صفت
 کردند و آن
 شخصی
 بفرموده

شیرین